۳۳۳۳۹

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۱۷۳۴۳

رده‌بندی دیویی: ن ح / ن ۴۲۹ ک ۲۹۷٫۳۴۲۲ مرجع ☐

سرشناسه: کرباسی، محمد ابراهیم بن محمد حسن، ۱۱۸۰-۱۲۶۲ق.

عنوان قراردادی: نخبه. حاشیه

عنوان: نخبه

شرح پدیدآور:

کاتب: حاج حسینعلی جهرمی تاریخ کتابت:

محل نشر: [بی جا] ناشر: [بی نا]، تاریخ نشر: [بی تا]

صفحه شمار: ۱۵۲ص. مصور ☐ درسی ☐ گراور یا افست ☐

زبان: فارسی ابعاد: ۲۱×۱۳ نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی ☐ اهدایی ☐ خریداری ☑ ارسالی ☐

واقف: آستان قدس

تاریخ ثبت: مهر ۱۳۲۹

یادداشتها: مطلق است، حواشی مطابق با فتاوای فتح الله نمازی شیرازی و نیز مطلق است، حواشی مرتضی انصاری و میرزای محمد شیرازی. صورت دستخط حجة الاسلام شریعت اصفهانی، شنگرف در صفحه اول

موضوع(ها): ۱. فقه جعفری - رساله عملیه.

شناسه(های) افزوده: الف. نمازی شیرازی، فتح الله، ۱۲۶۶-۱۳۲۹ق.، محشی. ب. انصاری، مرتضی بن محمد امین، ۱۲۱۴-۱۲۸۱ق.، محشی. ج. میرزای شیرازی، محمد حسن بن محمود، ۱۲۳۰-۱۳۱۲ق.، محشی. د. جهرمی، حسینعلی، کاتب. ه. عنوان. و. عنوان: نخبه. حاشیه.

فهرستنگار:

تاریخ فهرستنگاری: مرداد ۸۸

کتابخانه آستان قدس

۲۹۷۱ ۳۴۲۲
ن ۴۲۹ ک

اسم کتاب نخبه فارسی
مصنف
مولف حاج ملا محمد ابراهیم کرباسی اصفهانی
خطی سنگی نسخ
چاپی
سال چاپ یا تحریر عدد اوراق ۱۰۵
جزء کتب فقه شماره عمومی ۱۷۳۴۳
شمارهٔ عمومی ۱۷۸۳۴ شمارهٔ قبض
واقف آستانقدس تاریخ وقف مهر ۱۳۲۹
طول ۲۱ عرض ۱۴ گنجه

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

اسیدزدائی شد
۸۶/۱۲/۲۰

حروف المطبوعه ۳۴
کتابخانه الحرمین ۲۶
بطهران

۲۹۷۱ ۳

حیوة القلوب ج ۳

کفایة الموحدین ج ۱ ۲

[illegible] ۵

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

بازبینی شد

صورت دستخط حضرت آقای شریعت اصفهانی حجة الاسلام والمسلمین دام ظله العالی

بسم الله الرحمن الرحیم
عمل بانچه در متن این رساله است بضمیمه
حواشی حقیر وانچه از حواشی مرحومین مبرورین
قدس سرهما بعلامت حقیر نشان شده امید است
قاطع عذر وموجب اجر باشد
حرره الجانی فتح الله النمازی الشیرازی الاصفهانی

هو الله
صورت نقش دستخط مرحوم حجة الاسلام آقای [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد وثناء بیحد واحصاء مخصوص بارگاه کبریائیست که جواهر بحار معرفتش کنز الفوائد امال وامانی وجامع ووافی دارو رحمتش دافع سواد از چهره ممکنات کلیه وتریاق مغفرتش دافع سموم مهلکه عصیان وخسران نامتناهی وتحیات غیر متناهیه نثار در بار دربار با شرافت اساس بهترین خلایق وعترة طاهره انجناب باد **وبعد** چنین گوید احقر عباد الله بن محمد حسن الخراسانی محمد ابراهیم الاصفهانی عاملهما الله بلطفه العمیم که این مختصریست موسوم **بنخبه** در واجبات ومهمات از فروع دینیه وان مشتمل است بر چند مقصد **مقصد اول** در طهارات ودر ان چند مبحث است **مبحث اول** در طهارت از حدث است که عبارت از وضوء وغسل وتیمم باشد ودران سه باب است **باب اول** در وضوء است ودران چند فصلست **فصل اول** در اموریکه واجبست وضو از برای ان وان نماز

واجب وطواف واجبست وشرطست در صحت هریک بلکه در صحت نماز مستحب نیز ومشهور وجوب وضوء است نیز از برای مس نمودن کتابت قرآن اگر واجب شود مس نمودن بنذر وغیر ان لیکن انچه ثابت شده است بدلیل حرمت مس است بدون وضوء نه وجوب[2] وضوء وگاهی واجب میشود بنذر وعهد وقسم

فصل دوم در اموریکه باعث وضوء ومبطل ان میشود وان بیرون امدن بول وغایط وبادیست که بیرون بیاید از مقعد چه باصدا باشد وچه بی صدا از موضع متعارف یا از موضع غیر متعارف که بخلقت الهی باشد یا انکه موضعیکه بخلقت الهیست مسدود شود[3] وسوراخ دیگر بهم رسد وهمچنین است خواب هرگاه غالب شود بر چشم وگوش ودیوانگی وبیهوشی ومستی ورطوبت مشتبه که بیرون بیاید در حال استبراء نمودن از بول یا پیش از ان[1] چه فاصله در میان بول ورطوبت بسیار باشد یا نه وهمچنین است استحاضه قلیله بلکه استحاضه کثیره[2] ومتوسطه وهر چه موجب غسل باشد غیر جنابت از حیض ونفاس ومس میت نیز بنابر احوط وبعد وجوب مقدم داشتن وضو بر اغسال مذکوره غیر جنابت واستحباب ان خلافست واظهر انست که مخیر است در میان بجای اوردن وضو را پیش از غسل یا بعد از ان هرچند احوط وافضل اولست ومدار در حصول هریک از نواقض مذکوره بر علم است نه بر مظنه لیکن هرگاه ظنی که نزدیک بعلم باشد بهم رساند بر حصول ناقضی از نواقض مذکوره احوط باطل کردن وضو واعاده نمودن ان است[5]

فصل سیم در واجبات ومحرمات بیت الخلا رفتن واجبست بر کسیکه داخل بیت الخلا میشود بجهت تخلی در اینحال بلکه در سایر احوال انکه بپوشاند از نامحرم عورت خود را وان قبل ودبر وبیضتانست واحوط[3] پوشاندن

اقوی وجوب وضو است از برای مس واجب بالاصاله یا بنذر وشبه ان ضرورة شع دام ظله

در استحاضه کثیره ومتوسطه وحیض ونفاس وجوب وضو قبل از اغسال انها یا بعد از ان معلوم نیست ودر مس میت هم وجهی برای موجبیت وناقضیت او وضو را بنظر نمیرسد وعلی کل حال احتیاط شع دام ظله

این احتیاط بر سبیل استحباب است شع دام ظله

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

از ناف تا بزانو است بلکه تا میان ساق و حرامست بول در انحال روی یا پشت بقبله کردن بجمیع بدن چه در صحرا و چه در غیر صحرا بلکه در حال استنجا نمودن بنا بر احوط و معیّن است شستن مخرج بول را باب و غیر ان کفایت نمیکند و کفایت میکند یکدفعه شستن هرچند احوط دو نوبت و افضل سه نوبت است و دست مالیدن واجب نیست مکر انکه خشک شود یا مخلوط با مذی یا وذی شود که در اینحال باید دست مالد تا علم بازاله هم رساند و مخیّر است در مخرج غایط میان شستن باب و مالیدن سنک و غیر ان از انچه می اید هر کاه نجاست نرسیده باشد بغیر محلّی که عادت قرار کرفته است بو نجس شدن ان واکر رسیده باشد بغیر ان معیّن است باب شستن تمام و همچنین معیّن است شستن باب اکر با غایط نجاست دیکر بیرون بیاید مثل خون و معتبر نیست عدد در استنجای غایط باب بلکه پاک شدن معتبر است و اعتبار ببوی و رنکی که در محلّ باید رد بماند نیست و امّا در استنجا بغیر اب معیّن است سه بودن هرچند بکمتر از ان ازاله شود غایط چنانچه اکر بسه ازاله نشود معیّن است زیاده تا انکه برطرف شود و کفایت نمیکند مسح نمودن بسه طرف یکسنک و در حکم سنک است هر چیزیکه طاهر باشد و غایط را برطرف نماید چه از جنس روئیدنی باشد مثل چوب و علف و کرباس و کتان و چه از معادن مثل طلا و نقره و چه از حیوان خواه تمام ان باشد یا بعض ان و خواه جزء استنجا کننده باشد مثل کف دست و انکشت یا انکه غیر جزء استنجا کننده باشد مثل دست زن و جاریه خواه متّصل باشد انجزء بحیوان و خواه منفصل مثل سم حیوان یا قطعه منفصله از ان و جایز نیست استنجا بچیزیکه حرامست تصرّف

علی الاحوط شع دام ظله

واحوط عدم استقبال نیز در صورت ... عدم استقبال بمقادیم بدن میزان

بلکه اقوی دو نوبت است ... اقوی بودن معلوم نیست شع دام ظله

احوط در صورت ... مذی یا وذی ... دست مالیدن است شع دام ظله

احوط در تعدّی فاحش که موجب نجاست اب استنجا میشود دو نوبت است شع دام ظله

در جزء استنجا کننده بلکه در دست زن ... و جاریه تا ملتفت ... افضل ... شع دام ظله العالی

نمودن در ان بدون اذن مالك و بچیزیکه متضرر شود بسبب استنجا کردن بان موضع استنجا یا دست هرچند قادر بغیر ان نباشد و بچیزیکه بغیر از این استعمال نجس شده باشد و بخوردنیها و سرکین و استخوان و هرچه معلوم باشد وجوب احترام ان از دین یا مذهب مثل تربت جناب امام حسین ع و ورق قران و ادعیه و احادیث و امثال انها

فصل چهارم

در بیان حقیقت وضو بدانکه وضو دو شستن و دو مسح کردنست امّا دو شستن شستن رو است از منتهای رستنکاه موی سر تا اخر زنخ بحسب طول و در عرض انچه را فرا کیرد انکشت ابهام و وسطی و دیکری شستن دو دست است از مرفق تا سر انکشتان بنوعیکه تمام ان شسته شود در طول و عرض و در شستن روی قدری باید زیاده از اطراف شست از برای انکه یقین بشستن محلّ وجوب حاصل شود و در شستن دست نیز از بالای مرفق چیزی باید داخل کرد بجهت مذکور و مرفق محلّ اجتماع استخوان بازوی باذراع است و امّا دو مسح اوّل مسح سر است از پیش روی بقدر مسحی از جانب طول و عرض مثل انکه بسر انکشت بقدر ناخنی عمالد و احوط و افضل بودن مسح است بقدر موضع سر انکشت متّصل و احوط بودن مسح است آدر ما بین دو سفیدیکه در طرف پیش سر است در دو جانب پیشانی و دوّیم مسح دو پشت پای است از سر انکشتان تا بلندی که در پشت پای است بحسب طول بر وجهیکه چیزی از طول فرو کذاشت نشود بخلاف عرض که مسمّی در انکافیست لیکن احوط مسح نمودن تا بمفصل میان ساق و قدم است و افضل مسح نمودن تمام پشت پا است بتمام کف دست و واجب نیست مسح نمودن پای مکر انکه علم بمسح نمودن قدر واجب موقوف بر مسح نمودن بعض انست هرچند احوط مسح تمام انست و معتبر در تحدید مذکور در شستن و مسح نمودن بر خلقت متعارف است

٢ بلندی پشت پای صح

بلکه پاک نمیشود نیز ... نجس ... در خوردن ... واستخوان

علی الاحوط میزان

در خوردنی واستخوان و چیز دیکر متضرر شود و استعمال ان پاک میشود بنابر تعمیم بلکه در محترم اکر مستلزم ... استنجا کننده باشد شع دام ظله

یعنی بسر انکشت متصل ... تا ناخن تمام مبالغه شع دام ظله

بلکه تا مفصل علی الاقوی شع دام ظله

احوط انستکه بجمیع کف مسح پشت پا بشود بطوریکه صدق کند تمام کف را بر پا کذارد و مسح کرده و این احتیاط ترک نشود شع دام ظله

واما در مقدار مغسول و ممسوح معتبر حال وضو گیرنده است پس فرق نیست
در میان کوچک بودن صورت و بزرگ بودن آن و دراز بودن دست و پای و کوتاه
بودن آن در شستن و مسح نمودن **فصل پنجم** در آنچه معتبر است در وضو
و آن چند چیز است **اول** نیّت و آن عبارتست از اراده که برانگیزاننده شود از علم و
باعث شود بر عمل و در آن معتبر است چه در وضو و چه در غیر آن از عبادات
تعیین نمودن فعلی که اراده دارد بجای آورد اگر معیّن نباشد و قصد قربت پس
حقیقت نیّت اراده نمودن عبادتست بر وجهی که ممتاز شود از غیر آن
عبادت بقصد بندگی جناب احدیّت و ضرور نیست بخاطر در آوردن
عبادت او بر وجه تفصیل و نه غیر آن از امور دیگر مثل وجوب و استحباب و مثل
آنها پس عبادتیکه مردّد باشد میان واجب و مستحب کفایت میکند قصد
نمودن او بر وجه بندگی و ضرور نیست دانستن واجب یا مستحب بودن آن بخلاف
آنکه اگر دو عبادت باید بکند که هر یک شبیه بیکدیگر باشند بحسب صورت چه
وضو و چه غیر وضو و تعیین یکی از آن دو نکند داخل عبادت شود[1] کفایت نمیکند و معتبر است
مقارن بودن نیّت با اول عمل در اکثر عبادات و از آن جمله است وضو لیکن نه بمعنی اخطار
ببال بلکه بمعنی[2] وجود داعی بر عمل در آن حال هر چند بخاطر نرساند در آن وقت عمل را
و معتبر است که نیّت خلاف[3] در بین عمل نکند و غفلت از عمل بالمرّه نیز روی ندهد که
نداند که اینچه کار است که میکند و احوط و اولی آنستکه نیّت وضو مشتمل باشد
بر وجوب یا ندب وصفی مثل آنکه بگوید وضوء واجب میسازم و تعلیلی مثل آنکه بگوید وضوء
میگیرم بعلّت آنکه واجب است یا وجه هر یک یا قصد قربت و استباحه عبادتی
که مشروطست صحّت او بآن و رفع حدث بالنسبه بکسیکه ممکن باشد
و رفع حدث بالنسبه بآن و صورت آن بنا بر این در کسیکه حدث

آن

[1] مورد یکه در وضوء باب کیفیه ثابت نیست نع دام ظله

[2] کفایت وجود داعی در اول عمل با آنکه بخاطر نرسانده و ملتفت نباشد تفصیلاً مشکلست نع ازید

[3] و اگر نیّت خلاف نمود حکم آن عنقریب خواهد آمد شع دام ظله

آن رفع میشود باین طریقست که وضوء واجب یا سنّت میسازم بجهت وجوب
یا استحباب آن و رفع حدث و استباحه عبادت قربة الی الله و در کسیکه رفع حدث
بالنسبه بآن ممکن نیست مثل صاحب سلس البول و نحو آن اسقاط رفع حدث را
از نیّت میکند و باقی بنحویکه ذکر شد بی تفاوتست در هر دو و از برای تقرّب
جستن بعبادت مراتب چند میباشد بحسب کمال و اعلای آن کردن
عبادتست از جهة آنکه جناب قدس الهی سزاوار از برای آن است و ادنای
آن کردن عبادتست از جهة تحصیل ثواب یا خلاصی از عقاب و در کفایت
کردن قصد تحصیل ثواب یا خلاصی از عقاب خلافست و اقرب کفایت نمودن
آنست و در ما بین وسایط بسیار است و از برای غالب ناس که مرتبه عالی نهایت
صعوبت دارد احتیاط در اراده مثل فرمانبرداری است و مراعات
تقوی در آنست که اهتمام در تحصیل مرتبه اولی نمایند و احوط و اولی
آنستکه نیّت را مقارن شستن روی نماید و بهتر از آن آنستکه نیّت کند
در وقت دست شستن و مستمر بدارد تا بشستن روی و اگر قصد
بیرون رفتن از وضو در اثنای عمل کرد نیّت باطل میشود و لکن اگر عود
نماید پیش از بر طرف شدن موالات وضو صحیح است و اگر عود نکند مگر بعد از
بر طرف شدن موالات وضو باطل است و اگر در وضوء واجب[1] قصد سنّت بکند
و یا در وضوء سنّت قصد واجب بکند باطل است و اگر ذمّه کسی مشغول
بوضوء واجب باشد ترک نماید وضوء مندوب[3] را **دوم** ابتدا کردن در
شستن[2] روی از اعلاء و در شستن دست از مرفق و لازم نیست رسانیدن
آب بزیر موی ریش و شارب و زیر لب و ابروی هر گاه موی احاطه کرده
باشد بشره را چه مرد باشد چه زن چه پر ریش باشد چه تنک ریش

امّا

[1] اگر قصد کند امر فعلی خود را لکن واجب را سنّت کند یا بعکس ضرر ندارد مثل آنکه قبل از ظهر قصد سنّت باعتقاد آن است که قبل از ظهر بوده یا قصد وجوب و واقعاً ظهر بوده و واقعاً باعتقاد ظهر است شدن در صحیح وضوء تامل شع دام ظله

[2] ابتداء باعلی در روی بر وجه احتیاط است و بودن بر وجه وجوب شع دام ظله

[3] بعض نذر کند بغیر ندب را در وضوء ضرر ندارد شع دام ظله

اما آنچه از روی نمایان باشد در میان موی شستن آن واجبست و واجب نیست شستن موئیکه از حد روی بیرون رفته باشد و در هر یک از مسح سر و پای از بالا بپائین کشیدن و از پائین ببالا جایز است و احوط بیرون نرفتن از روش معروفست **سیم** بودن مسح است برطوبت دست از آب وضو چه رطوبت دست راست باشد یا دست چپ هرچند احوط مسح نمودن سر و پای راستست برطوبت دست راست و مسح نمودن پای چپست برطوبت دست چپ و جایز نیست گرفتن آب از برای مسح از باقی مواضع وضو از ریش و غیر آن در حال بودن رطوبت در دست خصوصاً از موضعی از ریش که از حد روی بیرون باشد و اگر رطوبت دست بخشکد جایز است گرفتن آب از مواضع مذکوره بی اشکال و اگر متعذر باشد مسح کردن بدست مسح نماید بذراع و احوط خشک بودن محل مسح است هرچند حاجت بآن نیست هرگاه مسح برطوبت دست حاصل شود و اگر مستهلک شود رطوبت دست پیش از مسح جایز نیست و شرطست حایل نبودن در مسح مطلقا در حال اختیار و اما در حال تقیه پس جایز است هرگاه شستن پای مقدور نباشد و بر تقدیر مقدور بودن احوط جمع میان شستن و مسح نمودنست و همچنین جایز است در حال ضرورت مثل سرما **چهارم** ترتیب در جمیع اعضای وضو چه واجب باشد وضو چه سنت چه در حال اختیار باشد چه در حال اضطرار چه عالم باشد چه ناسی و آن حاصل میشود بشستن دست راست را بعد از صورت و دست چپ را بعد از شستن دست راست و مسح نمودن پای راست را بعد از مسح سر و مسح نمودن پای چپ را بعد از پای راست پس اگر مقدم بدارد تمام عضو مؤخر را

جواز نکس در مسح محل تامل است منه ره

ترک این احتیاط را ننمایند منه ره

جواز گرفتن آب از فاصل ریش از حد روی محل اشکال است منه ره شیخ دام ظله العالی

یا بعض آنرا بر تمام مقدم یا بعض آن فاسدست آنچه را که مقدم داشته است چه عامد باشد چه ناسی چه مختار باشد چه مضطر و صحیح است آنچه را که مؤخر داشته است که منافی موالات بعمل نیامده باشد یا عکس ترتیب در ضمن نیت قصد نشده باشد و اگر یکی از این دو واقع شده باشد باطل است نیز آنچه را که مؤخر داشته است بلکه اصل وضو باطلست و اگر خلاف ترتیب بفراموشی واقع شده باشد بطلان مخصوص آنچیزیست که پیش داشته شده است از آنچه باید بعد شسته شود چنانچه اگر آنچه بعد باید شسته شود پیش شسته شده باشد بدون نیت باید اعاده نماید و مبطل وضو نیست بشرط آنکه موالات برطرف نشده باشد در هر یک از دو صورت و فرق نیست در بطلان میان آنکه مخالفت ترتیب در یکی شده باشد یا در قدر معتد به مثل آنکه از عضو پیش بقدر خشخاشی یا زیاد تر بعد شسته شده باشد **پنجم** موالات در وضو و بدون آن وضو باطلست و آن عبارت است از متابعتی که باقی باشد رطوبت در عضوی از اعضای وضو چه آن عضو پیش از عضوی باشد که مشغول شستن یا مسح نمودن آنست یا عضو سابق بر آن هرچند احتیاط در آنست که مجرد تمام نمودن عضو شروع در عضو بعد از آن نماید بدون مهلت ولکن خشک شدن مبطلست در حالیکه بجهت تاخیر باشد اما اگر بسبب غیر تاخیر باشد از شدت حرارت و امثال آن باطل نمیشود وضو **ششم** بجا آوردن مکلف وضو را بفعل خود در حال اختیار و فرق نیست در این معنی میان عامد و جاهل و ناسی و غافل و میان وضو و غسل و تیمم و شستن و مسح نمودن پس هرگاه بشرکت دیگری طهارت

یا بعض آن را بعمل آورد یا دیکری بعمل بیاورد آن طهارت را یا بعض آن را کفایت
نمیکند چنانچه اگر شرکت غیر را در نیت اخذ کرده باشد وضو باطلست چه وضو
بشرکت غیر بشود یا نشود و در حال اضطرار باید دیکری را معین بکیرد و معتبر
در خشک شدن اعضا در اینحال خشک شدن اعضای وضو کیرنده است نه وضو
دهنده و احوط در اینحال نیت نمودن هر دو است هرچند ظاهر کفایت نمودن
نیت وضو کیرنده است **هفتم** مطلق بودن اب وضو باین معنی که آن را عرفا
اب بکویند از غیر اضافه نه آنکه با اضافه ذکر نکنند و فرق میان اب شور
و شیرین و دریا و برف و بارش نیست بلکه اگر چیزی نیز داخل اب بکنند
مادامیکه از اطلاق بیرون نکند آن را مضر نیست **هشتم** طاهر بودن
اب وضو پس اگر وضو باب نجس بسازد اعاده باید بکند بلکه اگر
بقصد جواز و شرعیت بکند بدون عذر حرام نیز بعمل آورده خواهد
بود و فرقی نیست در اعتبار طهارت و اطلاق اب در میان آنکه مطلع باشد یا نباشد
یا آنکه باشد و فراموش کرده باشد و بر تقدیر فراموش کردن یا ندانستن مطلع
شود در وقت یا بعد از وقت **نهم** اباحه اب باینکه مباح الاصل باشد
یا مملوک باشد بخریدن و غیر آن یا ماذون در تصرف نمودن در آن باشد
باذن صریح یا فحوی یا شاهد حال و احوط در شاهد حال اکتفا نمودن
بعلم است و لیکن در نهرهای واقع در راهها و منازل اسفار و غیر آنها
جایز است مادامیکه از مالک کراهیتی مطلع نشده باشد و احتمال دادن
اینکه در ایشان صغیری یا مجنونی یا نحو آن باشد مضر نیست و اگر داخل
شود اب غصبی در اب مباح و مخلوط شود بنحویکه امتیاز از میان برداشته
شود و قابلیت قسمت و قیمت نداشته باشد بعلت کم بودن از ظاهر

آنست که منشأ منع از تصرف در مباح نمیشود لکن احوط رضا جوئی از مالکست
بخلاف آنکه اگر مشتبه شود مباح بغصبی صحیح نیست وضو بان **دهم** آنکه از استعمال
اب ترس ضرری یا هم رسیدن مرضی یا زیاد شدن مرض یا طول هم رسانیدن مرض یا
تنک شدن وقت یا بجهت ترس بر تشنکی خود یا رفیق خود که از مفارقت او
متضرر شود هرچند کافر باشد یا متضرر نشود و لیکن صاحب نفس محترمه
باشد یا بر حیوانی بترسد که بردن آن متضرر شود بلکه محتملست جواز مطلقا
چه متضرر شود چه نشود و لیکن در آن اشکالست و در هر یک از این چند
صورت اگر وضو بسازد وضو باطل خواهد بود و اینشرط و شرط سابق از شرایط
علمی است نه از شرایط وجودی باین معنی که هرگاه علم نداشته باشد وضو باطل
نخواهد بود **یازدهم** اباحه مکان و در آن خلافست و احوط مراعاتست و نیست
اشکال در صحت وضو اگر مطلع شود بر غصب بودن بعد از فراغ از وضو لکن عوض
برای مالک بر ذمه او تعلق میکیرد اگر عوض عرفا داشته باشد مثل اجرت
المثل مقدار تصرف و بعضی علاوه نموده اند اباحه ظرف و محل ریختن اب را
و آن احوطست مکر در صورت انحصار در غصبی که در این صورت معین است تیمم
و اگر وضو کرفت باطلست **دوازدهم** طهارت محل وضو از نجاست پس
هرکاه اب بریزد و جاری از محل وضو بشود و ازاله نجاست نیز نماید کفایت نمیکند
و اگر ازاله نجاست نکند کفایت نکردن ظاهر است و شرط نیست در صحت
وضو طهارت غیر محل وضو و احوط ترک نکردن استنجاست پیش از وضو **فصل
ششم** در حکم جبایر و آن چوبهائیست که بانها شکسته را می بندند بلکه
اگر کسی در بعض اعضای وضو آن قروح یا جروح باشد مثل زخم شمشیر و کارد
و دمل و خراش و نحو آنها یا شکسته شده باشد و در روی هیچیک جبیره یا نحو آن نباشد

مشکل محل اشکال است پس احتیاط ترک نشود میرزا شیخ دام ظله

بطلان وضو معلوم نیست ... شیخ دام ظله العالی

وشرط دیگری هم مشهور است که ظرف وضو از طلا و نقره نباشد و بنابراین فرقی مابین انحصار و غیره نیست شیخ دام ظله

وبشستن ومسح نمودن آن متضرر نشود وطاهر باشد یا نجس شده باشد و تواند بدون ضرر تطهیر نماید هرچند به آب حمام باشد یا توقف داشته باشد بر اخراجات از برای آب گرم کردن ومثل آن باید تطهیر نماید و وضو بسازد بر تقدیر قدرت داشتن بر آن واگر جراحتی باشد که متضرر شود بشستن آن کفایت میکند شستن آنچه صحیح است از اطراف آنچه ممکن باشد مسح نمودن بر دور آن یا ممکن نباشد هرچند در صورتیکه ممکن باشد مسح احوط مسح نمودنست چنانچه در صورتیکه ممکن نباشد مسح نمودن احوط آنستکه بر روی آن چیز طاهری بگذارد و مسح کند روی آن واوهم چنین است حکم شکسته وقروحی که بر روی آنها جبیره نباشد هرچند در این صورت علاوه نمودن تیمم احوطست واگر در بعضی از مواضع شستن وضو جبیره باشد وممکن باشد رسانیدن آب بشره در زیر جبیره ببرداشتن جبیره یا مکرر ریختن آب یا فرو بردن عضو در آب هرگاه آب ببشره برسد و شسته شود عضو واجبست لیکن احوط آنستکه هرگاه ممکن باشد برداشتن جبیره برداشته شود و زیر آن شسته شود وهرگاه ممکن نشود مکرر آب ریخته شود تا شسته شود عضو یا فرو نماید عضو را در آب تا شسته شود واگر میسر نشود شستن بشره مسح کند بر روی جبیره وهرگاه جبیره در موضع مسح باشد پس اگر جبیره تمام محل مسح را نگرفته باشد وباقی مانده باشد از آن بقدر کفایت نمودن آنچه واجبست در مسح اکتفا نماید بمسح آن واگر تمام محل مسح را جبیره گرفته باشد پس اگر ممکن باشد برداشتن جبیره بقدر کفایت در واجب از مسح باید بردارد و مسح نماید بر عضو واگر ممکن نباشد مسح نماید بر روی جبیره لیکن در صورتیکه ممکن باشد رسانیدن آب بزیر جبیره وضرر نرسد ومحل طاهر باشد واجبست مکرر ریختن آب بر جبیره

۱ اقوی مسح نمودنست خ ره

۲ این احتیاط ترک نشود میرزاده

بقدریکه آب بمحل مسح برسد یا فرو بردن عضو در آب بنحویکه آب ببشره برسد ومحل مسح بر جبیره اگر طاهر است خوب واگر نه تطهیر کند هرگاه ممکن باشد وهرگاه ممکن نباشد واجبست تیمم هرچند احوط جمع نمودن میان آن وگذاردن چیز طاهریست بر جبیره ومسح کردن بر آن وفرق نیست در جبیره میان بعض عضو وتمام عضو بلکه جمیع اعضا ونه میان آنکه زیر آن پاک باشد یا نجس ونه میان آنکه جراحت از تفریط خود باشد یا نباشد ودر حکم جبایر است کهنه هائی که بر جروح وقروح می نهند یا دوائیکه بر آنها می گذارند ودر چیزهائیکه چسبانیدن آنها بدون حاجت باشد وکندن آن اذیت کند احوط جمع میان جبیره وتیمم است وهرگاه متضرر شود بمسح نمودن بر روی بشره یا جبیره ومثل جبیره وحایلی سوای جبیره نباشد واجبست تیمم نماید وهمچنین هرگاه یک عضو از اعضا وضو یا بیشتر یا کمتر مریض باشد وقروح یا جروح یا شکسته نباشد یا مرض در عضو یا یکی از امور مذکوره جمع شود واجبست تیمم نماید واز انجمله است درد چشم که در آن باید تیمم کند واگر کسی صاحب حدث مستمر باشد چه بول وچه غایط وچه ریح وضو بسازد ونماز کند واحوط آنستکه جمع نکند بیک وضو میان دو نماز واگر حال او مختلف باشد که وقتی باشد در اوقات نماز از برای او که تواند نماز را بی حدث بکند واجبست اختیار نماید آن وقت را واگر در این حال در اثنای نماز حدثی واقع شد نماز را تمام کند واحوط اعاده نمودنست ونیز واجب است بر او محافظت نمودن خود را از نجاست باینکه اخذ نماید از برای خود کیسه که در آن قدری پنبه یا مثل آن بگذارد که منع نماید سرایت نمودن نجاست را بیدن ورخت ولیکن این در صورتیست که در حفظ

نمودن آن متضرر نشود و اگر بشود واجب نیست **فصل هفتم**
در شکوک بدانکه هرگاه یقین داشته باشد در حدث و شک یا وهم یا ظن
داشته باشد در وضو واجبست وضو و همچنین هرگاه یقین در طهارت
و حدث هر دو داشته باشد و شک داشته باشد در مؤخر بودن هر یك از دیگری
واجبست وضو چه آنکه بداند حالت سابقه بر اینده و حالت یا نداند و اگر شک کند
در جزئی از اجزاء وضو پیش از فراغ از آن باید بعمل بیاورد آن جزء و ما بعد
آنرا اگر منافی موالات روی نداده باشد و اگر داده باشد وضو را از سر بگیرد
و همچنین است حکم سهو در واجبات وضو مطلقا هر چند بعد از فراغ از وضو
باشد چه نماز کرده باشد یا نه و بر کثیر الشك واجب نمیشود در هیچ صورتی
از صور چیزی نه اصل وضو و نه اعاده اجزاء و اگر یقین داشته باشد طهارت
و شك کند در حدث یا احتمال مرجوحی بدهد حدث را یا ظن هم بساند
اعتبار ندارد و واجب نیست وضو و همچنین است اگر شك کند در جزئی
از اجزاء وضو بعد از فراغ از وضو و داخل شدن در عمل دیگر بلکه
بعد از فارغ شدن از وضو هر چند از محل وضو بر نخواسته باشد و داخل
در فعل دیگر نشده باشد چه طول کشیده باشد نشستن یا نه **باب
دوم** در غسل و در آن چند فصل است **فصل اول**
در اموریکه موجب غسل میشود و آن جنابت و حیض و استحاضه و نفاس
و مس میت و فوت شدنست و هر یك از این اغسال غیر از غسل میت
واجبست از برای نماز واجب و شرطست از برای مطلق نماز از سنت و واجب
و همچنین واجب و شرطست از برای طواف واجب و واجب میشود از
باب مقدمه از برای مس نمودن کتابت قرآن اگر مس نمودن آن واجب

[1] در اصل وضو محل تامل است ض ره شیخ دام ظله

[2] اگر شك در جزء اخیر بوده دخول در فعل دیگر یا طول جلوس معتبر است ض ره شیخ دام ظله العالی

شود و مثل آنست غسل جنابت و حیض و نفاس از برای خواندن
هر یك از سور عزائم چه تمام آن و چه بعض آن و از برای داخل شدن مسجد
الحرام و مسجد مدینه و درنگ کردن در باقی مساجد و گذاشتن چیزی
در آنها بشرط واجب شدن هر یك بنذر یا بنحو آن و استحاضه در
حکم احداث مذکوره است در وجوب غسل از برای آنها بنا بر احوط
بلکه شرط بودن آن خالی از قوه نیست و همچنین واجبست هر یك از
غسل جنابت و حیض و نفاس از برای واجب از روزه بنا بر احوط
هر چند ظاهر آنست که واجب نیست از برای غیر روزه ماه رمضان و قضای
آن و اما حکم غسل استحاضه از برای روزه در کتاب صوم مذکور
خواهد شد انشاء الله تعالی و شرط است غسل جنابت از برای جواز مس نمودن
اسم جلاله بلکه احوط مس نکردن آن غیر از اعلام است در جمیع لغات و
سایر اسما غیر اعلام و مثل اسم الله در اسم عبد الله و غیر آن و همچنین
شرطست غسل جنابت از برای جواز مس اسماء انبیا و ائمه علیهم السلام
بنا بر احوط بلکه اختیار آن خالی از وجه نیست و واجب میشود غسل گاهی
بنذر و عهد و قسم و واجب نیست غسل از برای غیر آنچه ذکر شد و نه
واجبست اغسال مذکوره لنفسها بلکه مستحبست لنفسها **فصل دوم**
در بیان حقیقت غسل بدانکه غسل عبارتست از شستن ظاهر جمیع بدن
و شستن مو واجب نیست هر چند احوط است و اگر موقوف باشد شستن
بشره بشستن موی البته باید بشوید مو را در اینحال اما داخل گوش
و دهن و دماغ و ما بین پلك چشم و داخل سوراخ احلیل و مثل آن
شستن آن ضرور نیست و همچنین ضرور نیست شستن سوراخی که در

[1] حکم این مسئله در کتاب صوم خواهد آمد ض ره

[2] شستن موهای بلند که در بدن است نافذ است [illegible] و لیکن بنا بر احتیاط ... ض ره شیخ دام ظله

کوش میکنند از برای حلقه هرگاه تنگ باشد که باطن آن دیده نشود لیکن احوط
شستن آنست و اگر دیده شود باطن آن واجب است شستن آن و مثل آنست سوراخ
دماغ در دو طرف ظاهر و همچنین است حکم بینی هرگاه بریده شده باشد و شستن
ظاهر بدن باید بارتماس باشد یا بترتیب و مراد بارتماس فرو رفتن در آب است
یکدفعه بحسب عرف یعنی در عرف بگویند یکدفعه داخل در آب شد و ضرور نیست
بیرون آوردن جمیع بدن از آب بلکه اگر تا بساق یا زانو بلکه تا کمر بلکه تا سینه در آب
باشد ضرور ندارد و لیکن احوط بیرون آوردن جمیع بدن است از آب و اگر
قدری باقی بماند از بدن هرچند بسیار کم باشد که شسته نشود و بعد از
بیرون آمدن از آب معلوم شود باید اعاده کند غسل را و خلافست که غسل
ارتماسی تدریجی الحصول است باین معنی که اول آن رسیدن اول جزء از
بدن است بآب و آخر آن رسیدن آخر جزء از بدن است بآب یا آنی الحصول است
بآنکه تحقق آن برسیدن آخر جزء از بدن است بآب و قول دوم خالی از رجحان
نیست هرچند احوط جمع نمودن میان هر دو است در نیت لیکن واجب نیست
دانستن اینمعنی که غسل تدریجی الحصول است یا آنی الحصول پس هرگاه
نداند واجب نبودن آنرا و غسل کند صحیح است غسل آن و مراد بترتیب
شستن سر است پیش از طرف راست و طرف راست را پیش از طرف چپ
و گردن را با سر باید شست و احوط شستن طرف راست گردن نیز با طرف
راست و شستن طرف چپ است با طرف چپ و انتها نمودن بجانب چپ و فرق
نیست در معتبر بودن ترتیب در میان کسیکه مسئله را بداند یا نداند
یا فراموش نموده باشد و واجب نیست ترتیب در میان اجزاء اعضا و احوط
شستن ناف و عورت است با طرف راست و چپ و در هر یک از سه طرف

بانکه نیت کند که بمجموع فرو رفتن در آب و زیر آب بودن غسل حاصل شود شع دام ظله

بلکه ارجح قول مشهور است که اول باشد

راست

۸

راست و طرف چپ قدری زیاده از نصف یا تمام باید شست تا یقین بشستن
قدر واجب حاصل شود بانیکه قدری از بدن را بشوید با گردن و قدری از طرف چپ را
با طرف راست و قدری از طرف راست را با طرف چپ چنانچه قدری از گردن محاذی
هر یک از دو طرف است باید داخل شود در آن طرف بلکه قدری بیشتر از هر طرف
و موالات در اینجا ضرور نیست و لیکن در غسل استحاضه احوط مراعات است
هرگاه غسل پیش از سلامتی از مرض استحاضه باشد و اگر بعد باشد اشکال
معتبر نیست و همچنین است حکم در سلس و مبطون پس اگر قلیلی از بدن باقی بماند
که شسته نشده باشد میشوید و اعادهٔ غسل نمی کند و لیکن اگر در سر باشد
باید بعد از شستن آن بشوید طرف راست و چپ را و اگر در طرف راست باشد
باید طرف چپ را بعد از شستن آن بشوید و اما اگر در طرف چپ باشد
بغیر آنچه باقی مانده است دیگر چیزی را نباید بشوید و نیت را مقارن شستن
سر نماید و اگر شک کند در عضوی از اعضای غسل التفات نکند اگر
بعد از تمام شدن غسل باشد هرچند از مکان خود حرکت نکرده باشد
و اگر پیش از تمام شدن باشد آنرا بعمل آورد و اگر کثیر الشک باشد التفات
بآن نکند چه از مکان غسل حرکت کرده باشد چه نکرده باشد و رجوع در کثرت
شک بعرف است که او را در عرف کثیر الشک بنامند و حکم اطلاق و اباحهٔ آب
و طهارت آن و طهارت بدن و نیت و استدامهٔ آن و مباشرت مکلف فعال را
بنحویست که در وضو گذشت پس اگر میتواند که خود عمل را بنحوی آورد باید
بعمل آورد و اگر نتواند باعانت غیر باید بعمل آورد بنحوی که در وضو گذشت

فصل سیم در بیان حقیقت اسبابی که موجب غسل میشود و در آن چند
مطلب است **مطلب اول** در جنابت بدانکه جنابت متحقق میشود بیکی

از دو چیز

ازدو چیز اوّل غایب شدن حشفه در قبل زن از برای مرد و زن و همچنین در دبر زن و پسر **دوّم** بیرون آمدن منی از مرد یا زن در خواب یا بیداری چه بجماع باشد چه بغیر جماع با اختیار باشد یا اکراه زیاد باشد یا کم هرچند بقدر ذرّه باشد و محض حرکت کردن منی از محلّ خود موجب غسل نمیشود مادامیکه بیرون نیاید و اگر شکّ کند در بیرون آمدن منی نیز موجب غسل نمیشود و همچنین هرگاه در خواب به بیند که محتلم شده و بعد از بیدار شدن اثری ظاهر نباشد موجب غسل نمیشود و اگر بیرون بیاید از زن منی مرد بعد از غسل واجب نمیشود بر او غسل چنانچه اگر شکّ نماید که منی خود با آن هست یا نه یا انکه مضطر هم رساند که با آن هست واجب نمیشود غسل و اگر نداند که از مرد است یا از خودش نیز چیزی بر او لازم نمیشود بخلاف انکه اگر علم هم رساند بانکه منی از خودش میباشد یا مخلوط است آن با منی خودش واجبست اعاده نماید غسل را **مطلب دوّم** در حیض بدانکه انخون سیاه و جهنده و گرم است در غالب اوقات و عادت بان بهم میرساند زن در هر ماه پس هرگاه علم داشته باشد که انخون حیض است اشکالی در آن نیست و لیکن گاهی مشتبه میشود بسا خونها پس اگر مشتبه شود بخون بکارة طریق شناختن آن با نست که قدری پنبه داخل در فرج خود کند و قدری صبر کند و بهتر انستکه در وقتیکه میخواهد اینعمل را بکند به پشت بخوابد و پایها را بلند بکند و بعد از انکه مدّتی گذشت پنبه را آهسته بیرون آورد پس اگر خون در دور آن واقع شده باشد آن خون بکارتست و اگر خون تمام پنبه را فرو گرفته باشد خون حیض است و شرط است در امتحان مذکور اینکه قروح یا جروح احاطه بفرج مثل احاطهٔ بکارت نداشته باشد و همچنین خون بسیار نباشد که نتوان تشخیص نمودن و اگر

[حاشیه:]
۱ و بوطی حیوان غیر انسان علی الاقوی میرزا ره شیخ دام ظلّه
۲ و در حکم منی است رطوبت مشتبهٔ که بیرون بیاید بعد از خروج منی و قبل از بول منه ره شیخ دام ظلّه

نماز کند بدون امتحان مذکور با ممکن بودن آن باطل است نماز هر چند بعد ظاهر شود که خون بکارت بوده است و گاهی مشتبه میشود بخون قرحه و طریق شناختن آن انست که به پشت بخوابد پس پایها را بلند کند پس انگشت میان را در فرج داخل کند پس اگر خون از طرف چپ میاید خون حیض است و اگر از طرف راست میاید خون قرحه است و اگر خون در دو طرف ظاهر شود امتحان بی فایده و باطل خواهد بود و اگر امتحان نکرده نماز کند با ممکن بودن آن باطل است نماز هرچند بعد معلوم شود که حیض نبوده است و اگر مشتبه شود بخون نفاس مثل انکه احتمال ولادت بدهد و علم نداشته باشد بان چنانچه از انچیزی بیرون آید که شکّ کند که انسانست یا مبدأ انسان یا غیر آن خصوصاً هرگاه در عادت اتفاق افتد حکم بحیض میکند و همچنین هر خونیکه زن به بیند در میان سه روز و ده روز و کمتر منقطع شود حیض است مادامیکه نداند از قروح یا جروح است و همچنین هرگاه بعد از گذشتن ده روز از حیض خون به بیند و اوصاف حیض در آن باشد دو حیض خواهد بود و همچنین هرگاه خون بر سر منقطع شود در بین ده روز باز دیده شود و منقطع شود تمام حیض است و حیض با حمل جمع میشود بنا بر اقوی و هر خونیکه پیش از نه سال دیده شود آن خون حیض نیست و همچنین هر خونیکه در حال یأس به بیند و حدّ یأس در قرشی تمام شدن شصت سال قمری شرعیست و در غیر قرشی تمام شدن پنجاه سال قمری شرعیست نیز و بعضی ملحق نموده اند نبطیه را بقرشیه و در آن وجهی هست و قرشیه کسیست که نسب از نضر ابن کنانه برسد و آن از طرف پدر و مادر یا از طرف پدر بتنهائی کفایت میکند و امّا از طرف مادر بتنهائی کفایت نمی کند و اگر زن مشتبه باشد قرشی بودن آن ملحق بغیر قرشی میشود و اکثر زمان حیض

[حاشیه:]
۱ نماز هرگاه نماز او بعد معلوم شود که خون بکارت بوده و ازو قصد قربت متمشّی شده احتمال صحّت نماز او هست شیخ دام ظلّه
۲ این هم مثل مسئله گذشته است شیخ دام ظلّه
۳ لکن هرگاه وقت منقطع شود و بعد از آن عود بکند احتیاطاً استظهار کند و غسل کند و نماز کند و اگر بعد خون ظاهر شد قبل از ده روز نماها را قضا کند بنا بر حیض بودن آن شیخ دام ظلّه العالی

ده روز است مثل کمتر ایام خالی بودن از حیض که نیز ده روز است وانچه کمتر از
ان حیض نمیتواند شد سه روز است پس هرکاه یکروز یا دو روز خون به بیند حیض
نخواهد شد وهرکاه دو دفعه در دو ماه مساوی خون به بیند صاحب عادة میشود
ولیکن اکر عدد و وقت هر دو مساوی باشد مثل اینکه در دو ماه از اول تا پنج
خون به بیند از اصحاب عادة وقتیه وعددیه کویند واکر در عدد مساوی باشد
نه در وقت مثل اینکه در ماه اول پنج روز خون دید از اول ماه و در ماه دوم
پنج روز خون دید از اخر ماه از اصحاب عادت عددیه کویند واکر مساوی
باشد در وقت نه در عدد مثل انکه در ماه اول خون دید پنج روز و در ماه
دوم شش روز و هر دو را از اول ماه خون دید از اصحاب عادت وقتیه کویند
و متحقق میشود عادت نیز بمساوی دیدن خون در دو دفعه در یکماه هم چنانکه
متحقق میشود عادت نیز بدیدن خون دو دفعه مساوی در بیشتر از دو ماه و در
صورت عادت وقتی وعددی یا عادت وقتی تنها بدیدن خون ترک عبادت
کند هر چند خون بصفت حیض نباشد و صاحب عادت وقتی تنها حکم ان حکم
مضطربه است و حکم ان میاید و در صاحب عادت عددی تنها خلاف است
و اقوی انستکه بدیدن خون نیز ترک عبادت کند و صاحب عادت هرکاه
خون او از عادت تجاوز نماید صبر کند و احتیاط نماید بترک نمودن عبادت
اکر عادت ان از ده کمتر باشد ولیکن این احتیاط برسم استحبابست و در
عدد ایام احتیاط خلافست اقوی استحباب انست تا بده روز هرچند
احوط اکتفا نمودن بیکروز یا دو روز است و بهر تقدیر هرکاه خون منقطع
شد بده روز یا کمتر تمام حیض است و هرکاه کذشت از ده روز اکر تمیز
نداشته باشد یا داشته باشد و موافق با عادت باشد عادت ان معتبر است

وزاید بر عادت استحاضه است بی اشکال واکر تمیز داشته باشد و تمیز
مخالف با عادت باشد هرکاه ده روز در وسط فاصله شود متابعت نمودن
عادت خالی از رجحان نیست و هرکاه ده روز فاصله نشود اکر مجموع از ده روز
نمیکذرد تمام ایام عادت و تمیز را حیض قرار دهد و اکر مجموع از ده روز بکذرد
رجوع بعادت نماید و غیر صاحب عادت مستقره هرکاه ممکن شود او را رجوع نمودن
بصفت باینکه انچه بصفت حیض است کمتر از سه و بیشتر از ده نباشد وانچه
بصفت حیض نباشد تنهائی یا با ایام پاکی ده روز یا بیشتر باشد رجوع کند
بصفت حیض و بمجرد دیدن خون ترک عبادت نماید بلکه اقوی انستکه ترک عبادت
نماید هرچند خون بصفت حیض نباشد و هرکاه رجوع بصفت ممکن نباشد
باینکه انچه بصفت حیض است کمتر از سه یا بیشتر از ده باشد وانچه بصفت
حیض نباشد تنها یا با ایام پاکی کمتر از ده باشد پس اکر مبتدئه باشد و ان
عبارتست از کسیکه ابتدا بخون دیدن نموده باشد و عادت ان مستقر نشده
باشد رجوع کند بعادت خویشان پدری و مادری خود یا پدری تنها یا مادری
تنها اکر ممکن باشد باینکه از برای او خویشانی باشد و ایشان نیز متفق
باشند واکر ممکن نباشد باینکه از برای او خویشانی نباشد یا باشد و
متفق نباشند یا ممکن نباشد اطلاع بر عادت ایشان مثل مضطربه است
و مضطربه عبارتست از کسیکه فراموش کند عادت خود را بعد از انکه
صاحب عادت مستقره شده باشد یا کسیکه خون مکرر دیده باشد و عادت
از برای ان مستقر نشده باشد و ان باید در هر ماه هفت روز را حیض قرار
دهد ولکن حکم مذکور از برای مضطربه در صورت فراموشی عادت تخلف ندارد
هرکاه عدد و وقت هر دو را فراموش کرده باشد یا عدد را تنها واکر وقت را

تنها فراموش کرده باشد در آن تفصیلیست که در این رساله ذکر آن مناسب نیست باقی ماند احکام حایض و از جمله آن آنست که صحیح نیست از آن نماز نه واجب نه سنت و نه اصلی و نه نماز احتیاط و نه سجده سهو بلکه اگر در بین نماز حایض شود نماز او باطلست حتی اگر حرفی از تشهد مانده باشد بلکه پیش از تمام نمودن سلام واجب نیز و اگر در نماز باشد و کمان نماید که حایض شد داخل کند دست خود را و عمالده بوضعیکه خون بیرون می آید پس اگر خون بیرون آمده باشد از نماز بیرون رود و الا نماز را تمام نماید لیکن ظاهر اینست که اگر چنین نکند و نماز را تمام کند عیبی ندارد و نماز او صحیح است اگر بعد از نماز ظاهر نشود حایض شدن معلوم نشود پیش بودن حیض بر تمام نمودن نماز و چنانکه مظنه مبطل نیست شک نیز مبطل نیست و در حکم حیض است سایر احداث و همچنین صحیح نیست از آن روزه و نه طواف و حرامست بر آن داخل شدن مسجد الحرام و مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و درنگ نمودن در باقی مساجد و ظاهر جایز بودن عبور است در روضات مقدسه مگر روضه جناب نبوی اگر مستلزم عبور در مسجد آنجناب باشد و حرامست گذاشتن چیزی در مساجد و خواندن یکی از سور عزائم و اجزاء آنها بقصد جزئیت اگر مشترک باشد و اگر مشترک نباشد حرامست چه بقصد جزئیت چه بقصد غیر جزئیت حرام است مس نمودن کتابت قران و وطی کردن حایض در قبل مادامیکه خون باقیست و هرگاه طاهر شد جایز است بشرط شستن فرج و هرگاه وطی نمود در حیض احوط وجوب کفاره است هر چند قول باستحباب خالی از رجحان نیست و کفاره در غیر کنیز ربع مثقال صیرفی طلاست در اول حیض و در وسط نصف و در آخر ربع و احوط آنست که سکه دار

۱ اگر بعد از تشهد و قبل از سلام باشد نماز او صحیح است نع دام ظله

۲ احوط اتمام و اعاده است

۳ احوط ترک وطی است قبل از غسل هر چند بعد از شستن فرج ظاهر بعد از وطی است نع دام ظله

۴ احوط بلکه اقوی وجوب کفاره است

۵ استحباب کفاره در آن نع دام ظله

باشد و کفایت نمیکند قیمت و در کنیز سه مد گندم میدهد از برای هر فقیری یک مد و از جمله احکام استظهار است با منقطع شدن خون پیش از ده روز باینکه پنبه بگذارد در فرج خود بعد از آنکه پای چپ را بر دیوار بگذارد و شکمش را بر آن بچسباند بقدر دیگر حقیقت امر ظاهر شود پس هرگاه پنبه پاک بیرون آمد طاهر است از حیض و اگر ملوث بیرون آمد مبتدئه صبر کند تا پاک شود یا ده روز بگذرد و صاحب عادت گذشت حکم آن و شکم و پا بر دیوار گذاشتن مستحب است **مطلب سیم** در نفاس و آن خونیست که در وقت زائیدن زنان می آید خواه همراه طفل بیاید خواه بعد از آن خواه هر دو وقت بشرط آنکه کمتر از ده روز باشد که هرگاه ده روز از زائیدن گذشته باشد و بعد از آن خون به بیند نفاس نخواهد بود و فرق نیست میان آنکه طفل تمام متولد شود یا تمام نشده سقط شود هر چند مضغه باشد بلکه علقه بشرط آنکه علم بهم رسانند بآنکه آن مبدء انسان است یا چهار قابله شهادت دهند بر آن و نطفه و علقه مشتبه اعتبار ندارد و همچنین مجرد زائیدن هرگاه خون نه بیند و نه خون پیش از زائیدن هر چند بقدر لحظه باشد و از برای اقل نفاس تحدیدی نیست پس ممکن است بقدر لحظه باشد و اکثر آن ده روز است و آن نفاس غیر صاحب عادت مستقره است چه بر ده روز منقطع شود چه بگذرد و صاحب عادت مستقره نفاس آن بقدر عادت اوست و اما اگر بر کمتر از ده روز خون او منقطع شود نفاس آن تمام آن مقدار است و همچنین اگر بر ده منقطع شود و اگر از ده بگذرد عادت او نفاس اوست و تتمه استحاضه و لیکن آنچه ذکر شد از آنکه عادت را نفاس قرار دهد یا ده روز را وفتی است

۱ احوط آنکه زیاده بر ده روز را اعمال نفاس و اعمال مستحاضه را نیز بجا آورد نع

۲ و الی ده روز جمع است تا هجده روز میان اعمال طاهره

کرد در اوّل واخر خون به بیند یا در تمام مدّت مذکوره بخلاف انکه اکر در یکی از اوّل یا اخر یا وسط خون دید نفاس و مقدار دیدن خون نیست چنانچه اکر در وسط و اخر یا اوّل و وسط خون به بیند نفاس ان مختص بطرفین وانچه زمان ما بین انست خواهد بود پس کسیکه عادت او هشت روز باشد و در اوّل و اخر خون به بیند تمام نفاس است و اکر در اوّل و چهارم یا پنجم و هشتم خون دید چهار روز نفاس خواهد بود چنانچه اکر ندید مکر یک روز از این روزها نفاس ان مختص بمقدار دیدن خون خواهد بود و اکر در چهار مثلاً دید و از عادت کذشت و برده منقطع شد از چهارم تا دهم نفاس است و مثل انستکه شنیدی حال مبتدئه و مضطربه تا ده روز هر چیزی که میباشد بر حایض از حرام و واجب و مستحب و مکروه بر نفسا نیز چنین است

مطلب چهارم

در استحاضه بدانکه ان بر سه قسم است قلیله و متوسطه و کثیره قلیله انست که کهنه یا پنبه که در فرج میکذارد خون باو برسد ولیکن از فرو نکیرد او رود و از ان نکذرد و کثیره انستکه خون از پنبه بکذرد و بکهنه برسد چه از کهنه بکذرد و چه نکذرد و در قسم اوّل غسل واجب نیست و وضو واجب است از برای هر نماز واجبی و اکر خواهد نافله کند هر نمازی را باید بیک وضو نیز بکند و در قسم دوّیم یکغسل واجب میشود از برای نماز صبح علاوه بر وضو از برای هر نماز ولیکن واجب شدن غسل مشروطست بانکه پیش از نماز صبح خون پنبه را فرو کیرد پس اکر بعد از نماز خون پنبه را فرو بکیرد حکم ان حکم قلیله است که غسل در ان روز واجب نمیشود بلکه واجبست وضو از برای هر نماز واجب و شرط است در هر نماز سنّت و در قسم سیّم سه غسل واجب میشود

علی الاحوط شع دام ظله ... قضا کند ... شع دام ظله

یکی از برای نماز صبح اکر نماز شب را نکند و اکر بکند جمع نماید میان نافله شب و نماز صبح بان غسل چنانچه کفایت میکند از برای سایر نوافل روز و شب غسل هر یک از فرایض ان و یکی از برای نماز ظهر و عصر که جمع کند میان هر دو و یکی از برای مغرب و عشا که جمع کند نیز میان هر دو و اکر خواهد هر نمازی را بیک غسل بکند جایز است و وضو باید بکیرد با هر یک از اغسال هم چنانکه کذشت و در واجب بودن وضو از برای هر یک از نماز عصر و عشا خلافست و احوط عدم ترکست بلکه وجوب خالی از رجحان نیست و واجب بودن غسل و وضو در سه قسم کذشته در حالتی است که خونی که باعث غسل یا وضو میشود پیش از نماز بهم رسد هر چند در غیر وقت ان نماز باشد بشرط انکه غسل یا وضو بعمل نیاورده باشد از برای ان خون بعد از دیدن ان ولیکن انچه ذکر شد در حکم سه قسم در وقتیست که خون بیک نسبت باشد پس اکر تبدیل روی دهد مثل انکه کثرت بقلّت بر کردد یا بعکس حکم بر میکردد پس اکر پیش از غسل نمودن از برای نماز صبح کثرت بر کردد بقلّت کفایت میکند یکغسل و اکر پیش از غسل ظهرین بر کردد کثرت بقلّت کفایت میکند دو غسل چنانچه اکر بعد از نماز صبح قلّت بر کردد بکثرت دو غسل خواهد نمود در ان روز و اکر بعد از نماز ظهرین چنین شد یکغسل میکند و هم چنین اکر بعد از نماز صبح قلّت بر کردد بتوسط در ان روز غسل بر او نیست و احوط انستکه از برای رفع ناخوشی استحاضه در جائیکه موجب وضو بود وضو و در جائیکه موجب غسل بود غسل نماید مثل انکه هر کاه وضو یا غسل نمود و پیش از نماز کردن دانست از حال خود که دیکر خون نخواهد دید و رفع ناخوشی او خواهد

شد اعاده نماید انچه نموده بود در اول از وضوء یا غسل و واجب است بر مستحاضه
استبراء کردن باینکه پنبه بردارد و بقدریکه متعارفست در معلوم شدن
حال بان قدر صبر نماید و بعد بمقتضای ان عمل نماید از منقطع شدن خون یا قلیله
بودن ان یا متوسطه بودن یا کثیره بودن و همچنین واجبست عوض نماید پنبه را
یا بشوید انرا اگر نجس شده باشد و همچنین بشوید ظاهر فرج را اگر نجس شده
باشد بلکه احوط عوض نمودن لته یا شستن انست هرگاه ملوث بخون شده
باشد چنانچه احوط انستکه بعد از غسل بلکه وضو نماز را تاخیر نکند و اهتمام
نماید در حفظ نمودن خود را از بیرون امدن خون مادامیکه متضرر نشود
و اگر متضرر شود واجب نیست و اگر در بین غسل حدث اصغر از او صادر
شود احوط[2] انستکه غسل مذکور را اتمام کند و اعاده نماید و وضو بسازد هرچند
قول صحیح بودن غسل و لازم بودن وضوء مطلقا خالی از رجحان نیست و فرق
نیست در باطل نبودن غسل میان غسل واجب و مندوب و اگر حدث اکبر در
اثنای غسل واقع شود اگر همان حدث که رفع انرا میکرد واقع شود اعاده غسل
باید بشود[3] و حیض و نفاس بحکم واحد است و اگر غیر ان واقع شود غسل باطل
نمیشود[4] **مطلب پنجم** در غسل مس میت بدانکه واجب میشود غسل بمس
نمودن میت بعد از سرد شدن و پیش از غسل دادن و در حکم میت است
قطعه که در ان استخوان باشد خواه از زنده جدا شده باشد یا از مرده و در
وجوب غسل بمس نمودن استخوان بی گوشت اشکالست و احوط غسل نمودن
است و اظهر[5] واجب نبودن غسل است بسبب مس نمودن چیزیکه حیوة در ان
حلول نکرده باشد مثل مو **مطلب ششم** در غسل میت و سایر احکام
ان از کفن نمودن و نماز کردن و دفن نمودن و در ان چند بحث است **بحث اول**

۱ اگر اعاده کند بقصد انکه یا اتمام است یا استیناف عمل باحتیاط شده شع دام ظله

۲ عمل باحتیاط مذکور را ترک نکنند ض ره شع دام ظله

۳ امدن خون استحاضه در اثنای غسل استحاضه مبطل ان نیست چرا که رفع حدث نمیکند ض ره شع دام ظله

۴ احتیاط را ترک نکنند ض ره شع دام ظله

۵ در ناخن و دندان وجوب غسلست ض ره

در غسل و در ان دو فصل است **فصل اول** بدانکه غسل دادن میت واجب
کفائیست باینمعنی که بر همه مکلفین واجبست و هرگاه یکنفر غسل را بعمل اورد
از دیگران ساقط است و اولی بان بلکه بسایر امور کفائیه میت شوهر است
نسبت بزن خود چه ان زن ازاد باشد چه بنده چه دائمه باشد چه متعه و لیکن
در متعه اشکالی میباشد و عمل باحتیاط خوبست و بعد از شوهر مالک مقدم
است بر غیر مالک و اگر متعدد باشند شریک خواهند بود در ولایت و بعد از
مالک ارحام است و ایشان مقدم بر اجنبی میباشند هرچند هاشمی باشد
یا وصیت نموده باشد که او غسل بدهد هرچند احوط از برای ورثه عمل
نمودن بوصیت میت است هرچند هاشمی نباشد و طبقات ارحام بترتیب طبقات ارث است
پس پدر و مادر و اولاد مقدم بر جد و جده و برادر و خواهر میباشند و ایشان
مقدم بر اعمام و اخوال میباشند و بعد از ان ولاء عتق مقدم است بر ولاء
ضامن جریره و ضامن جریره مقدم است بر حاکم شرع و با نبودن هیچیک از مراتب
احتیاط مقدم داشتن حاکم شرع است بر غیره و بعد از ان عدول مؤمنین اما
ارباب طبقه واحده پس پدر مقدم است بر مادر و اولاد و اولادِ اولاد ذکور
از اولاد بلکه از هر طبقه مقدم است بر غیر ایشان و بالغ ایشان مقدم بر غیر بالغ
از ایشان و کسیکه نزدیک باشد بمیت بپدر و مادر مقدم است بر کسیکه نزدیک
باشد بمیت بپدر و اگر غسل داده شود میت بی اذن اولیاء باطل است
و همچنین است حکم در نماز و شرطست که غسل دهنده میت شیعه اثنا عشری
باشد مگر در صورت اضطرار که جایز است غسل دادن سنی بلکه یهود و نصاری
و لکن اگر از یهود و نصاری باشد پیش از غسل امر کنند ایشان را بشستن بدن
خود و احوط در هر صورت انستکه نیت غسل را شیعه اثنی عشری بکند

۱ این احتیاط الشرایط مشهور ترک نشود ض ره اولیست شع دام ظله

بلکه هرگاه سنی غسل میدهد احتیاط نیت نمودن هر دو است و هرگاه عذر رفع
شد غسل را اعاده نمایند در هر سه صورت و همچنین شرطست که غسل دهنده
مثل میت باشد در ذکوریت و انوثیت مگر در محارم و زن و شوهر و پسر
سه ساله اگر زن او را غسل بدهد و دختر سه ساله اگر مرد او را غسل بدهد
عیب ندارد و جایز است از برای مولی غسل دادن کنیز خود و عکس آن نیز بعید
نیست هر چند احوط ترک آنست و واجبست غسل دادن هر مؤمن اثنا عشری
و واجب نیست غسل دادن کفار چه از اهل کتاب باشد و چه از غیر ایشان
و اما در مخالف واجب بودن خالی از رجحان نیست و در حکم میت است
سینه او یا قطعه که در آن سینه باشد پس غسل دادن آن واجبست بلکه کفن
نمودن و نماز کردن بر آن و واجبست غسل دادن و کفن نمودن و حنوط کردن
قطعه که در آن استخوان باشد هرگاه از میت جدا شده باشد بلکه احوط الحاق
جدا شده از زنده و استخوان بی گوشت است بآن و همچنین طفلیکه در شکم
چهار ماهه شده باشد و سقط شود و واجبست در آن غسل و کفن و حنوط
و دفن نمودن و اما نماز پس بر آن نه واجبست نه سنت و هرگاه چهار ماه کمتر
داشته باشد واجبست او را در لته پیچیدن و دفن کردن و واجبست
ازاله نمودن نجاست از بدن میت پیش از غسل و پوشانیدن عورت او را
از نامحرم در حال غسل مثل سایر احوال چنانچه واجبست رو بقبله نمایند
میت را در حال احتضار اگر رو بقبله نباشد باین نحو که بر پشت بخوابانند
او را و روی او و کف پاهای او را مواجه قبله نمایند و منقطع میشود وجوب
مذکور بمتحقق شدن وفات مگر در دفن نمودن و احوط مراعات آن
است بعد از بیرون رفتن روح تا بدفن نمودن نیز و فرق نیست در وجوب

۱ احوط در مخالف بر نهج ضرورت است بلکه خالی از رجحان نیست میرزاده شیخ دام ظله
۳ این احتیاط ترک نشود میرزاده
۴ در حکم غسل مخالف تأمل است میرزاده
۱ واجب بودن خالی از رجحان نیست شیخ دام ظله
۲ حنوط در سقط احتیاط است اگر چه روح در آن معلوم نباشد شیخ دام ظله
۳ یعنی مراعات امر استقبال لکن با اختلاف در کیفیت بانکه بعد از غسل او را ابتدا مثل حال احتضار بگذارند شیخ دام ظله العالی

مذکور میان آنکه محتضر مرد باشد یا زن طفل باشد یا بالغ و واجب نیست
غسل دادن کسیکه واجب شده باشد کشتن آن برجم یا قصاص یا غیر
آنها و غسل کرده باشد بامر حاکم شرع یا از جانب خود اغسالیرا که واجبست
از برای میت و اگر بعد از سه غسل بمیرد بسببی دیگر واجبست غسل دادن او
فصل دویم در کیفیت غسل واجبست غسل دادن میت را بسه غسل
بسدر و کافور و بآب خالص و واجبست ترتیب دادن میان سه غسل بنحو مذکور و فرق
نیست در این حکم میان آنکه میت جنب باشد یا حایض باشد یا نباشد و احوط
غسل دادن میت است بغسل ترتیبی هر چند اظهر کفایت نمودن غسل
ارتماسیست و کیفیت هر یک از این ترتیب و ارتماس بنحویست که در غسل
جنابت گذشت و همچنین شرطست نیت در هر یک از سه غسل و نیت
هر غسلیرا مقارن شروع در آن نمایند و اگر هیچ آب میسر نشود سه تیمم
بدهند میت را بقصد هر یک از آن سه غسل و یک تیمم بدل مجموع و اظهر
کفایت اخیر است و همچنین اگر بترسد بمیت از غسل دادن از هم ریختن
پوست یا گوشت او مثل آنکه سوخته باشد یا آبله داشته باشد یک تیمم
بدهند او را و احوط سه تیمم است نیز چنانچه گذشت و تیمم را باید بدست
خود بعمل بیاورد نه بدست میت و احوط مباح بودن مکان غسل است
بحث دویم در تکفین واجبست کفن نمودن میت چه مرد باشد چه زن
چه خنثی چه ممسوح بسه پارچه آن پیراهن و لنگ و لفافه است که ازانها سه تا مینا
و شرطست در پیراهن که از شانه تا نصف ساق را بپوشاند و در لنگ آنکه میان
ناف و زانو را داشته باشد و در لفافه آنکه از طول بقدری زیاد باشد
که توان دو سر کفن را بست و از عرض بقدری زیاد باشد که بروی هم بیفتد

۱ این احتیاط ترک نشود میرزاده
۱ و احوط آنکه در ترتیب آب و سدر و کافور هر یک نیت کنند شیخ دام ظله
۲ اقوی سه تیمم است بقصد غسل مطلقه هر سه شیخ دام ظله
۳ این احتیاط که مذکور شد در همه تیمم ترک نشود میرزاده
۴ بلکه اقوی است میرزاده شیخ دام ظله

دو طرف آن وافضل بلکه احوط در پیراهن بلند نمودن آنست تا بقدم رود ودر لنگ
پوشانیدن آنست از سینه را تا بقدم لیکن احوط واظهر آنستکه زاید بر قدر
واجب را بدون اذن کبار ورثه نکنند چنانچه اگر صغیر داشته باشد از مال صغیر
بر ندارند واگر مقدور نشود سه پارچه اکتفا نمایند بآنچه مقدور است چه
یک پارچه باشد چه دو پارچه بلکه اگر مقدور نشود مگر پوشانیدن عورت نیز
واجبست وکیفیت تکفین آن آنست که لنگ مقدم بر پیراهن وپیراهن
مقدم بر لفافه باشد واحوط آنستکه هر یک از سه پارچه بپوشانند آنچه را
که در زیر آنست وجایز نیست مغصوب بودن کفن ونه نجس بودن ونه حریر محض
بودن ونه پوست بودن هر چند از حیوان تذکیه شده وماکول اللحم باشد واحوط
آنستکه کفن ننمایند از ثوبی که از مو وکرک بافته باشند هرگاه از ماکول
اللحم باشد واگر از غیر ماکول اللحم باشد معروف در میان اصحاب آنستکه
جایز نیست وکفن واجب بیرون کرده میشود از اصل مال میت هر چند
مدیون باشد مگر زن که کفن آن بر شوهر است هر چند زن مالدار باشد
و واجبست بعد از غسل حنوط کردن وآن مسح کردن هفت موضع سجود است بکافور
وکفایت میکند در آن مسمی واگر بیش بدارد حنوط را بر غسل کفایت نمیکند و
فرق نیست در حنوط میان مرد وزن وخنثی وممسوح وصغیر وکبیر لیکن مخصوص
است این وجوب بمیتی که محرم نباشد واگر محرم باشد بوی خوش نزدیک او نبرند
چه از کافور وچه از غیر کافور وچه در تحنیط وچه در تغسیل **بحث ششم**
در نماز میت ودر آن دو فصل است **فصل اول** بدانکه واجبست نماز
بر هر که شیعه اثنا عشری باشد مطلقا چه شهید باشد وچه کشته شده باشد
بقصاص یا خود خود را کشته باشد یا ختنه نکرده باشد یا غیر ایشان باشد

از ارباب کبایر وهمچنین واجبست بر سنی چه در حال تقیه باشد وچه در حال
غیر تقیه وجایز نیست نماز بر کفار چه کافر اصلی باشد چه مرتد چه ذمی باشد چه
غیر ذمی ولیکن جایز است بر بعض از فرق مثل ناصبی بلعن بر آن کردن بنحوی
که می آید وملحق میشود بمسلم مرده که در بلاد اسلام یافت شود وطفل
ودیوانه اگر متولد شده باشند از مؤمن یا مؤمنه وهمچنین واجبست نماز
بر لقیط دار الاسلام بلکه مشهور چنین دانسته اند لقیط دار الکفر را نیز
هرگاه در آن مسلمی باشد که ممکن باشد تولد آن لقیط از آن **فصل دویم**
بدانکه نماز میت واجبست بوجوب کفائی بر هر مکلفی لیکن شرط صحت آنست از آن
که مؤمن اثنا عشری باشد واز جمیع مکلفین بلوغ که اگر طفل ممیز بجای آورد
صحیح است از آن ولیکن ساقط نمیشود از مکلفین تکلیف ظاهرا واولی
بنماز اولی بتغسیل میت وتفصیل گذشت وجایز نیست نماز بر میت بدون
اذن ولی چه فرادی وچه جماعت واگر ولی اذن ندهد احدی را بر جماعت
وخود نیز اقدام نکند یا قابلیت اگر منوط بعدالت شرعی باشد منشا ساقط
شدن ولایت نمیشود ونماز فرادی خواهند کرد باذن ولی یا خود خواهد کرد
واگر بسبب عذر شرعی نباشد احوط باقی گذاردن امر است بر ولی هر چند ساقط
شدن ولایت ودر این حال خالی از قوت نیست واحوط اذن گرفتن از حاکم
شرعست در اقامه چنین جماعتی با امکان وبا عدم امکان از عدول مؤمنین
وکیفیت نماز آنستکه نیت بکند وپنج تکبیر که اول آنها تکبیرة الاحرام است
بگوید ودر میان آنها چهار دعا بخواند اول شهادتین دوم صلوات بر پیغمبر
وآل آنجناب صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین سیم دعا از برای مؤمنین چهارم
از برای میت پس اگر بعد از تکبیر اول بگوید اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ

واشهد ان محمداً رسول الله و بعد از تکبیر دویم بکوید اللهم صلّ علی محمد
وال محمد و بعد از تکبیر سیم بکوید اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات و بعد از
تکبیر چهارم بکوید اللهم اغفر لهذا المیت و بعد از ان تکبیر پنجم را بکوید
کفایت میکند لیکن اینها در وقتی است که میّت شیعهٔ اثنا عشری باشد
پس اکر طفل باشد چه نماز بر او واجب باشد چه نباشد بعد از تکبیر چهارم
بکوید اللهم اجعله لابویه و لنا سلفاً و فرطاً و اجراً اکر پدر و مادر طفل
هر دو مؤمن باشد و اکر یکی از ایشان کافر یا نخوان باشد دعا را باو تنها
نماید و اکر میّت مجهول الحال باشد بعد از تکبیر چهارم اکر بکوید اللهم
ان کان یحب الخیر و اهله فاغفر له وارحمه وتجاوز عنه خوبست
و اکر مخالف باشد یا ناصبی که تقیّةً را و نماز مخالف بعد از تکبیر چهارم
بکوید اللهم املأ جوفه ناراً و قبره ناراً و سلّط علیه الحیّات والعقارب
و در نماز ناصبی بکوید اللهم اخز عبدک فی عبادک و بلادک اللهم اصله
اشدّ نارک اللهم اذقه حرّ عذابک فانّه کان یوالی اعدائک و یعادی
اولیائک و یبغض اهل بیت نبیّک و تکبیر پنجم در نماز اینها و صنف
نیست و اکر میّت مستضعف باشد بکوید اللهم اغفر للذین تابوا
واتّبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم و واجبست در ان نیّت و قیام و روی
بقبله نمودن با امکان و کذاردن سر میّت را بطرف راست نمازکذار
مکر انکه مأموم باشد و هرکاه عکس بکذارد میّت را باطل میباشد نماز
چه از روی عمد باشد چه از روی فراموشی چه از روی جهل و همچنین
شرطست بر پشت خوابانیدن میّت را در حال نماز **بحث چهارم**
در دفن واجبست دفن نمودن میّت را بوجوب کفائی بنحویکه پنهان

نمایند جسد میّت را در زیر خاک بنحویکه محفوظ بماند جثّهٔ او از ضرر
درندکان و بوی او از انتشار و واجبست بخوابانند او را بدست راست
روی بقبله و هرکاه در کشتی باشد و دفن او ممکن نباشد بکذارند او را
در ظرفی مثل خمره و سر او را به بندند و در دریا اندازند و یا انکه بپای
او یا مثل ان چیز سنکینی مثل سنک به بندند و او را در دریا اندازند
ولیکن احوط بجای اوردن اولست با امکان و اکر میّت زن غیر مسلم باشد
چه کتابیه و چه غیر کتابیه و حامله باشد بطفل مؤمن واجبست
او را پشت بقبله دفن نمایند تا انکه طفل رو بقبله باشد
هرکاه طفل صاحب روح شده باشد و حرامست نبش نمودن قبر مکر
در صورتیکه بعض انها را در ارشاد ذکر نموده ایم و همچنین حرام است
نقل کردن میّت را بعد از دفن بغیر مشاهد مشرّفه بلکه بمشاهد مشرّفه
نیز در نزد مشهور و حرامست دست زدن بصورت و خراشیدن و کندن
موی چه در ممات اقارب چه در غیر اقارب و همچنین شق نمودن بر غیر پدر
و برادر **باب سیّم** در تیمم و در ان چند فصل است **فصل اوّل**
در اسباب منتقل شدن از وضوء و غسل به تیمّم بدانکه سبب تیمم
ممکن نشدن وضوء و غسلست و ان بچند چیز میشود **اوّل** نداشتن
اب بقدر انچه کفایت کند او را در ان طهارتی که بر او واجب شده است
از وضوء یا غسل هر چند بقدر بعضی از ان اب اشتر باشد و اکر اب
اینقدر باشد که کفایت نماید از برای ازاله نمودن نجاست از اعضا
نجاست را بان اب و تیمّم کند هرکاه ان نجاست معفوّ نباشد و یافت
شود چیزیکه بان تیمّم کند و اکر نه طهارت را مقدّم بدارد **دوّم** نرسیدن

باب بسبب ترس از درنده یا دزد بر نفس یا مال یا عرض خود یا بجهت میسر نشدن
الات واسباب اب کشیدن یا کرم کردن یا محتاج بر نخواهی باشد کر اب بخرد و
میسر نباشد او را و امثال ان واکر مقدور باشد خریدن اب یا الاتیکه
موقوفست تحصیل اب بانها بخرد هر کاه متضرر بان نشود باینکه اجحافی
دران نباشد بحسب حال ان و فرقی در میان زیادتی در ثمن و غیر ان نیست
واکر مقدور شود از برای وی چاه کندن بدون عسر و مشقت شدید یا اب بیرون
اوردن از چاه هرچند باینکه رخت خود را در چاه کند و اب بیرون اورد
ترک نکند بشرط انکه اجحاف نباشد در ان سیم انکه بترسد در استعمال
ابی بر تلفی یا حادث شدن مرضی یا طول کشیدن ناخوشی یا صعب شدن
علاج ناخوشی و امثال اینها[1] و کفایت میکند در معرفت حصول ضرر مظنه
بهم رسانیدن چه از تجربه باشد چه از قول طبیب عادل بلکه غیر عادل بلکه کفایت
نمودن احتمالی که باعث خوف شود قوتیست[2] و از جمله ضررشین است و ظاهر حصول
انست بترکیدن دست و یا صورت و خون افتادن ان و ترک تیمم در اینحال
البته نشود و اکر بطهارت اختیاری احتیاط خواهد بکند و از جمله اعذار
از برای تیمم تشنکی است هرچند بالفعل نباشد و مظنه داشته باشد بهمرسیدن
وحدوث او را بلکه کفایت نمودن احتمال مساوی نیز قوتیست[3] و از جمله اعذار نیز
تالم بسرما و هواست یا کرمی اب و میسر نبودن چاره و واجبست طلب نمودن
اب بر مکلف هر کاه ممکن باشد و ضرری باو نرسد و یقین نداشته باشد بنبودن
ان او وقت کنجایش طلب داشته باشد و مقدار طلب بقدر یک تیر
پرتابست از تیراندازی معتدل بالت معتدله اکر زمین پست و بلند و مشتمل
بر اشجار و احجار باشد و اکر نباشد بقدر دو تیر پرتاب بنحو مذکور در چهار سمت

[1] از چیزهائیکه تحمل ان شاق است در عادة ض ره شیخ دام ظله

[2] احوط در اینصورت جمع است میانه وضو و تیمم ض ره شیخ دام ظله

[3] احوط جمع است ض ره ۱۲

واکر ترک طلب نمود و نماز کرد با وسعت وقت نماز باطلست اکر صبر نمود تا تنکی وقت
نماز صحیح است

فصل دویم

در انچه بان تیمم باید کرد و شود بخاک خالص تیمم کردن
بی اشکالست چنانچه هر کاه قدرت نداشته باشد بر خاک و زمین و سنگ تیمم نمودن
بغبار رخت یا نمد یا یال اسب یا مثل ان بی اشکالست و همچنین هر کاه هیچیک
از انچه کذشت میسر نشود مکر سنگ تیمم نمودن بان نیز بی اشکالست واکر
میسر نشود مکر سنگ و غبار رخت و جل و یال حیوان یا یکی از انها احوط
جمع نمودن میان تیمم بر غبار و سنگ است مخیر است در اختیار نمودن غبار
رخت و جل و یال حیوان و نحو ان و در انها معتبر است جمع نمودن غبار را تکانیدن
و نحو ان واکر هیچ غبار در انها بهم نرسد تیمم بان نکند و همچنین هر کاه غبار از خاکستر
و نحو ان باشد تیمم بان نکند و هر کاه هیچیک از انچه کذشت میسر نشود و
کل میسر شود بان تیمم کند بشرط انکه قدرت نداشته باشد بر خشکانیدن
ان بسبب تنک بودن وقت و امثال ان و این در وقتیست که از چیزیکه
صحیح نیست تیمم بان مثل خاکستر نباشد و کیفیت تیمم بکل مثل تیمم بخاک
است واکر سنگ و کل هر دو میسر باشد احوط جمع است میان تیمم بهر دو
و هر کاه قادر باشد بر تیمم نمودن بخاک احوط ترک نمودن غیر خاکست بلکه
قول بان خالی از قوة نیست و هر کاه هیچ یک از انچه کذشت میسر نشود
ساقط میشود تیمم و نماز هرچند میسر شود برفی که نتوان بان وضو
ساخت یا غسل کرد و بعضی قائل شده اند بوضو یا غسل بان و بعضی
قائل شده اند بر تیمم و احتیاط در جمع میان هر دو و قضا است و فرقی در میان
انواع خاک از سرخ و سفید و سیاه و غیر ان نیست و جایز است تیمم نمودن
بخاک مستعمل در تیمم و بخاک قبر هر کاه علم نداشته باشد بنجاست ان

[1] مختص بعضی بیست ممکن مکلف شود که اب بیاورد یا احتمال وجود ... و نماز را باید شیخ دام ظله

[2] ... تیمم بر زمین رمل ... با خاک ... نیست کالباس ... شیخ دام ظله

[3] ... مثل ... احتیاطا ... حیوان ... نمود ...

وجایز نیست تیمّم نمودن بخاک غصبی و بغیر زمین مثل اشنان و ارد و
معادن مثل زرنیخ و سرمه و خاکستر غیر زمین واحوط و اقوی ترک
نمودن تیمّم است بخاکستر زمین و بزمین اهک و گچ بعد از سوختن و
مکروه است تیمّم نمودن بزمین شوره زار **فصل** دوم در بیان کیفیت تیمّم
واجبست زدن باطن دو کف دست را باهم در صورتیکه ممکن باشد
درحالتیکه دو کف پهن باشد و هم چنین واجبست مسح کردن پیشانی
از رستنگاه موی سرتا بطرف بالای دماغ بباطن هر دو کف با یکدیگر و
احوط علاوه نمودن جبینین است که عبارتست از دو طرف پیشانی و همچنین
علاوه نمودن ابروهاست و هم چنین واجبست مسح کردن پشت هر یک از
دو کف از بند دست تا بسر انگشتها بباطن کف دست دیگر و هرگاه ممکن
نشود مسح نمودن بباطن کف مسح کند بظاهر آن و معتبر است در پیشانی
و دو کف تمام را مسح نمودن و در ماسح که عبارتست از باطن دو کف باشد
بتمام مسح نمودن معتبر نیست هر چند احوطست و از اطراف حدود در هر یک
از اعضای تیمّم چیزی را زیاد نماید از برای جزم نمودن بحصول قدر واجب و
واجبست در تیمّم نیّت قربت و احوط تعیین وجوب یا ندب و استباحه
عملست بنحویکه در وضو گذشت و امّا رفع حدث در اینجا قصد آن خلاف
احتیاطست بلکه معقول نیست و احوط تعیین نمودن بدل بودن از
وضو یا غسل است و امّا اگر تیمّم بدل از وضو و غسل هر دو در ذمّهٔ
مکلّف باشد معیّن است تعیین نماید که تیمّم بدل از وضو می کند یا بدل از
غسل و احوط آنستکه نیّت نماید باینطریق که تیمّم میکنم بجهت مباح شدن
نماز بدل از وضو یا غسل از جهت آنکه واجبست یا مستحبّ است قربة

الی الله و در عدد زدن دست بر زمین خلافست و ظاهر کفایت نمودن یک
دفعه زدنست چه آنکه تیمّم بدل از غسل باشد چه وضو هر چند احوط
جمع نمودن میان یکدفعه زدن و دو دفعه زدنست خصوصًا در تیمّم بدل از
غسل و واجبست در تیمّم ترتیب باینطریق که زدن دست پیش از مسح نمودن
پیشانی و مسح نمودن پیشانی پیش از مسح نمودن دو دست و مسح نمودن دست
راست پیش از مسح نمودن دست چپ باشد لیکن این در صورتیست که
یکدفعه بزند دو دستها بر زمین و امّا در صورتیکه دو دفعه زند دفعهٔ
دویم پیش از مسح نمودن دو دست میباید باشد و هم چنین واجبست
در تیمّم طاهر بودن خاک و بجای آوردن خود شخص همچنانکه در وضو و غسل
مذکور شد و هم چنین واجبست موالاة هر چند تیمّم بدل از غسل باشد
و مراد بآن پی در پی بودن عرفیست و هم چنین واجبست نبودن میان دست
و خاک و ماسح و ممسوح مانعی نباشد و تیمّم پیش از وقت فریضه صحیح نیست
و در وقت فریضه صحیح است در حال تنگ بودن وقت و امّا در وسعت
وقت اشکالست و احوط تاخیر نمودن آنست خواه امید رفع شدن عذر داشته
باشد یا نه هر چند اظهر جواز تقدیم در اوّل وقتست هرگاه علم داشته باشد
که عذر برطرف نمیشود تا آخر وقت و فرق نیست در جواز تیمّم در
حال تنگ بودن وقت میان نماز واجب و سنّت و یومیّه و غیر یومیّه
و اگر کسی نماز کند به تیمّم صحیح واجب نیست بر او اعاده نمودن نماز چه در حضر
باشد چه در سفر چه در وقت باشد چه در خارج وقت متعمّد بر جنابت
باشد یا نه عالم باشد بنبودن آب در صورت تعمّد بر جنابت یا نه تیمّم از برای
نمازی باشد که آن نماز بارختی شده باشد که متعذّر باشد بر او ازالهٔ نجاست

اولی آنست که یکدفعه ... احتیاطا باید جمع کند که یکدفعه زند و مسح پیشانی و یدین کند ودفعه دیگر زند و مسح یدین نماید شیخ رحمه الله ١

ووضو دو دفعه زدن در غسل و یکدفعه در وضو نکنند ص ره ٢

ودفعه باید یکدفعه زدن و عبارت اخری دارد احتیاط جمع نماید میرزاده ٣

احوط بار جاء زوال عذر تا اخر است میرزا شیخ دام ظله

غیر معفو از ان رخت و هم چنین است حکم بدن و اکر تیمم از برای فریضه حاضره نمود بعد از ان میتواند داخل در نماز دیکر شود در اول وقت و واجب نیست انتظار تا باخر وقت و اکر قضا در ذمه شخصی باشد میتواند تیمم از برای ان بکند هر وقت که اراده نماز داشته باشد و جایز است نماز بسیار بجای اوردن بیک تیمم و اکر بعد از انکه تیمم نمود و پیش از شروع در نماز اب پیدا شد ممکن شود او را استعمال کردن ان و بقدر زمان استعمال نمودن اب بکذرد تیمم ان باطل میشود و اکر در میان نماز اب پیدا شد باطل نمیشود چه بقدر زمان استعمال بکذرد چه نکذرد و احوط تمام نمودن نماز و قضا یا اعاده است و باید دانست که انچه ذکر شد بنا بر قول بجواز تیمم در سعه وقت است و اما بنا بر قول بانکه جایز نیست تیمم مکر در تنکی وقت بی اشکال تمام واجبست و اکر کسی تیمم کند بدل از غسل و محدث بحدث اصغر شود واجبست تیمم کردن بدل از غسل و احوط انستکه جمع نماید میان وضو و تیمم بر تقدیر یکه قادر باشد بر اب و جمع نمودن میان دو تیمم است بر تقدیر یکه قادر نباشد بر اب یکی بدل از وضو و دیکری بدل از غسل **فصل چهارم** در تیمم واجب بدانکه واجبست تیمم بر محدث از برای نماز واجب و طواف واجب و شرطست از برای مطلق نماز چه واجب و چه سنت بشرط ممکن نبودن وضو یا غسل و ممکن بودن تیمم و واجبست تیمم از برای سایر انچه واجب میشود طهارت ابی از برای ان مثل روزه ماه رمضان و قضای ان و تیمم از برای داخل شدن مسجد الحرام و مسجد مدینه و درنک نمودن در باقی مساجد و مس نمودن کتابت قران اکر واجب شود هر یک از امور مذکوره مثل وضو است و واجبست بر کسیکه محتلم شود در مسجد مدینه یا مسجد الحرام از برای بیرون امدن از ان هر کاه غسل ممکن نباشد یا باعث تلویث مسجد شود بنجاست و هر کاه غسل ممکن

استیناف قبل از رکوع خالی از قوة نیست ضمن شیخ دام ظله

باشد و زمان ان کمتر از زمان تیمم یا مساوی با زمان ان باشد و باعث تلویث مسجد بنجاست نشود وجوب غسل در اینحال خالی از قوة نیست و بعضی ملحق کرده اند بجنب حایض و نفسا را در وجوب تیمم از برای بیرون امدن ان احوطست واجب میشود تیمم نیز بنذر و عهد و قسم بشرایطیکه در کتاب نذر مذکور خواهد شد انشاء الله **مبحث دوم** در طهارت از خبث و در ان چند بابست **باب اول** در انواع نجاسات و ان دوازده قسمست اول و دوم بول و غایط است از هر حیوانی که حلال کوشت نباشد و صاحب نفس سائله باشد یعنی خون قوی جهنده که بیرون می اید از رک در وقت بریدن و فرق نیست در غیر ماکول اللحم انکه انسان باشد یا حیوان صحرائی باشد یا دریائی طیر باشد یا غیر طیر و طیر خفاش باشد یا غیر خفاش حرمت خوردن ان اصلی باشد یا عارضی مثل جلال و حیوانیکه شیر خوک خورده باشد تا انکه قوت کرفته باشد استخوان ان از ان و بهیمه یا غیر بهیمه که موطوء انسان شده باشد چه در فرج و چه در دبر **سیم** منیست از حیوانیکه صاحب نفس سائله باشد هر چند حلال کوشت باشد **چهارم** خون حیوانی است که صاحب نفس سائله باشد خواه ماکول اللحم یا غیر ان کم باشد خون یا بسیار چه از رک بیاید چه از غیر رک مکر خونیکه باقی میماند در ذبیحه ماکول اللحم بعد از ریختن خونیکه متعارفست از ان ریخته شود که طاهر است و همچنین خونیکه مشتبه بخون طاهر شود **پنجم** و **ششم** سک و خوک صحرائی است و همچنین اجزای هر یک هر چند اجزائی باشد که حیوة در انها حلول نکرده باشد مانند موی و ناخن **هفتم** میته است هر کاه از حیوانی باشد که صاحب نفس سائله باشد مکر میته ادمی که نجاست ان بعد از سرد شدن و پیش از غسل

قول بطهارت درین حال خالی از قوت نیست شیخ دام ظله

دادنست بلکه پیش از سر بر شدن و بعد از مردن نیز بنا بر تقوی واحوط واجزاء میته نجس نجس است خواه جدا شود از ان در حال حیوة یا در غیر حال حیوة اگر از اجزائی باشد که حیوة در انها حلول کرده باشد و در اجزاء صغاری که از انسان جدا میشود مثل انچه از لب جدا میشود در بعض اوقات اظهر طهارت واحوط اجتنابست **هشتم** کافر است حتی مرتد و یهود و نصاری و مجوس و همچنین است حکم در اجزاء انها هر چند از اجزائی باشد که حیوة در انها حلول نکرده باشد و طریق معرفت کافر انستکه الهیت یا رسالت یا ضروری از ضروریات دین را انکار نماید و احوط اجتناب از اولاد کافر است پیش از بلوغ چنانچه احوط اجتناب از سنی است لکن طهارت در ایشان اقویست و اما ظروف والبسه کفار طاهر است مادامیکه علم بنجاست بمباشرت ایشان برطوبت مانند ان بهم نرسد و مطلق مظنه کفایت نمیکند در نجاست **نهم** شراب هر مسکر یکه در اصل روان باشد هر چند بخشکد و مشهور الحاق اب انگور است بان هرگاه غلیان بهم رساند و بعضی علاوه نموده اند اعتبار اشتداد را نیز و اظهر و احوط اجتنابست مطلقا اگر اسکار از ان ظاهر نشود والا حکم بنجاست بی اشکال است **دهم** فقاع است و ان از جو بعمل می اید همچنانکه جمعی ذکر نموده اند و معتبر در ان صدق اسم است در عرف عرب **یازدهم** عرق جنب از حرام خواه در وقت حصول جنابت باشد یا بعد خواه در زن باشد یا در مرد از زنا باشد یا لواط یا وطی بهیمه یا غیر اینها از انچه حرمتش ذاتی باشد بلکه در وطی حایض و وطی در روزه و در وطی زوجه پیش از کفاره دادن نیز اقوی اجتنابست **دوازدهم** عرق شتر جلال است بلکه مطلق حیوان جلال بنا بر احوط

باب دوم در احکام نجاسات واجب نیست ازالهٔ نجاست لنفسها بلکه مستحب است و شرط است ازالهٔ ان از رخت و بدن از برای صحت نماز و طواف با امکان و معفو نبودن و از محل سجود پیشانی از برای سجده کردن و از ظروف از برای استعمال کردن برطوبت در انچه مشروط بطهارت است از خوردن و آشامیدن و تطهیر نمودن هرگاه استعمال ان مستلزم تعدی نجاست باشد و از ماکول از برای خوردن و واجبست ازالهٔ نمودن ان از مساجد و همچنین از مصحف و آلات مختصهٔ بان مثل جلد و از ضرایح مقدسه و روپوش انها بنا بر احوط و حرامست نجس نمودن مسجد و معفواست خون قروح و جروح مادامیکه خون منقطع نشود بالمره چه جاری باشد دائما یا نه چه مشقت در تطهیر ان باشد یا نه چه در رخت باشد چه در بدن چه مقدور او باشد عوض نمودن رخت یا نه بدستمال و کهنه تواند منع از نجس شدن نماید یا نه ممکن باشد چارهٔ ان بدوائی یا نه مجروح نموده باشد خودش بعصیان یا نه و همچنین معفو است عرقی که بان نجس شود که انسان کمتر میسر است که از ان خالی باشد و لیکن عفو از انچه شنیده شد مخصوص صاحب جروح و قروح است پس اگر از خون زخم دیگری بپوشد عفو از برای ان نیست و همچنین اگر شک کند که خون از قروح و جروح است یا از غیر ان و معفو است نیز خون کمتر از درهم در رخت بلکه در بدن دور نیست عفو هر چند احوط اجتنابست لیکن اینحکم در خون غیر حیض و نفاس و استحاضه است بلکه خون غیر نجس العین و غیر ماکول اللحم بنا بر احوط بلکه خالی از رجحان نیست و احوط در مقدار درهم اکتفاء بمقدار ناخن ابهام متعارفست یا بمقدار مجمد تیر جو بزاویه و اظهر تحدید با خمص راحت است که گودی کف

دست باشد ومراد بناخن ابهام ناخن انکشت بزرکست وهم چنین معفو است
نجاست چیزی که نماز بان تمام نشود چه لباس باشد چه غیر لباس لباس
چه در محل خود باشد چه نباشد هرچند عمامه پیچیده باشد واحوط در اخر اجتناب
است چنانچه هرکاه قبائی را تاه نموده در جیب خود کذارد ظاهر انستکه باطل
نمیشود نماز و تربیت کننده صبی یا صبیه اکر یك جامه داشته باشد
کفایت میکند شستن ان روزی یکدفعه از بول هر وقت که خواهد لیکن
بهتر انستکه در اخر روز بشوید که چهار نماز را بطهارت یا بکمتر بودن نجاست بجای
اورده باشد و واجبست در شستن بول از رخت و بدن دو دفعه هرکاه
شسته شود باب غیر جاری مکر بول طفل شیرخواره مسلم که در ان ریختن
اب کافیست باو وکرفتن اب تمام محل را اکر بول بان رسیده باشد یا غلبه
اب بر بول هرچند غساله از محل بیرون نرود ولکن احوط بیرون کردن
انست واما در اب جاری کفایت میکند یکدفعه بلکه در اب کر نیز دو دفعه
نیست کفایت کردن یکدفعه هرچند احوط تعدد است و در غیر رخت و بدن
و بول از سایر نجاسات احوط انستکه دو دفعه بشوید در غیر ظروف هرچند
اظهر کفایت نمودن یکدفعه است در غیر بول واما در ظرف سه دفعه
باید شسته شود از هر نجاستی غیر از نجاست مردن موش وشراب و لوغ
سك وخوك که عبارتست از اشامیدن انها از ظروف بطرف زبان
پس در مردن موش خصوصا در نوعی از ان که عبارتست از جرز است احوط انستکه
هفت دفعه شسته شود هرچند در غیر جرز ظاهر کفایت سه دفعه است وهمچنین
در شراب احوط انستکه هفت دفعه بشویند هرچند ظاهر کفایت سه دفعه است
وهرکاه ظرف ان چوبی یا سفالی باشد بی روغن یا کدو باشد احوط اجتناب

هرچند اقوی قبول تطهیر ظاهر انست واما در ولوغ سك وخوك پس در خوك واجب
است هفت دفعه شستن و در سك واجبست سه دفعه شستن هرچند احتیاط انست
که هفت مرتبه بشویند لکن شستن اول باید بخاك باشد واحوط انستکه خاك
خشك بمالند بموضع نجاست یکدفعه وخاکرا ممزوج باب نمایند وموضع نجاسترا
بان بشویند یکدفعه دیکر وبعد از ان باب بشویند دو دفعه وخاکستر واهك وگچ
واشنان وامثال انها بعوض خاك کفایت نمیکند وموقوفست تطهیر انچیزیکه
اب دران فرو میرود بفشردن اکر شسته شود باب قلیل مکر بول رضیع که
حاجت بفشردن نیست چنانچه کذشت واما در اب جاری یا کر ظاهر
انستکه حاجت نیست بفشردن هرچند احوط است و واجب در تطهیر
نجاست برطرف کردن عین نجاستست نه رنك و نه بوی ان و فرق نیست
در وجوب برطرف کردن میان نجس و متنجس و هرکاه موضع نجاست مشتبه
شود اکر در یك لباس باشد معین است شستن هر موضعی از ان که احتمال
نجاست در ان باشد واکر احتمال در زیاده تر از ان باشد واجبست شستن
جمیع واکر اشتباه در چند لباس یا غیر لباس باشد هرکاه غیر محصور است
واجب نیست شستن ان واکر محصور است واجبست واکر ممکن نشود
شستن لباس از برای نماز کردن جایز است برهنه نماز کند بلکه معین است
واکر مانعی از برهنه شدن بهم رسد مثل سرما وانچه متضرر شود باو نماز
کند با رخت نجس واعاده وقضا براو نیست واکر دو لباس از برای نماز
کذار باشد یکی نجس و دیکری طاهر و مشتبه باشد و ممکن نشود از برای
او غیر ان و نه شستن انها نماز در هر دو بکند و هرکاه نماز را بجا اورد
با نجس بودن ان رخت یا بدن و علم داشتن بان واجبست اعاده نمودن

نماز در وقت و قضا نمودن آن بعد از وقت و اگر فراموش نمود ازاله کردن نجاست را
و بعد از فراغ از نماز بخاطرش آمد اعاده و قضاء آن واجبست و اگر در بین نماز
بخاطرش بیاید اعاده واجبست و اگر وقت اعاده باقی نمانده باشد تمام
کند و اظهر واجب نبودن قضاء است ولیکن احوط ترک نکردن قضاست
و اگر نمیدانست نجس بودن رخت یا بدن را پس اگر علم بهم رساند بعد
از فراغ از نماز و بیرون رفتن وقت قضاء نیست براو و همچنین هرگاه
در وقت علم بهم رساند و اگر علم بهم رساند در بین نماز باطلست نماز
و واجبست اعادهٔ آن هرگاه علم بهم رساند پیش بودن نجاست را
و اگر علم بهم رساند که پیش از نماز نبوده است و ممکن باشد او را تطهیر
نمودن بدون فعل منافی تطهیر نماید و نماز را تمام کند و اگر ممکن
نشود نماز باطل است و واجبست اعاده نماید نماز را و اگر علم بنجاست
بهم رساند با تنگ بودن وقت نماز را تمام کند و اعاده براو نیست

باب سیم در مطهرات و احکام آنها و در آن چند فصل است

فصل اول در آب بدانکه آب یا مطلق است یا مضاف و هر دو
بدون رسیدن نجاست بآن از خارج طاهر است و اما در مطهریت پس آب
مضاف رفع نمیکند نه حدث را و نه خبث را و نجس میشود بملاقات نجاست
هر چند بقدر کر و بیشتر از کر باشد و آب مطلق پس آن پاک میکند
هر چیز را مگر آنکه قابلیت پاک شدن نداشته باشد و اگر برسد
باو نجاست منقسم میشود باقسام چند **اول** آب جاری که عبارت
از آبی است که از زمین بجوشد و جاری شود بر زمین و در حکم آنست آنچه
بجوشد از زمین و ایستاده باشد مانند آب چاه و آن نجس نمیشود

بملاقات نجاست مگر آنکه رنگ یا بوی یا طعم آن بنجاست متغیر شود چه بمقدار کر
باشد چه نباشد و حوضهای کوچک حمام که متصل بخزینه میباشد که در عراق
عرب و عجم متعارفست در حکم آب جاریست در پاک نمودن و نجس نشدن بمجرد
رسیدن نجاست بشرط آنکه متصل باشد بخزینه و آنچه در خزینه است بقدر
کر باشد لیکن در صورت تغیر آب حوض در تطهیر آن شرطست که آب
خزینه بقدر کر باشد بعد از برطرف شدن تغیر و فرق نیست در آنچه ذکر
شد در میان حمام و غیر حمام **دوم** آب باران و حکم آن حکم آب جاریست در
نجس نشدن بمجرد رسیدن نجاست بآن و پاک نمودن غیر در حالت باریدن
هر چند جاری نشود چه در زمین جمع شده باشد چه آن ناودان بیاید
چه آب بسیار باشد چه یکقطره هم خود باستقامت بیاید یا باد آنرا بسمتی
ببرد و فرق نیست میان ظاهر آنچه آب باران بآن برسد و باطن آن
در پاک شدن و حاجت بفشردن در آن نیست **سیم** آب ایستاده
پس آن اگر بقدر کر باشد نجس نمیشود مگر بتغیر نمودن رنگ یا طعم یا بوی آن
بنجاست چه آنکه تمام آن متغیر شود یا قدری از آن و مراد از تغیر که گفتیم تغیر
حسی است یعنی متغیر شود بنحویکه رنگ آن بچشم و طعم آن بدهان و بوی آن
بدماغ ادراک شود و اعتبار نیست بتغیر از صفت رنگ و طعم و بوی
و نه باین صفت هرگاه صفت متنجس باشد خواه اصلی یا آنکه کسب کرده
باشد از غیر نجاست و نه هرگاه حاصل شده باشد تغیر از رسیدن آب بنجاست را
و نه بفرض نمودن اوصاف مذکوره را در نجاست یا در آب و کر بحسب وزن
هزار و دویست رطل عراقیست که بوزن شاه عباسی که نزد عباسی
باشد شصت و چهار من تقصیر بیست مثقال میشود و بوزن تبریز

در هشت عبّاسی صد و بیست و هشت من بنقیصر بیست مثقال میشود و بوزن
تبریزی سی شاهی صد و سی و شش من و نیم میشود و بحسب مساحت سه وجب و نیم در
طول و سه وجب و نیم در عرض و سه وجب و نیم در عمق است و اگر اطراف حوض و
مثل آن اختلاف داشته باشد در طول و عرض و عمق یا بعضی از آن باید مجموع
چهل و دو وجب و هفت ثمن وجب باشد بوجب متعارف و اگر آب بقدر کر
نباشد هر چند بقدر یکمثقال کم باشد نجس میشود برسیدن نجاست
هر چند آب وارد بر نجاست شود یا نجاستی باشد که اجتناب نمودن از آن
ممکن نباشد مثل سر سوزن از خون و اگر شک کند که آب بقدر کر
رسیده یا نه حکم باید بشود بانکه نرسیده است چنانچه اگر شک کند
بعد از آنکه بقدر کر بود کمتر شد یا نه حکم باید بکند بانکه باقیست بر قدر
کر و طاهر میشود آب مذکور بآبی که نجس نشود برسیدن نجاست و معتبر است
ممزوج شدن آب مطهر و کفایت نمیکند مجرد اتصال **چهارم** آب چاه
و آن نجس نمیشود مگر بانچه آب کر نجس میشود بان چنانچه گذشت و لیکن
مستحبست کشیدن آب از هر گاه واقع شود نجاسات بلکه غیر نجاسات در آن
و احوط عدم ترکست و آن بیازده قسم منقسم میشود **اوّل** کشیدن تمام آب چاه
از برای نجاستی که تغییر دهد طعم یا بوی یا رنگ آبرا و از برای ریختن فقاع
و شراب و باقی مسکراتی که روان باشد در اصل چه کم باشد چه بسیار
مگر در شراب که در قطره آن کفایت میکند سی دلو هر چند افضل کشیدن
تمام آبست و همچنین سنّت است کشیدن تمام آب از برای منی و خون حیض
و استحاضه و نفاس و گاو نر و شتر چه نر باشد چه ماده و از برای آب انگور
که بجوش باید و دو ثلث او نرفته باشد و از برای عرق جنب از حرام و عرق

شتر جلّال و سگ و خوک هر گاه زنده بیرون بیاید بنا بر احوط و فضله و بول
غیر ماکول اللحم حتی انسان لکن در غیر بول صبی و مرد هر چند استحباب کشیدن
جمیع آب نیز در اینها وجیه و خوبست و همچنین از برای بول و فضله نجس
العین و خون آن و از برای افتادن فیل و کافر هر گاه در آن بمیرد یا زنده
بیرون آید و سایر نجاساتی که نصّ وارد نشده باشد از برای کشیدن
آب بجهة آنها و داخل در منصوص نشود هر چند بنحوی باشد و اگر ممکن
نباشد کشیدن تمام آب چاه یا مشقّت داشته باشد بجهة بسیاری
بیرون آمدن آب یا بسیاری آن چهار نفر مرد بنوبت آب بکشند در یکروز
از طلوع صبح صادق تا بمغرب و تهیّه اسباب شروع در عمل میباید
قدری پیش از صبح باشد و فراغ بعد از مغرب و اگر اختلالی در عمل بهم برسد
مثل تکاهل و ورزیدن در عمل یا بعض روز مشغول عمل نشود عمل را
باید اعاده کند **دویم** کشیدن یک کر آب از برای مردن اسب و
قاطر و الاغ و گاو ماده **سیم** کشیدن هفتاد دلو از برای مردن انسان مسلم
چه مرد باشد چه زن چه بالغ باشد چه طفل **چهارم** کشیدن پنجاه دلو
از برای ریختن خون بسیار از طاهر العین غیر خون حیض و استحاضه
و نفاس و در خون ذبح گوسفند اکتفا نمودن بسی و چهل دلو خوبست و از برای
غایط انسان که تر باشد یا از هم پاشیده باشد و در دوم اکتفا نمودن
بچهل دلو نیز خوبست لیکن احوط پنجاه دلو است **پنجم** کشیدن چهل دلو
از برای ریختن بول مرد و مردن گربه و شغال و روباه و خرگوش و سگ
و شبه آن **ششم** کشیدن سی دلو از برای وقوع آب بارشی که در آن
بول و غایط و فضله سگ باشد یا یکی از آنها **هفتم** کشیدن ده دلو از

برای غایط خشک وخون کم **هشتم** کشیدن هفت دلو از برای مردن طیر
از کبوتر تا شتر مرغ ومردن موش هرگاه از هم بپاشد یا نفخ کند وغسل
کردن جنب یا مجرد داخل شدن ان در اب و افتادن سگ هرگاه بیرون
بیاید زنده وبول صبی غیر بالغ بعد از انکه چیز خوار باشد واز برای مردن
صام ابرص هرگاه نفخ کرده باشد **ششم** کشیدن پنج دلو از برای فضلهٔ
مرغ خوانگی جلال بلکه مطلق مرغ چه جلال باشد چه نباشد **دهم**
کشیدن سه دلو از برای وزغ وعقرب و مار وهمچنین از برای موش اگر از
هم نپاشیده باشد ونفخ نکرده باشد **یازدهم** کشیدن یک دلو از برای
افتادن پوست وزغ که از او جدا میشود در حال حیوة واز برای بول
رضیع در بین دو سال ومردن گنجشک و شبه ان و دو دلو معتبر است
عادت نوع چاه وانچه مناسب انست واگر بجای دلو کوچک یا دلو بزرگ
بکشند کفایت میکند ودر پر بودن دلو طریق متعارف معتبر است
ودر کشیدن تمام اب دلو خاصی معتبر نیست چنانچه در شخص اکش عدالت
واسلام و ذکوریت و قصد و نیت معتبر نیست بلکه فرق در میان حیوان وانسان
نیز نیست و در جمیع اقسام کشیدن اب بعد از بیرون اوردن باعث انست مگر
در صورت کشیدن تمام اب که هرگاه در بین کشیدن بیرون اید کفایت میکند
واگر سبب کشیدن اب متعدد شود مثل انکه دو موش در چاه بمیرد
حکم نیز متعدد میشود مادامیکه اب در چاه باشد چه مثل هم باشد
مثل افتادن دو موش یا مثل هم نباشد مثل افتادن یکموش و یک
کوبه بنجه اب نیم خورد پس از نجس العین نجس و از طاهر العین طاهر است
هرچند از غیر ماکول اللحم باشد یا از طوری باشد که نجاست میخورند

اگر دلو عادت
خصوص ان چاه
که نجس شده
بزرگ تر باشد
از عادات نوع
احوط بلکه اقوی
مراعات ان است
حرزه شیخ دام ظله

هرگاه موضع ملاقات انها طاهر باشد یا از مسوخ باشد **فصل دوم**
در باقی مطهرات وان چند چیز است اول افتاب است و ان پاک میکند زمین
و بوریا و حصیر را از بول هرگاه بخشکاند ان را عین افتاب هر چند هوا خالی
از باد نباشد بلکه ظاهر انستکه پاک میکند هر نجاستی را که از برای ان جرم
نباشد هرچند ان نجاست بر زمین و بوریا و حصیر نباشد بلکه بر غیر ان
نیز از چیزهائی باشد که منقول نباشد مثل درخت و میوه و علف
و باقی چیزها ئیکه از زمین میروید مادامیکه در جای خود باقی باشد
وقطع نشده باشد وهمچنین است حکم دیوار و سقف حجره و در و پنجره و امثال
وستون ونحو انها چنانچه فرق نیست در زمین میان انکه سنگ
باشد یا خاک یا نحو ان بر روی خاک فرش شده باشد با جر و سنگ و قیر
وگچ و اهک ونحو انها یا نشده باشد واگر نجاست خشکیده باشد و دو باره
انرا تر کنند وافتاب انرا بخشکاند کفایت میکند وفرق نیست در پاک نمودن
ان میان ظاهر و باطن هرگاه رطوبت متصل باشد از ظاهر به باطن و اگر ظاهر
خشک باشد ونجاست باطن منفصل باشد از ظاهر بتابیدن افتاب
پاک نمیشود **دوم** زمین وان پاک میکند تر قدم و ته چکمه و نعلین را
هرگاه نجس باشد براه رفتن یا مالیدن بر زمین بحیثیتی که عین نجاست
برطرف شود هرچند احوط راه رفتن بقدر پانزده ذراع است اگر نجاست
در کمتر از پانزده ذراع برطرف شود وهمچنین پاک میکند هرچیز را که عاریا
باشد وته عصا اعرج را و زانوی نشین کیر را یا کعب انرا بلکه ته نیزه و عصا
وعراده وغیره را ولیکن اکتفا بانچه اول ذکر شد احوط است بلکه احوط
از ان اکتفا بنعلین و چکمه است و شرط نیست خشک بودن زمین

۲ در طهارت بوریا و حصیر تا افتاب
رجوع بغیر بنا بنا میداره
وجوب اجتناب دو بوریا و
حصیر خالی از قوه نیست
اگر چه بعید نیست
رطوبت بجهة ... تیمم
شیخ دام ظله

۳ در باطن فی الجمله
تا مل است اگر چه
مشهور است حرزه
شیخ دام ظله

۳ احوط در اعمه و مثل عراده
از عصا و غیره عدم
طهارت است حرزه
شیخ دام ظله

۴ احوط بلکه اقوی
اعتبار جفاف و
طهارت زمین است
حرزه شیخ دام ظله

وطهارت آن و رطوبت داشتن ماسح از نعلین و قدم و امثال آن هر چند
احوط است سیم استحاله است بتبدیل شدن حقیقت نجس یا متنجس
بحقیقت چیز دیگر که نجس نباشد و صورت نوعیه نجس یا متنجس بصورت
نوعیه چیز دیگر که از نجاسات نباشد و اما تبدیل اوصاف یا متفرق شدن
اجزا اعتبار ندارد و باعث پاک شدن نمیشود و در استحاله انواع بسیار
میباشد از قبیل خاکستر شدن یا دود شدن عذره و مثل آن و زغالی که
از چوب نجس حاصل شود احوط اجتنابست و همچنین در خزف هرگاه
گل آن نجس باشد بنا بر اقوی و هم چنین است اگر کرم شده باشد عذره و نمک شدن
سگ و بول شدن آب نجس از برای حیوان ماکول اللحم و هم چنین شیر یا سرگین
یا رجیع شدن غذای نجس هر چه باشد از برای آن و هم چنین استحاله شدن نجس
یا متنجس ببخار هرگاه علم ببالا رفتن اجزاء آن ببخار هم نرسد و هم چنین
استحاله عصیر نجس بسرکه و همچنین شراب هر چند بعلاج باشد خواه
آنچه علاج بآن میشود باقی بماند یا مستهلک شود چهارم اسلام
و آن پاک مینماید بدن و رطوبت کافر را از آب دماغ و دهن و بلغم و امثال
آن و همچنین آنچه متصل ببدن او باشد از موی و ناخن و دندان و اما ظروف
و آنچه برطوبت ملاقات آن نموده باشد نجس است و همچنین لباسی که
پوشیده است هرگاه در حال کفر نجس شده باشد بعرق یا رطوبت دیگر
و احوط اجتنابست از عرقیکه در حال کفر بهم رسیده باشد در بدن آن
و باقی باشد در حین اسلام و هرگاه اسلام بیاورد پدر
یا مادر فرزند صغیر پاک میشود پنجم کم شدن و آن در آب انگور جوشیده
نجس که نجاست آن بسبب جوشیدن باشد که پاک میشود بتلف شدن

دو ثلث آن بعد از غلیان چه بآتش باشد چه بآفتاب چه بهوا و پاک میشود
بپاک شدن آن آب آلات و ادوات طبخ از ظرف و غیر آن و دست و رخت
کسیکه متوجه عملست بشرط آنکه عامل و آلت باقی بر عاملیت و آلیت
باشد تا بحال پاک شدن و هم چنین پاک میشود آن آب انگور رسیده باشد
بموضعی در حال نجاست پس بخشکد رطوبت بقسمیکه دو ثلث آن کم
شود و لیکن احوط اجتنابست و اگر شک داشته باشد در آنکه بر طرف
شده دو ثلث آن یا نشده باقیست بر نجس بودن و حرام بودن چنانچه
اگر شک داشته باشد که بجوش آمد یا نیامد باقیست بر پاک بودن
و حلال بودن و اگر شک کند در آنکه انگور میباشد یا غوره بجوش آمدن
نه حرام میشود و نه نجس ششم انتقال چیزیکه محکوم بنجاست است باعتبار
محلّی هرگاه نقل شود بمحلی که محکوم بطهارت باشد بحسب اسم اگر داخل در اسم
آن شود مثل خون حیوان صاحب نفس سائله مثل انسان و حیوان هرگاه جزو
از اجزای حیوانیکه صاحب نفس سائله نباشد مثل کیک و شپش و پشه و کنه
و این در وقتیستکه علم داشته باشد بآن یعنی مثل آنکه بمشاهده احساس
نماید و اگر نه بیند و نداند طهارت آن اظهر است و از این بابست آبیکه نجس
شده باشد هرگاه بزراعت و درخت بدهند و بعروق آنها داخل شود
پاک خواهد شد بمجرد آنکه جزء آنها محسوب شود و اگر شک کند در آنکه
منتقل شده از محل نجس بمحل طاهر یا نشده محکومست بنجاست هفتم
سنگ و کلوخ استنجا و نحو آن بشرایطی که گذشت هشتم استبراء و آن بحکم
بطهارت رطوبت مشتبه ببول و منی میشود و اگر استبراء نکرده باشد
نجس است نهم جدا شدن غساله و آن پاک کننده است رطوبتی که باقی

میماند بعد از فرو بردن **دهم** برطرف شدن نجاست از بدن حیوان غیر انسان و برطرف شدن از بواطن مثل باطن دماغ و گوش و دهن و هم چنین آنچه در میان دندانها میماند از غذا هرگاه نجس شود و احوط آنست که اگر نجس شود دهن از بول دو دفعه مضمضه کند باب اگر از غیر بول باشد یکدفعه مضمضه کند هرچند احوط نیز در آن دو دفعه است **یازدهم** بیرون آمدن خون از محلّ ذبح کردن حیوان یا محلّ نحر نمودن شتر بقدریکه خون متعارف است از آن رفته باشد که بآن حکم بطهارت خون باقی مانده میشود **دوازدهم** غایب شدن و آن بدن مسلم و رخت او است با علم او بنجاست و احتمال تطهیر از آن **خاتمه** در حالت تطهیر از ظروف جایز است استعمال کردن ظرف غیر از طلا و نقره و پوست میته از باقی معادن هرچند از جواهر نفیسه باشد و از غیر آن با طهارت و غصبی نبودن در تطهیر بلکه مطلقا و اما ظرفیکه از پوست میته باشد جایز نیست استعمال آن و هم چنین ظروف طلا و نقره ولیکن حرام نمیشود آن چیزیکه در ظروف میباشد از خوردنی و آشامیدنی و غیر آن و هم چنین رفع خبث بآن میشود و هم چنین از ظرف غصبی هرچند فعل حرام کرده باشد و هرگاه وضو یا غسل از یکی از آنها بسازد اظهر صحت است و احوط اعاده است مگر در صورتیکه منحصر باشد ظرف در ظرف غصبی و ممکن نباشد وضو یا غسل بدون آن و استعمال کردن آن ظرف که وضو و غسل بآن حرام و باطل است حرام نیست استعمال نمودن ظروف طلا و نقره در حال اضطرار چه در تطهیر باشد و چه در غیر آن ولیکن احوط جمع میان وضو یا غسل و تیمم است و حرام نیست نگاه داشتن آنها و احوط اجتناب است

چنانچه میانه و سرغلیان طلا و نقره استعمال کردن حرام نیست و همچنین سرمه دان و قاب قران و لوله دعا و تریاک دان و شانه دان ولیکن اجتناب احوط است و همچنین است حکم استعمال ظروفی که خط طلا و نقره در آن کشیده شده باشد یا آب طلا مطلا کرده باشند یا در آن اجزاء طلا نصب کرده باشند ولیکن احوط اجتناب است و حرامست گذاشتن دهن بر موضع مفضّض در حال خوردن و جایز است قرانرا بلکه هر کتابی جدول طلا و نقره کشیدن بلکه تمام کاغذ را با طلا ریختن و بروی آن نوشتن و هم چنین جایز است طلا نمودن ته شمشیر و یراق آن و ظرف و زینت آینه و هم چنین جایز است زینت مشاهد مقدّسه بقندیل طلا و نقره و پرده و روپوش ضرایح مقدّسه را طلا باف کردن و جایز است زینت نمودن در و دیوار خانه و اطاق و سقف آن با طلا و نقره و احوط ترکست و در ظرف اگر پارچه طلا و نقره بیندازند آب خوردن از آن عیبی ندارد **مقصد دوّیم** در نماز و در آن چند مبحث است **مبحث اوّل** در مقدمات نماز و در آن چند بابست **باب اوّل** در عدد نماز واجبی بدانکه نماز واجب بر شش قسم است نماز یومیه و جمعه و عید و آیات و طواف و واجبات خارج مثل استیجار و نذر و عهد و یمین و نمازیکه از پدر فوت شده باشد و آنچه واجبست از نماز یومیه بر هر مکلفی که خالی از حیض و نفاس باشد و قادر باشد شرعا بر طهارت اختیاری یا اضطراری در شبانه روزی پنج نماز است که مجموع آن هفده رکعتست در حضر از برای هریک از ظهر و عصر و عشا چهار رکعت و از برای مغرب سه رکعت و از برای صبح دو رکعت مگر در روز جمعه که واجبست عوض ظهر دو رکعت عینا

یا تخییر بشروطی که بعد از این مذکور خواهد شد و در سفر و حالت خوف از چهار رکعتی دو رکعت کم میشود و از باقی چیزی کم نمیشود **باب دویم** در اوقات نمازهای یومیه واجبه بدانکه از برای هریك از آنها دو وقتست اوّل از برای فضیلت دویم از برای کفایة نمودن در امتثال پس وقت اوّل نماز ظهر زوال آفتابست از دایرهٔ نصف النهار در سمت رأس تا آنکه سایه مثل شاخص شود و وقت دویم آن بعد از گذشتن وقت اوّلست تا آنکه باقی بماند بمغرب مقدار ادا نمودن نماز عصر و وقت اوّل نماز عصر بعد از گذشتن مقدار ادای واجبی نماز ظهر است تا آنکه سایه دو مثل شاخص شود و وقت دویم آن بعد از وقت اوّلست تا مغرب و وقت اوّل نماز مغرب از غروبست تا برطرف شدن شفق مغربی و آن سرخیست که در سمت مغرب بهم میرسد بعد از غروب آفتاب و وقت دویم بعد از وقت اوّلست تا آنکه باقی بماند تا نصف شب مقدار کردن نماز عشا و وقت اوّل نماز عشا بعد از گذشتن مقدار ادای واجب نماز مغربست تا ثلث شب و وقت دویم آن بعد از گذشتن وقت اوّلست تا نصف شب و وقت اوّل نماز صبح طلوع صبح صادقست تا اصفرار صبح و وقت دویم آن بعد از وقت اوّلست تا طلوع آفتاب و شناخته میشود دخول وقت مغرب ببرطرف شدن سرخی که در سمت مشرقست و گذشتن آن از سمت رأس و شناخته میشود نصف شب که آخر نماز عشاء است بگذشتن از سمت رأس ستارهائیکه طلوع میکنند در وقت غروب و شناخته میشود صبح صادق که اوّل وقت نماز صبح است بسفیدی که در عرض افق پهن میشود و شناخته میشود زوال بچند چیز از آن جمله میل نمودن آفتاب بجانب بروی است از برای کسیکه روی بنقطهٔ جنوب بایستد و همچنین بزیاد شدن سایهٔ شاخص بعد از گذشتن

آن یا بحادث شدن سایهٔ آن بعد از برطرف شدن آن لیکن اوّل تقریبی است نه تحقیقی و سیم در حالتی است که آفتاب بر سمت رأس بلد در آن روز عبور کند مثل مکه در بعض اوقات و دویم در غیر این صورت است غالباً لهذا غالب بلاد و غالب احوال در بلاد تشخیص بآن میشود و جایز نیست تاخیر نمودن نماز را از وقتیکه از برای آن تحدید شده است و نه مقدم داشتن بر آن و اگر نماز کرد پیش از وقت نماز باطل است چه تمام نماز پیش از وقت واقع شده باشد چه بعض آن چه بعمد کرده باشد چه بفراموشی چه مسئله را دانسته باشد چه ندانسته باشد چه وقت را شناسد چه نشناسد و هرگاه تمام نماز در وقت واقع شده باشد از کسیکه چنین میدانست که وقت داخل نشده است نماز او نیز فاسد است و اگر فراموش کرده باشد واجب بودن در وقت را ظاهر صحت است و جایز نیست اعتماد نمودن بمظنه در داخل شدن وقت با ممکن بودن علم هرچند حاصل شده باشد مظنه از اذان معتمد یا قول یک عادل بلکه دو عادل نیز بنا بر احوط و جایز است هرگاه ممکن نشود علم لیکن احوط آنستکه صبر کند تا یقین بوقت حاصل شود هرگاه ظاهر شود که مظنهٔ آن فاسد بوده است باید اعاده کند نماز را هرگاه وقت داخل نشده باشد در بین نماز و اگر داخل شده باشد هرچند پیش از سلام باشد اعاده نکند و اگر کسی مشغول نماز عصر یا عشا شود پیش از نماز ظهر و مغرب پس اگر متذکر شود در حالتیکه در نماز باشد عدول بکند به نیت نماز پیش چه ظهر باشد چه مغرب و اگر بعد از فراغ باشد مجزی است و هرگاه در وقت مختص بنماز ظهر یا مغرب واقع نشده باشد و بعد از آن نماز ظهر یا مغرب را

بکند وجایز نیست نوافل غیر یومیه هرچند قضا انها باشد بعد از
داخل شدن اوقات فرایض و پیش از ادا انها چنانچه جایز نیست
نافله از برای کسیکه در ذمهٔ او قضا فریضه باشد چه نافلهٔ روز چه نافلهٔ
شب **باب سیم** در قبله و آن کعبهٔ معظمه است از برای کسیکه حاضر است در
مسجد الحرام وکسیکه در حکم حاضر است و از برای کسیکه دور است از مکه
قبلهٔ ان جهت وسمت کعبه است و روی نمودن بان واجبست در جمیع نمازهای
واجبه و شرطست در جمیع انها با قدرت چه ایستاده باشد چه نشسته باشد
چه خوابیده ولیکن در خوابیده اگر بپهلو باشد بجا آمند مثل حالتیکه در
قبر بجا بانند او را و اگر پشت بزمین ویرا باشد مثل محتضر بجا بانند
او را و اگر ممکن شود روی نمودن بقبله در بعض احوال واجبست در همان
بعض و همچنین شرطست روی نمودن بقبله در جزئی که فراموش شده
باشد در نماز فریضه در سجود سهو و در حال احتضار و نماز جنازه و دفن نمودن
میت و ذبح نمودن حیوان و واجبست تحصیل نماید علم بقبله را با قدرت چه در
عین وجه در جهت و اگر ممکن نباشد علم کفایت میکند مظنه چه حاصل شود
از قول عادل یا فاسق یا کافر یا غیر ان و اگر عاجز شود از تحصیل مظنه
نماز کند بچهار سمت با وسعت وقت و اگر نماز کرد بمظنه و بعد ظاهر شد
که پشت بقبله بوده است اعاده کند اگر وقت باقیست و اگر وقت گذشته است
قضا ندارد و همچنین اگر ظاهر شد که نماز در یمین و یسار قبله بوده است
و اگر در ما بین یمین و یسار قبله واقع شده باشد بر او چیزی نیست و اگر ظاهر
شود در میان نماز که رو بقبله نیست بگردد بسمت قبله اگر انحراف بسمت
یمین و یسار نرسیده باشد و اگر رسیده باشد اعاده کند و اگر بعد از

فارغ شدن از نماز متنبه شود که از قبله منحرف بوده است بانحرافی که اعاده باید
بکند و یک رکعت از وقت باقیست لازم نیست اعاده لیکن احوط اعاده است
باب چهارم در مکان نماز بدانکه جایز است نماز در هر مکانی که خالی باشد
از نجاستی که تعدی نماید و جایز التصرف باشد چه مملوک باشد بحسب عین
یا منفعت باجاره یا تحبیس یا وصیت منفعت از برای شخص یا نحو انها و چه
مأذون التصرف باشد از برای نماز کننده خواه باذن عام باشد یا باذن نماز
کردن خواه باذن صریح باشد یا فحوی خواه مباح الاصل باشد مثل زمین
موات یا غیر ان چه شاهد حال مالک بر تصرف داشته باشد بانیکه رابطه
در میان مصلی و مالک باشد از صداقت و غیر ان که منشأ رضای مالک باشد
و معتبر است که علم بهم رسانند برضا از شاهد حال و اما اگر علم بهم رساند و مظنه بهم رساند
نمیتواند نماز کند در ملک غیر لیکن این در غیر صحراها و باغیست که مانع از
داخل شدن نداشته باشد مثل دیوار که نماز در انها مادامیکه آثار راضی
نبودن مالک نباشد صحیح است بلکه جایز است نماز در انها هرچند مال یتیم
و دیوانه باشد و همچنین جایز است نماز کردن در خانهٔ پدر و مادر و فرزند
و جد و جده و برادر و خواهر و عم و عمه و خالو و خاله و صدیق بدون اذن ایشان
بلکه با شک در رضای ایشان بلکه با مظنه داشتن براضی نبودن ایشان لیکن احوط
بر تقدیر مظنه براضی نبودن ایشان ترکست و احوط از ان ترک نمودن نماز است
با اذن نداشتن از ایشان در داخل شدن در خانه و جایز نیست نماز در
مکان غصبی و باطلست با علم بغصبیت و اختیار و اما اگر ندانسته
باشد غصب بودن مکان را نه حرامی کرده است و نه نماز او باطلست
بخلاف انکه اگر بداند غصب بودن را نداند حرمت را که هرگاه علم بمسا

داشته باشد نماز او باطلست و همچنین اگر نداند حرمت او را و نه فساد او را مقصر
در تحصیل احکام باشد نماز او نیز باطلست و اگر مقصر در تحصیل نباشد
و در وقت علم بحکم بهم رساند واجبست بر او اعاده کردن نماز و اگر بعد از وقت
علم بهم رساند احوط قضاء است ولیکن در وجوب آن اشکالست بلکه واجب
نبودن آن خالی از رجحان نیست و اما اگر مضطر شود بنماز کردن در مکان
غصبی مثل آنکه اکراه نماید ظالمی او را در نماز کردن نماز او صحیح است چنانچه هرگاه
حبس نمایند او را در آنجا یا بترسد از بیرون رفتن و تلف شدن نفس خود
هرگاه تصرف نماز زاید بر تصرف نمودن در آن مکان نباشد مثل آنکه
عاجز از حرکت باشد هرچند بواسطه باشد خواه ایستاده باشد یا نشسته
یا غیر آن از حالات و اگر زاید باشد تصرف نماز بر تصرف در آن مکان
موقوفست تصرف زاید بر اذن مالک و هرگاه اذن ندهد تصرف
زاید را ممنوع نمود مثل آنکه نهی نماید از ایستادن باید نشسته نماز کند و فرق
در حبس میان حبس بحق و حبس بباطل غیر مقدور نیست و اما حبس بحق مقدور
عذر نیست و هرگاه کسی فراموش نموده باشد غصبیت را معذور است و نماز
او صحیح است مگر آنکه خود غاصب باشد که معذور نیست و لیکن در بطلان
نماز او اشکالست و احوط اعاده است و هرگاه فراموش نموده باشد حکم را پس اگر
متذکر شد فراموشی را حکم آنحکم جاهل مقصر است و اگر متذکر نشد حکم آنحکم
جاهل غیر مقصر است و جایز نیست بجا آوردن نماز واجب سواره و نه در حالت
راه رفتن خواه در حضر باشد خواه در سفر مگر در حالت تعذر و فرق نیست در حکم
مذکور میان نماز یومیه و غیر یومیه بلکه میان نماز واجب اصلی و عارضی و شرطست
طهارت مقدار واجب از موضع سجده پیشانی و اگر سجده کرد بر نجس باندانستن آن

احوط

احوط اعاده بلکه قضا است هرچند واجب نبودن اعاده خالی از رجحان نیست
چنانچه واجب نبودن قضا در غایت قوت است و همچنین است حکم فراموشی و همچنین
شرطست بودن از زمین یا آنچه بروید از زمین بشرط آنکه خوردنی و پوشیدنی
نباشد عادة حتی در کتان و پنبه و جایز نیست سجده کردن بر آنچه غیر زمین
و روئیدنی از زمین باشد مثل موی و کرک و پر مرغ و پوست و گوشت
و پیه و غیر آن از اجزای حیوان و حریر و آنچه مستحیل از زمین باشد هرگاه صدق
نکند بر آن اسم زمین مانند معادن از طلا و نقره و مس و برنج و آهن
و الماس و زبرجد و فیروزه و عقیق و یاقوت و زمرد و نحو آن و جایز نیست
نیز سجده کردن بر گل و اگر سجده کرد سهواً یا خطأً بر یکی از چیزهائیکه جایز نیست
سجده بر آن صحیح است و واجب نیست اعاده هرچند هنوز سر از سجده
برنداشته باشد و جایز است سجده کردن بر کاغذ هرچند ساخته
شده باشد از چیزیکه سجده بر آن صحیح نباشد هرچند نوشته باشد
هرگاه سجده بر غیر نوشته واقع شود و اگر در بین نماز مفقود شود آنچه
صحیح است سجده بر آن مثل آنکه طفل برد او مهر را یا تاریک باشد
و مفقود شود نماز او باطل است مگر اینکه وقت تنگ باشد از اقل واجب
از نماز یا یک رکعت از آن **باب پنجم** در لباس نماز کننده واجب و
شرطست پوشانیدن عورت در نماز واجب با قدرت و شعور
و در نماز سنت شرطست چه آنکه نظر کننده باشد یا نباشد
و عورت در مرد قبل و دبر و بیضتین است و الیتین و ما بین سره
و رکبه از عورت نیست و نه ما بین رکبه و نصف ساق لیکن احوط پوشانیدن
آنست و عورت زن که واجبست پوشانیدن آن در نماز تمام بدنست

مگر

مکر روی و دو کف دست و دو قدم هرچند احوط پوشانیدن جمیع است مکر
مقدار واجب از موضع سجود از پیشانی و واجبست بر او پوشانیدن موی
سر نیز و واجبست طهارت لباس و بدن در نماز و شرطست در صحت ان
و همچنین شرطست که جایز التصرف باشد بتفصیلیکه در مکان نماز ذکر شد
و جایز نیست نماز در لباس و رخت غصبی چه پوشانیدن عورت باشد یا نباشد
بلکه باطل است هرکاه با اختیار و علم بغصب بودن پوشیده باشد پس اکر مجبور شده
باشد بر نماز دران یا علم بغصب نداشته باشد نماز او صحیح است و همچنین است
حکم ان هرکاه فراموش نموده باشد غصب بودن انرا و جایز است بودن رخت
از جمیع نباتات مثل پنبه و کتان و غیران و همچنین از پوست حیوان ماکول
اللحم با تذکیه نمودن هرچند دباغی نشده باشد و همچنین جایز است بودن
رخت نماز کذار از پشم و کورک و موی و پر حیوان ماکول اللحم هرچند تذکیه نشده
باشد یا از مرده کنده شده باشد و بر تقدیر کندن واجبست شستن
موضعی که رسیده است بمرده با رطوبت و جایز است پوشیدن رختی که از وبر
خز یا سنجاب باشد بلکه هرکاه از پوست هریك باشد و لیکن احوط اجتناب است
از نماز در غیر وبر خز و جایز است از برای مرد پوشیدن حریر ممزوج با پنبه نماز
دران صحیح باشد هرچند ممزوج ده یك باشد بلکه مادامیکه ممزوج مضمحل
نشود بنحویکه بنامند انرا حریر و حرامست بر مرد حریر خالص پوشیدن
هرچند در غیر نماز باشد و نماز با او باطل است هرچند پوشاننده
عورت نباشد و جایز است پوشیدن در ضرورت از سرما و مرضی
که معالجه ان پوشیدن حریر باشد و جایز نیست نماز در انچه نماز بان تمام
نمیشود از رخت مثل کلاه و بند زیر جامه و جوراب و نحو ان و جایز است

بردوش فرش حریر نشستن و بر زین پوش حریر سوار شدن و سر بند زیر جامه
حریر بودن و سجاف لباس نمودن و احوط انستکه از چهار انکشت متصل زیاد
نکنند و مثل سجافست تسمه کلاه و تکمه و نخی که بان رخت میدوزند و
قیطان پیراهن و بافته قیطان قبا و دستمال دستچه بزرك باشد چه کوچك
و جایز است پوشیدن حریر از برای زن چه در نماز و چه در غیر نماز و جایز
نیست بر مرد پوشیدن رخت طلا باف بلکه نماز دران فاسد است و اکر کهنه
شود رخت و طلاء ان بریزد جایز است پوشیدن ان و حرامست بر مرد
انکشتر طلا در دست کردن و حرام نیست همراه داشتن طلا در نماز چه سکه
دار باشد و چه غیر سکه دار و بر زن حرام نیست طلا پوشیدن و با ان نماز کردن
و حرامست نماز در پوست میته و فاسد است چه نماز در ان تمام بشود
یا نه چه لباس باشد یا غیر لباس و همچنین جایز نیست نماز و باطل است
در پوست غیر ماکول اللحم و در پشم و کورك و موی و پر ان بلکه در جمیع فضلات
و غیران از بول و روث و عرق و اب دهن و نخامه و اشك چشم و استخوان
و غیر اینها چه انکه لباس باشد یا انکه جزء لباس یا غیر لباس حتی یکموی
که برخت بچسپد و چه چیزی باشد که تمام شود نماز در ان و چه نشود
و لیکن همه اینها در وقتیست که کوشت داشته باشد که توان خورد و اکر
شك داشته باشد در چیز یکه ان از ماکول اللحم است یا غیر ان جایز نیست
نماز در ان و اکر نماز کرد در جزء غیر ماکول اللحم بفراموشی یا غفلت یا ندانستکی
نماز او فاسد است خواه اشتباه در اینکه ان از ماکول اللحم نیست شده باشد
یا در جایز نبودن نماز در ان مکر در صورتیکه نداند حرمت خوردن کوشت
ان حیوانرا و معذور باشد در ان ندانستن که واجب نیست اعاده نماز

مبحث دویم در مقارنات نماز و در آن یک مقدمه و چند باب است

مقدمه در اذان و اقامه است بدانکه اذان چهار تکبیر است بلفظ الله اکبر و دو شهادت توحید بلفظ اشهد ان لا اله الا الله و دو شهادت رسالت بلفظ اشهد ان محمدا رسول الله و شش حیعله دو آن بلفظ حی علی الصلوة و دو آن بلفظ حی علی الفلاح و دو دیگر بلفظ حی علی خیر العمل و دو تکبیر مانند پیش و دو تهلیل بلفظ لا اله الا الله و شهادت بر ولایت حضرت امیر جزء اذان نیست لیکن بقصد رجحان آن فی نفسه یا بعد از ذکر رسول خدا صلوات الله علیه و آله خوبست و اگر بقصد جزئیت بگوید حرامست چنانچه اگر در اول اذان نیت نماید[۳] مجموع را و قصد کند که تمام وظیفه نماز است باطل و حرام است و اقامه مثل اذان است مگر آنکه در اول آن دو تکبیر نیست و در آخر آن یک تهلیل است و زیاد باید کرد بعد از حی علی خیر العمل دو قد قامت الصلوة پس فصول اذان هیجده است و فصول اقامه هفده و جایز است در هر یک از اذان و اقامه اکتفا نمودن بیک فصل در حال تعجیل و سفر و لیکن اکتفا نمودن با قامه بهتر است از گفتن هر دو را یکیک و سنت است اذان و اقامه هر دو در نمازهای پنجگانه چه ادا باشد چه قضا چه در فرادی چه در جماعت چه در مرد چه در زن و کسیکه نماز قضا بر ذمه او باشد و خواهد چند نماز بکند اذان و اقامه بگوید از برای اول آن چند نماز که بنا دارد در آنوقت بکند و بعد از برای باقی مرخص است که کفایت کند با قامه و افضل گفتن اذان و اقامه است در تمام و هم چنین مرخص است در ترک اذان دویم هرگاه جمع کند میان دو نماز واجب چه در حضر و چه در سفر بلکه در سفر مرخص است در نگفتن اذان چه

۳ یا در وقت گفتن آن یا قبل از آن منه

۱ و احوط عدم ترک اقامه است سیما در نماز صبح و مغرب شع دام ظله العالی ۱۲

جمع کند چه نکند و در غیر اینها از نمازهای واجب سنتی اذان و اقامه نیست لیکن در نماز عیدین و نماز آیات و طلب باران و نماز میت هرگاه بجماعت بشود سنت است سه مرتبه بگوید الصلوة و وقت گفتن متصل بایستادن بنماز یا بعد از ایستادن و پیش از شروع در نماز است و احوط ترک اذان و اکتفا نمودن با قامه است در مواضع چند مثل اذان نماز عصر در روز جمعه خصوصا هرگاه جمع کند میان فریضتین و هم چنین اذان عصر روز عرفه از کسیکه در عرفات باشد و هم چنین از نماز عشا کسیکه نماز مغرب و عشا را در مشعر الحرام بکند و مثل این مواضع است بنا بر اقوی سقوط اذان و اقامه از کسیکه وارد شود بر جائیکه نماز جماعت بکنند و امام فارغ شده باشد هرچند[۱] از اهل جماعت یکنفر باقی مانده باشد در تعقیب چه در مسجد باشد و چه غیر مسجد[۲] بلکه هرگاه اراده جماعت کرده و نداشته باشد نیز ساقط است بلکه هرگاه امام مشغول نماز باشد و فارغ نشده باشد دور نیست نیز سقوط و فرقی نیست در سقوط ما بین اینکه اطلاع داشته باشد که در آنجای جماعت میشود یا نداشته باشد و بداند عدالت امام را یا نداند یا بداند فسق امام را و لیکن بداند که نماز جماعت بر پا شده است از تمام ماموین یا بعض ایشان بر وجه صحیح یا آنکه ماموین مجهول الحال باشند که نداند انعقاد جماعت از ایشان بر وجه صحت است یا بر وجه فساد و اگر بداند فسق امام را و آنکه احدی با او نماز نکرده است بر وجه صحیح ساقط نیست اذان و اقامه و شرط نیست وحدت نماز بلکه هرگاه هر دو نماز متفق باشند مثل ظهر و ظهر و یا عصر و عصر یا آنکه وقت هر دو یکی باشد مثل ظهر و عصر یا مغرب و عشا کفایت میکند در سقوط پس هرگاه داخل بشود وقت نماز یکه حاصل بود ساقط نمیشود مثل آنکه

۱ اگر صدق کند که جماعت منعقد نشده سقوط معلوم نیست بلکه عدم سقوط خالی از قوت نیست شع دام ظله

۲ سقوط در غیر مسجد معلوم نیست شع دام ظله

هرگاه امام نماز عصر را کرد و شخص وارد شد که نماز مغرب را بکند ساقط نمیشود اذان
و اقامه و فرق نیست در انکه هر دو نماز ادا باشد یا هر دو قضا یا اول ادا و دوم
قضا یا اول قضا و دویم ادا چنانچه فرق نیست میان انکه بداند بلکه کفایت
میکند همین قدر که نداند که نگفته اند چنانچه فرق نیست نیز میان انکه امام
و شخص وارد هر دو حاضر باشند یا مسافر یا انکه امام حاضر باشد و وارد
مسافر یا امام مسافر باشد و وارد حاضر و مخصوص نیست این سقوط بجماعتی
که وارد بشوند اول دفعه بلکه ساقط است از هر که وارد بشود مادامیکه
از جماعت اول بعضی باقی باشند هر چند جماعتیکه دویم وارد شده اند
متفرق شده باشند و هر گاه زنان وارد شوند بر نماز جماعت مردان ساقط
میشود اذان و اقامه از ایشان نیز در انچه ذکر شد سقوط آن از مردان

باب اول

در نیت و حقیقت ان و انچه معتبر است در ان از قصد و تعیین
نمودن در انچه مشترک باشد و قصد قربت گذشت در مبحث وضوء
و قصد وجوب در واجب و استحباب در مستحب و اداء در وقت و قضا
در غیر وقت و اتمام در حضر و قصر در سفر و غیر از اینها ضرور نیست لیکن
احوط اعتبار نمودن جمیع ان چیزیستکه ذکر شد و معتبر نیست تلفظ در
نیت بلکه در نمازهای پنجگانه و جمعه مکروه است هر گاه اقامه گفته باشد
و وقت نیت اول نماز است و حاصل میشود باینکه در حین شروع تکبیرة
الاحرام با نیت باشد و معتبر است مستمر داشتن نیت را تا باخر نماز و واجبست
نیت در جمیع نمازهای واجبی و شرطست نه رکن لیکن شرط وجودیست باین
معنی که ترک نمودن ان نمازها را باطل میکند چه ترک شود بعمد چه بفراموشی
چه بر ندانستگی و باطل نمیشود نماز بغافل شدن از نیت در بین نماز

باب دویم

در قیام واجبست یستادن در نماز واجبی خواه یومیه باشد
و خواه غیر یومیه در حال تکبیرة الاحرام و قیام متصل برکوع و ان اخر جزء از قیام
است که از ان برکوع میرود و در حال قرائت و بعد از رکوع هر چند در حال
ذکر سنت باشد و در حال تکبیرة الاحرام و قیام متصل برکوع رکن است نیز
و مراد برکن جزئیست که ترک کردن ان باطل میکند نماز را هر چند سهواً باشد
و شرط صحت است در حال نیت و سنتست در حال قنوت و باب غیر
انچه گذشت باینمعنی که میتواند ترک قیام و انعمل قنوت و بنماید نماز انکه
انعمل را نشسته بکند زیرا که عمل هر چند سنتست ولیکن قیام شرط در
صحت انست و قیام معتبر در نماز انتصاب عرفیست و متحقق میشود
براست نمودن پشت و باید در حال قیام تکیه نکند بر چیزی بحیثیتی که اگر
برداشته شود ان چیز هر اینه بیفتد و اگر راست نه ایستد باطل میشود
نماز چه انکه بعمد باشد و چه بفراموشی و اگر تکیه کند باطل میشود هر گاه
عمداً چنین نموده باشد و واجبست یستادن بر دو پای و پایها را از یک
دیگر اینقدر باید دور نگذارد که بیرون رود از صورت قیام و همچنین باید
استقرار داشته باشد در حال قیام و اگر عاجز شد از یستادن بدون تکیه کرد
اگر تواند و اگر عاجز شد از ایستادن در تمام نماز و قادر باشد بر ایستادن
در بعض ان واجبست ایستادن بقدریکه ممکنست او را و اگر مردد شود
در میان ایستادن در جزء پیش و جزء بعد بایستد در جزء پیش
و اگر عاجز شود از ایستادن بنشیند در موضعیکه عاجز است
و معتبر در جواز نشستن عجز است که در وسع خود نه بیند از او اگر
عاجز بودن ایستاده نماز کرد نماز او باطلست و کفایت میکند در

تحقیق عجز المرشد یدکه شاق باشد متحمل شدن او یا باعث شود زیادی مرض را یا حادث شدن مرض دیکر را و مظنه کفایت می کند در این امور واکر عاجز شود از نشستن بدون تکیه باید تکیه کند واکر عاجز شود از راست نشستن بنشیند راست بهر قدری که ممکن اوست و اکر عاجز شد هر چند باجرت باشد بخوابد و خوابیدن بر دست راست را مقدم بدارد بر دست چپ اکر بتواند و خوابیدن بر دست چپ را مقدم بدارد بر پشت خوابیدن اکر تواند و در این احوال باید اعتماد بغیر نکند مکر آنکه عاجز شود و احوط تاخیر نماز است از برای صاحب عذر تا باخر وقت خصوصاً با امید برطرف شدن عذر

دریاب سیم در تکبیرة الاحرام بدانکه واجبست تکبیرة الاحرام و رکن است در نماز که باطل میشود نماز بترك آن خواه بر وجه عمد باشد یا سهو یا جهل و همچنین است حکم در هر رکنی و مجزی نیست از آن تکبیر رکوع و نه مجز است یك تکبیر از برای تکبیرة الاحرام و رکوع و نه از مامو در حالی که بترسد نرسیدن برکوع امام را و معتبر است در آن آنچه معتبر است در نماز بزیادتی قصد افتتاح بآن پس اکر شروع بتکبیر کند و تمام نشده داخل رکوع شود ماموم یا غیر او و یا در بین برخاستن بکوید نماز او باطلست و واجبست تلفظ کردن بتکبیرة الاحرام بلفظ الله اکبر بدو همزه قطع چه بجهر بکوید چه باخفاف و اکر اخلال نماید بحرفی از آن نماز باطلست و نیز باطلست اکر بکوید اکبر الله یا بدل کند اکبر یا الله را بلفظی که در معنی با آن یکی باشد یا ترجمه کند آن را و اکر ممکن نباشد او را تلفظ کردن بتکبیرة الاحرام واجبست یاد کرفتن هر چند باجرت باشد و تاخیر از اول وقت بجهة یاد کرفتن با امکان یاد کرفتن واجبست و اکر

ـــ ۱ بلکه وجوب آن در این صورت خالی از قوت نیست ص ن ر ه شع دام ظله

ـــ ۱ اجزاء در صورت اخیره که مسئله ماموم باشد بعید نیست شع دام ظله العالی

ممکن نباشد یا وقت تنك باشد داخل در نماز میشود بآنچه مقدور باشد از او و اکر اخلال ببعض حروف نماید و اکر هیچ ممکن او نشود اکتفا بترجمه آن میکند و اکر چند زبان بداند احوط تقدیم سریانی و عبرانیست بر فارسی و بعد از آن تقدیم فارسی احوط است چنانچه تاخیر ترکی نیز احوط است و لال بهر قدری که ممکن میشود او را بکوید و اکر قدرت بر آن هیچ نداشته باشد احوط آنستکه در قلب بکذراند آن را باشاره بانکشت و حرکت دادن زبان و مخیر است در هفت تکبیر افتتاحیه هر یکی را که خواهد تکبیرة الاحرام قرار دهد مکر آنکه افضل قرار دادن باخر است و اکر شك کند در تکبیرة الاحرام پس اکر داخل شده باشد در قرائت التفات نکند و اکر نکذشته باشد از محل آن بجای آورد آن را و همچنین است حکم در هر فعلی از افعال نماز و اکر شك نماید که تکبیری که کفت تکبیرة الاحرام بود یا تکبیر پیش از رکوع یا تکبیر بعد از رکوع بنا را بر تکبیرة الاحرام کذارد چنانچه اکر شك کند که تکبیر پیش از رکوع است یا تکبیر بعد از رکوع بنا را بر اول کذارد

باب چهارم در قرائت واجبست قرائت حمد در نماز فریضه خواه منفرد باشد یا امام در هر رکعت از نماز دو رکعتی و در هر یك از دو رکعت اول از نماز سه رکعتی و چهار رکعتی و در هر یك رکعت از ده رکعت نماز آیات چنانچه خواهد آمد و اما ماموم پس اکر در رکعت اول امام مسبوق باشد واجبست خواندن حمد از برای او در دو رکعت اول یا یك رکعت اول اکر با دو رکعت آخر یا یك رکعت آخر امام جمع شود و اکر مسبوق نباشد حکم آن خواهد آمد ان شاء الله تعالی و خواندن حمد رکن نیست بلکه جزء واجب در نماز و واجب و شرط صحت است در نماز چه در واجب چه در سنت و شرطیت آن در حال علم است پس اکر فراموش کند حمد را نماز باطل نمیشود و لیکن

ـــ ۱ در بعض از صور اخلال باطلست مبطلیت ۱۲

ـــ ۱ احتمال اولویت اول قوی است شع دام ظله

ـــ ۲ بلکه در هر فعلی که محلش بعد از تکبیرة الاحرام است نظیر تکبیرات و دعای توجه و استعاذه چون در بین آن بیاد آورد همچنین است اکر شك در سایر افعال از آنچه مذکور میشود میرزا ن شع دام ظله

ـــ ۳ در بعض صور آن ص ن ر

ـــ ۴ و در بعض صور از آن که خواهد آمد نیز میرزا ن شع دام ظله

اگر هنوز داخل رکوع نشده باشد و بخاطرش بیاید بخواند خواه پیش از
سوره باشد یا بعد و اگر بعد از سوره باشد حمد را بخواند و سوره را بعد از آن
اعاده کند و اگر داخل رکوع شده باشد و بخاطرش بیاید چیزی بر او نیست
و همچنین اگر نداند که رکعتی که در آن میباشد سیم یا چهارم است و باین
جهة ترک نمود و بخاطرش نیامد تا آنکه برکوع رفت چنانچه اگر پیش از
رکوع بخاطرش آمد تلافی کند و اگر شک کند در خواندن حمد و سوره
بعد از داخل شدن در رکوع اعتبار ندارد و همچنین هرگاه شک کند در
خواندن حمد بعد از داخل شدن در سوره اعتبار ندارد بلکه اگر شک کند
در آیه بعد از داخل شدن در آیه دیگر نیز اعتبار ندارد لیکن در اینصورت
احوط آنستکه برگردد و آن آیه را بخواند و معین است خواندن حمد را بعربی
بر وجهیکه بتواتر رسیده و اشکالی نیست در متابعت قرائت ابی بکر
و نافع و ابن کثیر و ابی عمرو و ابن عامر و عاصم و حمزه و کسائی و احوط ترک
قرائت ابی جعفر و یعقوب و خلف است و همچنین باید حروف را از مخارج ادا
کند و موالات عرفی و ترتیب در میان آیات و کلمات و حروف بجای آورد و
بسمله در اول حمد بخواند و همچنین در باقی سورهای قرآن غیر سوره برائت
و اگر اخلال بکلمه کرد واجب نیست اعاده آنچه پیش از آنست بلکه کفایت
میکند اعاده همان کلمه بخلاف آنکه اگر اخلال کند بجزء کلمه باید اعاده نماید
کلمه را و همچنین باید در قرائت مراعات نماید حرکات و سکنات بنائی و اعرابی
را هرگاه وقف ننماید و احوط مراعات نمودن مد متصل و ادغام صغیر و مد
لازم است و لکن وجوب اینها و غیر اینها از آنچه در نزد قراء لازم است مشکل
است و ظاهر آنستکه واجب نیست مگر ادغام در کلمه واحده و آنچه در

لغت عرب واجب باشد و احوط ترک وصل نمودن بسکون است بلکه در هر
جائیکه وقف میکند بقدر نفس کشیدن فاصله نماید هر چند لزوم آن نیز
مشکل است و اگر کسی نتواند تمام حمد را بخواند یاد بگیرد و اگر ممکن نباشد
یا وقت تنگ باشد باید نماز را بجماعت بکند اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد
احوط آنستکه متابعت نماید احدی را در خواندن و اگر ممکن نباشد از روی
قرآن بخواند اگر تواند و اگر نتواند بخواند از حمد آنچه را که میتواند چه بقدر یک
آیه باشد یا بیشتر و واجبست مکرر کردن آن قدر را اگر میداند بمقدار
حمد و اگر متعذر باشد از برای نماز کننده خواندن چیزی از حمد بخواند
از قرآن آنچه را که میتواند از غیر حمد و اگر آن نیز متعذر باشد احوط آنست
که تهلیل و تکبیر و تسبیح بگوید و واجبست مکرر نماید آنچه را که میداند
از تهلیل و تکبیر و تسبیح بمقدار حمد و مدار در مساوی بودن در دو مقام
مراعات حروف ملفوظی است نه مکتوبی و اگر لال باشد بعمل بیاورد آنچه
را که ممکن او باشد و واجب نیست بر او نماز جماعت و حرام است گفتن
آمین در آخر حمد بلکه حرمت آن مطلقا ظاهر و احوط است و در دو رکعت
آخر نماز چهار رکعتی و رکعت آخر سه رکعتی مخیر است در میان خواندن
حمد و تسبیح باین نحو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
یکدفعه لکن احوط خواندن آنست سه دفعه و همچنین احوط است خواندن
استغفار در آخر یکمرتبه و کسیکه فراموش کرده باشد خواندن حمد را
در دو رکعت اول احتیاط آنستکه بخواند آنرا در دو رکعت آخر و لیکن
لازم نیست و افضل است تسبیح از حمد چه از برای امام و چه از برای مأموم
و چه از برای منفرد و در دو رکعت آخر سوره نیست و همچنین در آن بسمله

نیست بر تقدیر اختیار کردن تسبیحات بلکه هرگاه بگوید بقصد اینکه باید
گفت حرامست و باید تسبیحات را بترتیبی که گذشت بخواند و اگر شک
کند در عدد تسبیحات بنا را بر کمتر گذارد و اگر شروع در تسبیحات نمود
و تمام نکرده خواهد برگردد و حمد بخواند جایز است و احوط ترکست و جایز نیست
در یک رکعت قدری حمد و قدری از تسبیحات بخواند ولیکن در رکعتی حمد و در
دیگری تسبیحات عیب ندارد و احوط ترکست و واجبست خواندن سوره
تمام در نماز دو رکعتی فریضه و در هر یک از دو رکعت اول از نماز چهار
رکعتی و سه رکعتی با وسعت وقت و اختیار و امکان یاد گرفتن و
واجبست پیش خواندن حمد را از سوره و اگر سهواً پیش انداخت سوره را
بر حمد پس بخاطرش بیاید پیش از رکوع اعاده نماید سوره را و اگر بخاطرش
بیاید بعد از داخل شدن در رکوع بر او چیزی نیست و حرامست در
فریضه خواندن دو سوره در یک رکعت و باطلست نماز و همچنین حرامست خواندن
سوره طولانی را که خواندن آن باعث شود که بعضی از افعال واجبه نماز در غیر
وقت واقع شود و همچنین حرامست خواندن چهار سوره که سجده واجب دارد
مثل الم سجده و حم سجده (?) خواهد الم چه در یومیه باشد چه غیر یومیه و اگر سهواً خواند پس اگر
متذکر نشد در نماز یا متذکر شد بعد از رکوع بر او چیزی نیست و نماز او
صحیحست و اگر متذکر شد پیش از رکوع و پیش از آیه سجده قطع کند آن سوره
را و سوره دیگر بخواند چه از نصف گذشته باشد یا نه و اما اگر بعد از فراغ
از سوره باشد ظاهر کفایتست و جایز نیست سوره دیگر خواندن بلکه اگر
بعد از آیه سجده باشد نیز ظاهر کفایتست و بر هر دو تقدیر سجده تلاوت
را بعد از فراغ از نماز بکند و احوط علاوه نمودن ایماء است در حال نماز

نیز و والضحی و الم نشرح یکسوره است و الفیل و لایلاف نیز یکسوره است و بسمله
در میان سوره والضحی و الم نشرح و الفیل و لایلاف را واجبست خواندن
و حرامست در نماز عدول نمودن و برگشتن از سوره قل هو الله احد و قل
یا ایها الکافرون بسوره دیگر هر چند از یکی از آن دو بدیگری باشد مگر
بسوره جمعه و منافقین در نماز جمعه یا نماز ظهر روز جمعه و اما در غیر
از سوره قل هو الله و قل یا ایها الکافرون جایز است عدول هرگاه
نگذشته باشد از نصف سوره لیکن در نصف احوط ترک عدول است
و واجبست تعیین نمودن سوره را به بسمله در حین شروع در بسمله و واجب
نیست تعیین خود سوره پیش از بسمله و اگر عدول نماید از سوره بسوره
دیگر اعاده بسمله نماید و اگر بدون تعیین سوره شروع نمود و بسمله گفت
اعاده کند و اگر اکتفا بان نمود نماز باطلست و واجبست جهر از برای
مرد در قرائت نماز صبح و در رکعت اول نماز مغرب و عشا و واجبست اخفات
نمودن قرائت در دو رکعت اول از نماز ظهر و عصر و همچنین در رکعت سیم
از مغرب و دو رکعت آخر ظهر و عصر و عشاء چه قرائت بخواند چه تسبیحات
و باطل میشود نماز بجهر کردن در مقام اخفات و اخفات کردن در مقام
جهر هرگاه عامد باشد و اگر فراموش کرده باشد یا وجوب اندانسته باشد
نماز او صحیح است و قضا و اعاده بر او نیست و اما زن پس واجب نیست
بر او جهر بلکه مخیر است در میان جهر کردن و اخفات نمودن در موضعیکه
واجب بود بر مرد جهر هرگاه علم بشنیدن نامحرم نداشته باشد و اگر علم
داشته باشد احوط آنستکه جهر نکند هر چند در لازم بودن آن
شک هست و در مواضعیکه لازم است اخفات نمودن بر مرد احوط وجوب

اخفاتست بزن بلکه انخالی از رجحان نیست وفرق در جهر واخفات میان
ادا وقضا نیست ولیکن ماموم مسبوق در دو رکعت اخر امام و دو رکعت اول
خودش واجب است قرائت نماید واخفات کند هرچند در نماز جهری
باشد وبعد از مفارقت از امام حکم او حکم منفرد است وکمتر مرتبهٔ جهر
آنستکه کسیکه ناخوشی در گوشش نباشد هرگاه نزدیک او باشد وموجه
نیز باشد صدای او را بشنود واخر مرتبهٔ آن آنستکه بمرتبهٔ افراط در بلند نمودن
صدا نرسد وکمتر مرتبهٔ اخفات آنستکه خود بشنود صدای خود را با توجه
وبنودن مانع واخر آن آنستکه بکمتر مرتبهٔ جهر نرسد **باب پنجم** در
رکوع واجبست رکوع در هر رکعتی از نماز واجب یکدفعه مگر در نماز
ایات که در هر رکعتی پنج دفعه واجبست چنانچه خواهد آمد وآن رکن
در نماز و باطل میشود بترک آن نماز عمداً وسهواً وجهلاً واگر ترک کند سهواً
وبخاطر او بیاید تا آنکه بسجود برود ودو سجده را بعمل آورد باطلست نماز
حتی در غیر دو رکعت اول واگر بخاطر او بیاید بعد از داخل شدن بسجدهٔ اول
وپیش از داخل شدن در سجدهٔ دویم نماز او نیز باطلست واگر بخاطر او بیاید
پیش از سجده کردن رکوع را بجای آورد وبعد بسجده رود واگر ترک کرده
باشد ایستادن متصل برکوع را باید راست شود وبایستد وبرکوع
رود واگر ایستادن را بعمل آورده باشد وبعد از خم شدن رکوع را فراموش
نموده برخیزد بصورت رکوع کنند تا بمرتبهٔ رکوع ورکوع را بعمل آورد واگر
قدری خم شد وبمرتبهٔ رکوع نرسید وفراموش کرد رکوع را احوط آنستکه
برگردد تا بمرتبهٔ که فراموش نموده بود واگر یک رکوع در نماز زیاد کند
نماز او باطلست چه در دو رکعت اول وچه در غیر آن وچه بقدر تشهد

بنشیند یا نه نشیند واگر شک کند در کردن رکوع وایستاده است باید
بکند واگر ایستاده است ونمیداند که ایستادن بعد از رکوعست یا پیش
از رکوع نیز باید رکوع را بکند واگر داخل سجود شد آن شک اعتبار ندارد
وهرگاه خم شد بجهت سجده کردن وشک کرد که رکوع کرد یا نکرد آن شک نیز
اعتبار ندارد واگر تلافی رکوع را بکند وبخاطرش بیاید در حال رکوع که او
بجای آورده بوده است نماز باطلست وواجبست در رکوع خم شدن
بنحویکه ممکن باشد گذاشتن چیزی از دو کف دست را در انحال بزانو در حال
اختیار واگر کسی بصورت راکع باشد بحسب خلقت یا بسبب مرضی ونحو
آن واجبست اینکه خم شود قدری از برای رکوع واگر نتواند خم شود
بنحویکه ذکر شد هر قدر که او را ممکنست خم شود هرچند بتکیه نمودن
بچیزی باشد یا بیکی از دو جانب باشد واگر نتواند خم شود هیچ وجه
اشاره کند بسر اگر ممکن باشد واگر ممکن نباشد اشاره کند بدو چشم واگر
ممکن نباشد بیک چشم وهمچنین واجبست ذکر گفتن ودرنگ کردن
بقدر گفتن ذکر با قدرت وهمچنین واجبست راست شدن از رکوع
بقدریکه راست بایستد واگر ممکن نشود راست شدن واجب نیست
وواجبست درنگ کردن در ایستادن بعد از رکوع وکفایت میکند
در آن مسمای درنگ کردن در عرف وهیچ یک از ذکر گفتن ودرنگ
نمودن در حال ذکر وراست شدن از رکوع ودرنگ نمودن بعد از آن
رکن نیست وتعیین نماید ذکر واجب را هرگاه زاید بر واجب در
نظر دارد که بگوید واحوط تعیین آنست در اول وحکم امور مذکوره
در حالت سهو مثل حکم آنست در حالت شک وحکم شک در تکبیرة

الاحرام گذشت و کافیست در ذکر رکوع یکمرتبه گفتن سبحان ربی
العظیم یا سه دفعه گفتن سبحان الله و احوط زیاد کردن وبحمده است
بعد از سبحان ربی العظیم بلکه احوط از آن سه دفعه گفتن آنست
با وسیع بودن وقت و در حال ضرورت کفایت میکند یک سبحان
الله و واجبست در ذکر مذکور عربی بودن و موالات و اداء حروف را
از مخارج طبیعیه و مخالفت نکردن در حرکت اعرابی و بنائی **باب ششم**
در سجود واجبست در هر رکعتی از نماز واجب دو سجده و اگر ترک شود
دو سجده در یک رکعت باطل میشود نماز خواه بعمد باشد یا سهو
یا جهل و هم چنین باطل میشود نماز هرگاه دو سجده زیاد کند در آن
چه بعمد باشد یا بسهو یا بجهل و اگر فراموش کند یک سجده را باطل
نمیشود نماز و اگر بخاطرش بیاید پیش از رکوع که یک سجده را نکرده است
یا هر دو را نکرده است بسجده رود و سجده کند و برخیزد و اگر بخاطرش
بیاید در حال رکوع یا بعد از رکوع پس اگر نکرده باشد دو سجده را
باهم نماز او باطلست و اگر یک سجده را نکرده باشد نماز او صحیح است
ولکن بعد از فراغ از نماز واجبست قضا کند سجده را و نیز سجده سهو بجا
آورد ولکن این در غیر رکعت آخر است و اما در رکعت آخر پس اگر پیش از
سلامی است که بآن سلام از نماز بیرون میرود بجای آورد و بعد از آن
اعاده کند تشهد را و اگر بعد از سلام بخاطرش آمده باشد قضا نماید و
باید اول قضا کند سجده را و بعد از آن سجده سهو را بجا آورد و حکم شک
گذشت در باب تکبیرة الاحرام اگر شک کند در کردن و نکردن و اگر شک کند که
یک سجده کرد یا دو سجده بنا را بر کمتر گذارد و اگر داخل نشده است در فعل

بلکه خالی از قوة نیست حر منه دام ظله

در دیگر رکعت ضرره شع دام ظله

دیگر مثل تشهد یا راست شدن و اگر داخل شده است در فعل دیگر اعتبار
ندارد و اگر شک کند در آنکه دو سجده کرده است یا سه سجده اعتبار ندارد
چه پیش از داخل شدن در فعل دیگر باشد چه بعد از آن و واجبست خم
شود بقدریکه مساوی شود موضع پیشانی با موضع ایستادن یا زیادتر
از قدر چهار انگشت متصل بلندتر نشود و جایز است نیز باین قدر
پست بودن موضع پیشانی از موضع ایستادن و احوط در اینصورت زیاد
تر نبودن از آنست و در باقی مواضع سجود ضرر ندارد زیادتر از این بلند
بودن یا پائین بودن هرچند احوط آنستکه زیاده بر این نباشد و اگر
واقع شود پیشانی بر موضعیکه بلندتر باشد از چهار انگشت متصل
مخیر است میان کشیدن پیشانی را تا بموضعیکه بقدر چهار انگشت
و کمتر شود یا برداشتن از آن موضع و گذاشتن در موضعیکه چنین باشد
و اگر واقع شود پیشانی بر چیزیکه جایز نباشد سجده بر آن و بلند باشد
بقدر چهار انگشت یا کمتر معین است کشیدن پیشانی را تا بموضعیکه
سجده بر آن جایز باشد و نیت در خم شدن بسجود بنحویست که در رکوع
گذشت و هرگاه نتواند که سجده کند واجبست بلند کند موضع سجود
را بقدریکه ممکن باشد خم شدن بآن قدر و سجده کند بر آنچه جایز است
بر آن سجده کردن اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد خم شود بقدریکه
ممکن است و اگر هیچ ممکن نباشد بسر اشاره کند و اگر آن نیز ممکن نباشد اشاره
کند بدو چشم و اگر آنهم ممکن نباشد اشاره کند بیک چشم و واجبست
برداشتن چیزیکه بر آن سجده کند هرگاه نتواند خم شود اگر بتواند
بردارد و احوط آنستکه اشاره در سجود چه بسر باشد چه بچشم بیشتر

کند بصفحهٔ روی بجانب راست وماموم نیز بنحو مذکور اکر در جانب چپ ان
شخصی نباشد واکر در جانب چپ شخصی باشد یکسلام دیکو سنّتست
بکوید چه ان شخص بالغ باشد چه ممیّز وبصفحهٔ روی اشاره بجانب چپ کند
وبعضی دیوار را قایم مقام شخص دانسته اند وکفتن سلام مذکور براین
تقدیر نیز بهتر است واکر ماموم پیش از دو سلام از نماز بیرون نرفته
باشد بسلام اوّل خارج خواهد شد از نماز **خاتمه** در چند چیز است
که اهتمام بشان ان بسیار است هرچند ذکر ان از بنای رساله بیرون است
اوّل در قنوت سنّتست قنوت در رکعت دویم از هر نمازی حتی
شفع واحوط در ان نخواندنست ودر رکعت اوّل جمعه وعید رمضان
وقربان وور تر واحوط ترک نکردن انست در نمازهای یومیّه واجبی خصوصًا
در نمازهای جهریه از ان ولیکن در غیر نماز عید رمضان وقربان مستحب
یکقنوتست در هر رکعتی که قنوت دارد امّا در نماز دو عید در رکعت
اوّل پنج قنوتست ودر رکعت دویم چهار قنوتست چنانچه خواهد امد
ومحل قنوت در غیر رکعت دویم از نماز جمعه پیش از رکوعست ودر رکعت
دویم از جمعه بعد از رکوع است وساقط میشود قنوت از ماموم مسبوق در جماعت
اکر سوره را نخواند بخواند وجایز نیست بعد از رکوع خواندن واکر فراموش کند
تا برکوع رود بعد از رکوع بجا اورد چه در نماز جماعت وچه فرادی وچه
در واجب وچه در نافله وچه در جمعه وچه در غیر ان واکر بخاطرش بیاید
در حال خم شدن برکوع احوط ترک نمودن انست واکر بخاطرش بیاید
بعد از رفتن برکوع یا پیش از رسیدن برکوع ولیکن بعد فراموش نماید
یا بعد از داخل شدن در سجود بخاطرش بیاید یا بعد از فارغ شدن

از نماز قضا کند انرا در هر یک از این چند صورت بعد از نماز هرچند فاصله
بسیار شده باشد ووقت بیرون رفته باشد وبهتر انست که نشسته
قضا کند وروی بقبله باشد وشرایط نماز در ان معتبر نیست هرچند
احوط اعتبار انست وسنّت است در قنوت در هر نمازی بلند خواندن
چه جهری باشد چه اخفاتی مکر از برای ماموم مسبوق در حال بودن
او با امام وهمچنین سنّتست در حال قنوت برداشتن دستها محاذی
روی در حالتیکه دستها را باز کند وپشت دستها را بر زمین وکف
انها را باسمان کند وسنّتست نظر کردن بر روی دستها وطول دادن
در قنوت وخواندن دعائیکه وارد شده است مثل کلمات فرج وغیر
ان وکلمات فرج افضل انهاست وان اینست لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْحَلِیْمُ
الْکَرِیْمُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْعَلِیُّ الْعَظِیْمُ سُبْحَانَ اللّٰهِ رَبِّ السَّمٰوٰاتِ السَّبْعِ
وَرَبِّ الْاَرَضِیْنَ السَّبْعِ وَمَا فِیْهِنَّ وَمَا بَیْنَهُنَّ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ وَ
سَلَامٌ عَلَی الْمُرْسَلِیْنَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وجایز است خواندن
هر دعائی وثنائی که در حفظ داشته باشد چه تسبیح یا تحمید یا طلب چیز
مباحی از امور دنیا واخرت وجایز نیست قنوت بفارسی وجایز است دعا
در جمیع احوال نماز چه بعربی وچه بفارسی **دویم** در تعقیب و
فضیلت ان بسیار است وافضل ان بعد از نماز صبح ونماز عصر است وسنّتست
ابتدا کند در تعقیب نمازهای یومیّه واجبی بلکه هر نماز واجبی بلکه
هر نماز نافله بسه نوبت الله اکبر هرچند اکتفا نمودن بان احوط است
در نماز واجبی بلکه نمازهای یومیّه واجبی در هر نوبت دستها را بردارد
چنانکه در تکبیرة الاحرام کذشت وبعد از ان بکوید لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ

وَحدَهُ وَحدَهُ اَنجَزَ وَعدَهُ وَنَصَرَ عَبدَهُ وَاَعَزَّ جُندَهُ وَغَلَبَ الاَحزابَ وَحدَهُ
فَلَهُ المُلکُ وَلَهُ الحَمدُ یُحیی وَیُمیتُ وَهُوَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ و در حدیث است
که اقلّ آنچه کفایت میکند از دعا بعد از نماز فریضه اینست که بگوید
اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ مِن کُلِّ خَیرٍ اَحاطَ بِهِ عِلمُکَ وَاَعوذُ بِکَ مِن کُلِّ
شَرٍّ اَحاطَ بِهِ عِلمُکَ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ عافِیَتَکَ فی اُموری کُلِّها
وَاَعوذُ بِکَ مِن خِزیِ الدُّنیا وَعَذابِ الاٰخِرَةِ و در بعضی از اخبار در اوّل
آن وارد شده است اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ و سنّتست تسبیح فاطمهٔ
زهرا صلوات الله علیها و آن افضل تعقیباتست در نماز واجب و سنّت
هر دو سنّت است و کیفیّت آن باین نحو است که بگوید اوّل سی و چهار
نوبت الله اکبر و بعد از آن سی و سه نوبت الحمد لله و بعد از آن سی و
سه مرتبه سُبحانَ الله و سنّتست بعد از هر فریضه سوره قل هو الله خواندن
و همچنین پیش از آنکه بگرداند دو پای خود را بخواند سه دفعه اَستَغفِرُ اللهَ
الَّذی لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ الحَیُّ القَیّومُ ذُو الجَلالِ وَالاِکرامِ وَاَتوبُ اِلَیهِ
در حدیث است کسیکه بخواند آنرا آمرزیده میشود گناهان او هر چند
مثل کف دریاها باشد و همچنین سنّتست بعد از نماز صبح و مغرب
در هر یک هفت مرتبه بخواند بِسمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحیمِ لا حَولَ وَلا قُوَّةَ
اِلّا بِاللهِ العَلِیِّ العَظیمِ که باعث دفع هفتاد نوع از انواع بلا میشود
که پست تر آنها ریح و برص و دیوانگیست و اگر اشقیا باشد محو میشود
از دیوان ایشان و نوشته میشود در سعدا و همچنین سنّتست
بعد از فریضه سی دفعه خواندن سبحان الله و الحمد لله و لا اله الّا
الله و الله اکبر و آن دفع میکند هدم و غرق شدن

وسوختن و افتادن در چاه و خوردن جانوران درنده و مردن بد و بلیه
که در آن روز نازل شود و بعد از نماز قصری سنّتست خواندن این
بجهت جبر شکستگی آن و سنّتست بعد از نماز صبح ده دفعه خواندن
سُبحانَ اللهِ العَظیمِ وَبِحَمدِهِ لا حَولَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بِاللهِ العَلِیِّ العَظیمِ که
عاقبت میدهد باجتناب حدیث از کوری و دیوانگی و جذام و فقر
و هرم و بعد از نماز مغرب بخواند سه دفعه اَلحَمدُ لِلّٰهِ الَّذی یَفعَلُ ما یَشاءُ
وَلا یَفعَلُ ما یَشاءُ غَیرُهُ که عطا میکند خدا تعالی او را خیر بسیار و بعد از
هر نماز بخواند اَعوذُ بِوَجهِکَ الکَریمِ وَعِزَّتِکَ الَّتی لا تُرامُ وَقُدرَتِکَ
الَّتی لا یَمتَنِعُ مِنها شَیءٌ مِن شَرِّ الدُّنیا وَالاٰخِرَةِ وَمِن شَرِّ الاَوجاعِ
کُلِّها که باعث جمع دنیا و آخرت میشود **سیّم** در سجدهٔ شکر
و ثواب آن بسیار است و سنّت مؤکّد است بعد از نماز واجب و بعد
از نافله بجهت شکر بر توفیق یافتن از برای کردن عبادت و بهتر
آنستکه آنرا بعد از تعقیب قرار دهد و در نماز مغرب مخیّر است در میان
بجای آوردن آن بعد از فریضه و بعد از نافله و افضل آنستکه بعد از
فریضه بجای آورد و بهتر جمع نمودن میان هر دو است و سنّتست طول
بدهد دو سجده را هر قدر که تواند و بگذارد دو ذراع را بر زمین در
حال سجود و بچسباند سینه و شکم را بر زمین و بخاک یا زمین بگذارد
دو جبین یا دو خدّ یا هر دو را در میان دو سجده و بعد از یک سجده اگر اکتفا
بآن نماید و سنّتست مقدّم داشتن جبین راست را بر جبین چپ
و همچنین خدّ راست را بر خدّ چپ و بگذاشتن جبین یا خدّ بر زمین
تعدّد سجده در اینجا متحقّق میشود بدون سر برداشتن و سنّتست

بخاک گذاشتن جبین وخد وخواندن ادعیه که وارد شده است
در سجده وجایز است دعا بغیر انچه وارد شده است ولیکن خواندن انچه
که وارد شده است افضل است واقل مرتبه ان انستکه سه دفعه شکراً
لله بگوید وسنتست در سجدهٔ شکر بعد از تعقیب نماز ظهر صد دفعه
شکراً لله بگوید وبعد از تعقیب نماز عصر صد دفعه حمداً لله بگوید
وسنتست صد مرتبه شکراً شکراً یا عفواً عفواً وسنتست بعد از
سر برداشتن مسح کند موضع سجود را پس بعد از ان مسح کند بدست
خود روی وسینه خود را وبهتر انستکه بدست راست باشد وسنتست
تکبیر بگوید بعد از برداشتن سر از سجده وسنتست وقتیکه بیرون میرود
از جای نماز از طرف راست بیرون رود **چهارم** در سجدهای قران
وان واجبست در چهار سوره که الم تنزیل وحم فصلت والنجم
واقرء باشد وسنتست در سورهٔ اعراف ورعد ونحل وبنی اسرائیل
ومریم وحج در دو جا وفرقان ونمل وص واذا السماء انشقت بلکه در غیر
اینها هر جائیکه در ان امر بسجده شده باشد سنتست ووقت سجده
بعد از فارغ شدن از ایهٔ سجده است وسجده واجبست بر خوانندهٔ ایه
وگوش دهنده بان بلا اشکال وبر شنونده بنابر احوط بلکه وجوب ان
خالی از قوة نیست هرگاه سجده واجب باشد واما در سجدهٔ مستحب
فرق نیست در خواننده وگوش دهنده وشنونده ودر هیچیک فرق
نیست میان مرد وزن وخنثی چنانچه فرق نیست در وجوب سجده
بر گوش دهنده وشنونده میان انکه خواننده بالغ باشد یا غیر بالغ
مسلمان باشد یا غیر مسلمان عاقل باشد یا دیوانه ووجوب

سجده کردن واستحباب ان متعدد میشود بتعدد خواندن ایه هر چند
از برای تعلیم باشد وسجدهٔ سابق را هنوز نکرده باشد وشرط نیست
در ان طهارت ونه روی بقبله نمودن ونه پوشیدن عورت ونه خالی
بودن رخت یا بدن از نجاسات وواجب نیست در ان ذکر ولیکن
سنتست وبهتر انستکه بگوید سَجَدتُ لَکَ یا رَبِّ تَعَبُّداً وَرِقّاً لا
مُستَکبِراً عَن عِبادَتِکَ وَلا مُستَنکِفاً وَلا مُتَعَظِّماً بَل اَنَا عَبدٌ
ذَلیلٌ خائِفٌ مُستَجیرٌ وواجب نیست در ان تکبیر نه در وقت سر
گذاشتن ونه در وقت راست شدن لیکن در وقت راست شدن
سنتست وشرطست در ان نیت واحوط مقارن بودن انست با
وقت خم شدن ووقت سر گذاشتن واحوط گذاردن هفت موضع
سجود است بر زمین یا غیر ان هر چند کفایت نمودن گذاردن پیشانی
خالی از قوة نیست وشرطست که محل گذاردن پیشانی از خوردنی
وپوشیدنی متعارف نباشد بلکه احوط بودن انست از چیزیکه
صحیح باشد سجده نماز بر ان ووجوب سجده فوریست وهرگاه ترک
نمود بعمد یا بسهو واجبست بجای اورد ودانستن انکه اداء است
یا قضا بی ثمر است چونکه قصد قربت کفایت میکند هرچند قضا
بودن خالی از قوة نیست **پنجم** در حکم زن وطفل بدانکه
حکم زن حکم مرد است در شرائط واجزاء واجب وسنت مگر انکه
سنتست زن جمع کند قدمهای خود در نماز واز هم جدا نگذارد و
دستهارا بر سینه گذارد ودر حال رکوع بگذارد دستهارا بالای
دو زانوی بر دو ران ودر حال رفتن بسجود اعضای خود را بهم چسباند

وابتدا کند در نشستن بدو زانوی پیش از دو دست و بنشیند بر دو الیه
و بعد بسجده رود و در حال سجده بزمین بچسبد و اعضای خود را
بر یکدیگر بگذارد و پهن نماید دو ذراع بر زمین و در حال نشستن
بر دو الیه بنشیند و بچسباند دو ران خود را بیکدیگر و بلند کند دو
زانو را از زمین و دو کف پا را بر زمین گذارد و در حال برخاستن
بهمواری و راست برخیزد و پشت خود را بلند نکند و امّا طفل نماز
براو مستحبّ است لیکن هرگاه پسر است حکم آن در نماز حکم مرد است
و هرگاه دختر است حکم آن حکم زن است[۱] **مبحث سیّم** در باقی نمازهای

واجب و در آن چند بابست **باب اوّل** در نماز جمعه و آن دو رکعت است
و وقت آن از اوّل زوالست تا آنکه سایهٔ شاخص مثل آن شود[۲] هر چند
احوط آنستکه تاخیر نشود از زوال زیاده از مقدار اذان و خطبه و آنچه
لوازم آنست از بالا رفتن منبر و پائین آمدن از آن و دعا پیش از
نماز و غیر آن و واجبست آن بر هرکه بالغ و عاقل و مرد و آزاد و حاضر
شرعی و غیر مبتلا بکوری و بیماری و پیری و هر چیز یکه نماز جمعه با آن باعث
عسر و حرج باشد لیکن از ایشان صحیح نیست هرگاه جامع شرایط
صحّت باقی فرایض مثل اسلام و ایمان و غیر آنها نباشند ولیکن در
وجوب نماز بر جماعت مذکوره شرط است یافت شدن پیشنمازیکه
بالغ و مرد باشد و همچنین مؤمن و عادل و قادر بر اتیان نمودن
بخطبه باشد و ولد الزّنا نباشد و همچنین مبتلا بدیوانگی و جذام
و برص نباشد و اعرابی و ختنه نکرده نباشد باحاجت بآن و مقدور
بودن آن و بعضی معتبر دانسته اند آزاد بودن و کور نبودن و مسافر

[۱] مگر در پوشانیدن سر چنانکه گذشت میرزاده

[۲] تا آنکه سایه … [illegible]

نبودن امام را و آن احوطست هرگاه امامی غیر از آن باشد و بشرط
یافت شدن چهار نفر غیر امام که بالغ و عاقل و اثنی عشری باشند و بعضی
علاوه نموده اند که آزاد باشند و مسافر نباشند و آن احوطست و باید
که هر یک دور نباشند زیاده از دو فرسخ که با اجتماع این شرایط نماز
واجب است لیکن کفایت نمیکند نماز جمعه در اینوقت از نماز ظهر مگر تا آنکه
جمع شود امور چند که صحّت نماز جمعه موقوفست بر آن **اوّل** آنکه دو
خطبه خوانده شود **دوّیم** آنکه بجماعت کرده شود **سیّم** آنکه جمعهٔ
دیگر نشود که میان دو جمعه کمتر از یک فرسخ باشد **چهارم** آنکه مانعی از
نماز نمانند تقیّه از برای امام یا عدد انعقاد جمعه یا هر دو نباشد که اگر
باشد نماز او باطلست **پنجم** حاضر بودن امام یا نائب خاص لیکن این
شرطست در وجوب عینی نه در وجوب تخییری و در امثال اینزمان وجوب
نماز جمعه تخییری است و احوط جمع نمودن میان آن و ظهر است باینکه
هر دو را به نیت قربت بعمل بیاورد و واجبست پیش داشتن دو خطبه
بر نماز و واجبست طهارت در حال خواندن دو خطبه از حدث و خبث
در بدن و لباس و همچنین واجبست در لباس و مکان خطبه آنچه واجبست
در لباس و مکان نماز و آن گذشت و همچنین باقی شرایط نماز غیر قبله
و آنچه شرط بودن آن ذکر میشود و از جملهٔ شرایط نیز داخل شدن زوالست
که اگر هر دو خطبه را یا یکی از آن دو یا جزئی از یکی را پیش از ظهر بخواند
باطلست چه عمداً و چه سهواً مگر آنکه ممکن نبوده باشد علم بهم رسانیدن
بوقت و عمل بمظنّه کرده باشد و در بین خطبه ظاهر شود که ظهر نبوده است
صحیح است آنچه خوانده است بنا بر احتمال قوی و واجبست ایستادن

در حال خواندن دو خطبه با قدرت بر آن و واجب و شرطست که امام و
خطیب یکی باشد و همچنین مستقر و راست بایستد و التفات
نکند بالتفات فاحش در حال خواندن بدون ضرورت که اگر
مخالفت بکند نماز امام و نماز هر که از ماموین که مطلع شود بر مخالفت
باطلست و واجبست در هر یك از دو خطبه حمد نمودن بر جناب
احدیّت بلفظ الحمد لله بنا بر احوط و صلوات فرستادن بر
جناب رسالت پناهی بلفظ صلوات بنا بر احوط و احوط علاوه
نمودن شهادت بر رسالت آنجناب است در خطبهٔ اوّل هرچند ظاهر
آنستکه واجب نیست و وعظ و وصیّت نمودن بتقوی و لفظ معیّنی
در آن ضرور نیست و کفایت میکند مثل اتّقوا الله و اطیعوه و واجب است
خواندن سورهٔ کوچکی در خطبهٔ اوّل بلکه در هر دو بنا بر احوط و اگر سورهٔ
بزرك بخواند کفایت نمیکند و واجبست نشستن در میان دو خطبه
نشستن سبکی و بهتر آنستکه بقدر خواندن سورهٔ قل هو الله احد
بنشیند و در خطبهٔ دوّم علاوه بر آنچه کذشت واجبست صلوات
فرستادن بر ائمّهٔ مسلمین صلوات الله علیهم اجمعین و طلب مغفرة
و آمرزش از برای مؤمنین و مؤمنات و حرامست بر امام تکلّم کردن در اثنا
خطبه و همچنین بر ماموین و واجبست بر ایشان کوش دادن بخطبه و بر امام
بلند خواندن بحیثیّتی که عدد انعقاد جمعه بشنوند و حرامست در
روز جمعه بنا بر وجوب عینی نه تخییری بیع و سفر بعد از اذان و پیش از
نماز لیکن بر تقدیر معامله نمودن اظهر صحّت معامله است و کسیکه در
نیابد خطبه و رکعت اوّل را جمعه از آن محسوبست اگر دریابد رکوع رکعت

دوّم امام را یا در رکوع او را دریابد هرچند ذکر را در نیابد و اگر در
نیابد امام را هیچ یك از این دو صورت نیز نماز جمعه از آن محسوب نمیشود
و نماز ظهر و عصر بر آن واجبست و احوط اهتمام نمودن در رسیدن
بتکبیر رکوعست با امام **باب دوّیم** در نماز عید رمضان و عید قربان
و وقت آن ما بین طلوع آفتابست تا بزوال و لیکن مستحب است
تاخیر نمودن آن تا بلند شدن آفتاب و سنّتست زیادتی تاخیر
کردن نماز در عید رمضان از عید قربان بمقدار افطار کردن و
بیرون کردن زکوة فطره و هرگاه وقت نماز کذشت و نکرد قضا
ندارد و آن واجبست و مشروطست بشرایط نماز یومیّه و جمعه بلکه
شرط بودن وجود امام یا نائب خاص در اینجا ظاهر و بی اشکالست و غیر
خواندن دو خطبه که در آن خلافست و اقوی وجوبست و آن دو رکعت است
چنانکه شرایط وجوب حاصل باشد یا نباشد و چه بجماعت کرده شود
و چه بفرادی و کیفیّت آن مثل نماز صبح است لیکن در رکعت اوّل بعد از
حمد و سوره پنج تکبیر میکوید و در رکعت دوّیم چهار تکبیر غیر از تکبیرة
الاحرام و تکبیر رکوع و بعد از هر تکبیری قنوت میخواند که تمام قنوت
میشود پنج در رکعت اوّل و چهار در رکعت دوّیم و اظهر وجوب
قنوتات و تکبیراتست و سنّتست خواندن سورهٔ والشّمس در رکعت
اوّل و غاشیه در رکعت دوّیم چنانچه سنّتست جهر نمودن در قرائت
آن از برای امام و منفرد و بهتر آنستکه در قنوت عیدین دعائیکه
وارد شده است بخصوص خوانده شود و آن باختلاف در اخبار وارد
شده است و هر یك خوبست و اولی اینست اَللّٰهُمَّ اَهْلَ الْكِبْرِيَاءِ

وَالعَظَمَةِ وَاَهلَ الجُودِ وَالجَبَرُوتِ وَاَهلَ العَفوِ وَالرَّحمَةِ وَاَهلَ التَّقویٰ
وَالمَغفِرَةِ اَسئَلُکَ بِحَقِّ هٰذَا الیَومِ الَّذی جَعَلتَهُ لِلمُسلِمِینَ عِیدًا وَلِمُحَمَّدٍ
صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ ذُخرًا وَمَزِیدًا اَن تُصَلِّیَ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَن
تُدخِلَنِی فِی کُلِّ خَیرٍ اَدخَلتَ فِیهِ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ وَاَن تُخرِجَنِی
مِن کُلِّ سُوءٍ اَخرَجتَ مِنهُ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُکَ عَلَیهِ
وَعَلَیهِم اَجمَعِینَ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسئَلُکَ خَیرَ مَا سَئَلَکَ بِهِ عِبَادُکَ
الصَّالِحُونَ وَاَعُوذُ بِکَ مِمَّا استَعَاذَ مِنهُ عِبَادُکَ المُخلِصُونَ ودو
خطبه که در اینجا میباشد مثل جمعه است مکر آنکه سزاوار است که امام
ذکر کند در خطبهٔ عید رمضان آنچه متعلق بزکوة فطر است از شرایط و
قدر و وقت و در عید قربان آنچه متعلق بقربانیست و محل دو خطبه در اینجا
بعد از نماز است و واجب نیست حاضر شدن در حال خطبه و کوش دادن
بآن و با اختلال شرایط مذکوره مثل زمان غیبت امام علیه السلام
واجب نیست نماز بلکه سنتست چه بجماعت و چه بفرادی و معتبر نیست در حال
استحباب بودن یك فرسخ در میان دو نماز هرچند احوط است اعتبار نمودن آن
و واجب نیست این نماز بر کسیکه واجب نیست بر آن جمعه و لیکن مستحب است
مثل مسافر و غلام و امثال ایشان غیر زنان و احوط ترك نمودن ایشان
است مکر پیران از ایشان و هرکاه عید در روز جمعه اتفاق افتد
مخیر است کسیکه حاضر شد بنماز عید در حاضر شدن بنماز جمعه
هرچند منزل آن دور بباشد و احوط ترك ننمودنست خصوصاً بر کسی
که نزدیك باشد و سنتست که تکبیر بکوید در عید رمضان بعد
از چهار نماز که اول آن مغرب شب عید است و آخر آن نماز عید و در عید

قربان بعد از پانزده نماز که اول آن نماز ظهر روز عید است و آخر آن نماز صبح
روز سیزدهم از برای کسیکه در منی باشد و بعد از ده نماز از برای
کسیکه در غیر منی باشد و احوط آنستکه ترك نشود و صورت آن
در عید رمضان اینست اَللهُ اَکبَرُ اَللهُ اَکبَرُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَکبَرُ اَللهُ
اَکبَرُ وَلِلّٰهِ الحَمدُ وَاللهُ اَکبَرُ عَلیٰ مَا هَدَانَا و در عید قربان اولی آنستکه
آنچه ذکر شد بخواند بعلاوه اَللهُ اَکبَرُ عَلیٰ مَا رَزَقَنَا مِن بَهِیمَةِ الاَنعَامِ
وَالحَمدُ لِلّٰهِ عَلیٰ مَا اَبلَانَا **باب سیم** در نماز کسوف و خسوف و زلزله
و باقی آیات واجب میشود نماز بر مرد و زن و خنثی بکرفتن آفتاب
و ماه چه تمام قرص بکیرد و چه بعض آن و بلرزیدن زمین چه بنحوی باشد
که باعث ترس بشود یا نه و بسبب بادهای بسیار تند و سرخی
و تاریکی شدید و رعد و برق غیر متعارف و غیر اینها از امور یکه
ترسانندهٔ اغلب مردم باشد و آن دو رکعتست در هر رکعت پنج رکوع
و دو سجود است که تمام ده رکعت میشود و در هر رکعت از آن واجب است
خواندن تمام حمد اکر در هر یك رکعت یکسوره تمام بخواند بعد از
حمد و همچنین در هر رکعت که سوره را تمام کند و در رکعت اول
و ششم از آنچه سوره را تمام کند چه نکند و مخیر است میان خواندن
حمد و سوره تمام و میان خواندن حمد در رکعت اول و ششم و تفریق
نمودن هر یك از دو سوره را بر ده رکعت بلکه جایز است تبعیض
در پنج رکعت بیك سوره و در پنج رکعت دیکر پنج سوره خواندن
و همچنین جایز است جمع کردن در یکی از پنج رکعت میان خواندن
تمام سوره و خواندن بعض آن و لیکن نهایت احتیاط در آنست

کہ در هر رکعت پنج سوره تمام بخواند یا در هر پنج رکعت یك سوره تمام
نماید و وقت نماز کسوف و خسوف از اوّل گرفتن است تا ظاهر شدن
تمام قرص لیکن احوط آنستکه مؤخّر ندارد از وقت شروع در ظاهر
شدن و نماز زلزله و باقی امور ترسانندهٔ آسمانی تا با آخر عمر اداء آنست
لیکن بعید نیست کہ واجب باشد فوراً و احوط آنستکه تأخیر نشود
از وقتیکہ ممکن است نماز کردن و شرطست در اداء نماز آیات علاوه
بر آنچه شرطست در نماز یومیه مطّلع شدن بر آیت و همچنین شرطست وسعت
داشتن وقت بقدر اداء نماز بر وجه اخفّ و اقلّ در نماز کسوف و خسوف
و در زلزله شرط نیست و واجبست قضای نماز کسوف و خسوف با گرفتن
تمام قرص خواه ترك نموده باشد بعمد یا بسهو و خواه مطّلع شده باشد بر آن یا نشده
باشد و هر گاه تمام قرص نگرفته باشد اگر علم بهم رساند بر آن تا وقت آن بیرون
رود قضاء آن نماز واجب نیست و اگر علم بهم رساند در وقت واجبست
قضاء آن چه ترك بر وجه عمد باشد چه بر وجه سهو و امّا باقی آیات پس
واجبست اگر علم بهم رساند بر آن در حالت آیت بلکه احوط ترك نکردن آنست
مطلقا خصوصاً در زلزله لیکن در قضا بودن آن اشکالست و قول بادا
بودن خالی از قوّه نیست و هر گاه حاصل شود آیتی در وقت نماز یومیه پیش باید
داشت هر یکرا اگر وقت آن تنك است و اگر هر دو تنك باشد پیش بدارد
نماز یومیه را و اگر وقت هر دو وسعت داشته باشد مخیّر است هر کدام را اگر
خواهد مقدّم بدارد و احوط پیش داشتن نماز یومیه است **باب چهارم در نمازی**
که واجب میشود بالتزام و از جمله آنست نذر و شرطست در آن آنچه شرطست در
یومیه مگر وقت بعلاوه آنچه تعیین نماید از زمان یا مکان یا هیئتی که مشروع

احوط[1]
نعل صلوتست
اگرچه مشهور عدم
وجوبست ضرره
شیخ دام
ظلّه

باشد مانند نماز جعفر طیّار و اگر نذر کند که نماز بکند و تقیید نکند بقیدی
از قیود مذکوره واجب میشود در آن مکان معیّن و زمان معیّن و اگر نذر
کند در یك رکعت دو رکوع یا یك سجده آن نذر باطل است و اگر تعیین
رکعت ننماید و باطلاق نذر کند کفایت میکند دو رکعت بی اشکال
و در یك رکعت یا چهار رکعت متّصل خلافست و احوط اکتفا بدو رکعت است و
صحیح است نذر فریضه نافله و لیکن واجب میشود هیئت و عدد و وقت
در نماز آن و قسم و عهد قسم مثل نذر است در احکام مذکوره و از جملهٔ
اسباب التزام استیجار نماز است از برای میّت و آن جایز است و مثل آنست
روزه و زیارت و تلاوت قرآن و از جمله اسباب التزام آنستکه هر گاه
فوت شود پدر و قرار گرفته باشد در ذمّهٔ آن نمازی و ترك نموده باشد
بسبب عذر واجبست بر ولی قضا نماید از او و مراد بولیّ در اینجا پسر بزرك
میّت است باین معنی که بزرگتر از او نباشد پس اگر دختر بزرگتر باشد
واجب نیست بر او قضا و شرط نیست حاضر بودن و بالغ بودن آن
پسر در حین فوت پدر پس اگر در حین فوت طفل باشد یا غایب باشد
و بعد از دو سال خبر شود واجبست بر او قضا و اگر میّت ولی نداشته
باشد یا داشته باشد و از او نماز ترك شده باشد بدون عذر یا بسبب
مسامحه در اخذ مسائل چه مقصّر باشد چه نباشد و نخوان وصیّت
نکرده باشد واجب نیست بر ورثه بعمل آوردن و نه استیجار نمودن از آن
ترکه بلکه مطلق عبادات بدنیه محضه را و اگر وصیّت نماید بیرون کرده
میشود از ثلث مال مگر آنکه ورثه امضا بدارند که بیرون میشود از اصل
ترکه و اگر ولی بمیرد پیش از کردن قضا واجب نیست بر ولی او قضا

احوط[۲]
اگر دو کور داو کسی طلبی قضا کند از مقیم
اوایم هر چه وقت امر است ... از نماز ...
هر وقت یا ... ساو دینار ... شیخ دام ظلّه
هوش

احوط[۳]
بلکه اقوی آنکه واجبست
در ولی قضاء هر نمازی که از
میّت فوت شده باشد
هر چند بی عذر باشد
شیخ دام ظلّه
امضا

نمودن آن و نیز با فی اولیای میّت اول و هرگاه در ذمّهٔ میّت نماز استیجاری
باشد واجب نیست بر پسر بزرگ بعمل آوردن آن و اگر تبرّعاً از برای
میّت شخصی قضا نماید آن نماز ساقط میشود از ولی و جایز است از برای ولی
استیجار نمودن غیر را بجهت نماز خصوصاً هرگاه کردن نماز بر ولی مشکل
باشد **مبحث چهارم** در پارهٔ از مهمّ در نمازهای سنّتی و در آن چند
فصل است **فصل اول** در نوافل مرتّبه است سنّت است بر هر که
بالغ و عاقل و خالی از حیض و نفاس باشد و قادر باشد بر یکی از دو
طهارت اختیاری و اضطراری در هر شبانروزی در حضر سی و چهار
رکعت نماز و اکتفا بحمد تنها در آنها میتوان کرد و توصیف آنها باین نسبت
است که بعد از زوال آفتاب هشت رکعت باید کرد و بعد از نماز ظهر
هشت رکعت و بعد از نماز مغرب چهار رکعت و بعد از نماز عشا دو رکعت
و افضل در غیر این دو رکعت ایستاده بجای آوردن است و در این دو
خلافست و این دو رکعت محسوب بیک رکعت است و اسم آن وتیره است
و سیزده رکعت نافلهٔ شب و صبح است که یازده رکعت آن از شب است
و یازدهم آن یک رکعتیست که نامیده میشود بوتر و دو رکعت بعد از آن نافلهٔ
صبح است و سنّت است در نماز شب در دو رکعت اول از آن در هر رکعتی سی دفعه
خواندن سورهٔ قل هو الله احد و در باقی از آن از سورهای طولانی مثل
انعام و کهف و انبیا و حوامیم هرگاه وقت باشد و سنّت است خواندن
سورهٔ بزرگتر را در رکعت اول و سورهٔ کوچکتر را در رکعت دویّم
و خواندن قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و قل هو الله
احد در شفع و وتر یا قل هو الله را در هر سه رکعت و مناسبت در قنوت

وتر دعا نمودن چهل مؤمن چونکه از اسباب استجابت و دفع مکروه و کثرت رزق است
و امّا آن توظیف در آن بخصوص هر چند جمعی که نموده اند و لیکن این ضعیف مطلع
نشد بر آن امید هست که این عاصی را فراموش نکنند چه در حیوة و چه در
ممات و طفل و خنثی و ممسوح و زن را محسوب از عدد ندارند و در قنوت
وتر هفتاد مرتبه استغفار مؤکّد است و بگوید هذا مقام العائذ بک من
النار هفتم مرتبه و سنّت است در حال استغفار دست چپ را بلند بگیرد و بدست
راست بشمارد و مداومت بر هفتاد استغفار در یکسال نیز سنّت است
چنانچه گفتن صد مرتبه استغفار افضل است از هفتاد و صورت استغفار
اینست استغفر الله و اتوب الیه یا استغفر الله ربی و اتوب الیه یا
استغفر الله لجمیع ظلمی و جرمی و اسرافی فی امری و اتوب الیه و سنّت است
نیز در قنوت مذکور سیصد دفعه العفو گفتن و ترتیب در میان
دعا بر مؤمنین و استغفار و العفو بنهج مذکور بهتر است و در سفر نوافل
روز و نافلهٔ عشا نیز ساقط میشود و نافلهٔ مغرب و نافلهٔ شب و صبح
ساقط نمیشود لیکن سقوط نوافل در وقتی است که قصر در این سفر
واجب معیّن باشد و امّا در سفری که نماز در آن باید تمام کرد یا مخیّر است
در میان قصر و اتمام ساقط نیست و همچنین باقی نوافل غیر مرتّبه از موقّته
و غیر موقّته ساقط نمیشود و اگر دیر بیدار شود در شب و وقت باقی نمانده
باشد بقدر تمام نماز شب اکتفا کند بسه رکعت شفع و وتر و در روز جمعه
سنّت است چه از برای جمعه گذارد و چه غیر آن بیست رکعت نافله بعلاوه نمودن
بر نافلهٔ هر روز بچهار رکعت و افضل پیش داشتن تمام بیست رکعت است
بر زوال و یا بطریق کردن که شش رکعت آن در صبح و شش رکعت از آن در بلند

شدن آفتاب و شش رکعت بعد از آن در حوالی زوال و دو رکعت متصل بزوال بکند و جایز است جمیع را در یک مجلس کردن چه پیش از زوال چه بعد از زوال

فصل دویم در نماز تحیت مسجد سنت است که کسیکه وارد میشود در مسجد دو رکعت نماز بگذارد و در آن بهر سوره که خواهد بلکه هر گاه خواهد سوره نخواند و ظاهر آنست که کفایت بفریضه و نافله مخصوصه میشود از این نماز و کراهت عبور نمودن در مسجد باین نماز رفع میشود

فصل سیم در نماز جعفر طیار و آن سنت مؤکد است و فضیلت آن بسیار است و مستحب است در هر روز بکند اگر تواند و اگر نتواند در هر دو روز یا هر جمعه یا هر ماه یا هر سال و در حدیث صحیح است که آمرزیده میشود از برای تو آنچه در میان دو نماز است از گناه و آن چهار رکعت است بدو سلام و سنت است که در رکعت اول بعد از حمد سورهٔ اذا زلزله بخواند و در رکعت دویم و العادیات و در سیم اذا جاء نصر الله و در چهارم قل هو الله احد و در هر رکعت بعد از قرائت پانزده مرتبه بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و در رکوع ده مرتبه و چون سر از رکوع برمیدارد ده مرتبه و در سجدهٔ اول ده مرتبه و در سر برداشتن ده مرتبه و در سجده دویم ده مرتبه و در سر برداشتن از آن مثل سجده اول و در سه رکعت دیگر مثل این رکعت بکند و احوط ترک ننمودن ذکر رکوع و سجود است بلکه اظهر فرق نبودن میان نماز فریضه و این نماز است در این معنی و اذکار را بعد از ذکر رکوع و سجود بگوید و جایز است او را از نوافل رواتب و قضا انها قرار دهد و جایز است تسبیحات را بعد از فراغ بگوید هر گاه تعجیل داشته باشد و در نماز نتواند بگوید چنانچه هر گاه امر ضروری او را روی

دهد و دو رکعت از آن را کرده باشد جایز است عقب آن کار برود و بعد از آن دو رکعت دیگر را بکند و سنت است در سجدهٔ آخر نماز بگوید یا من لبس العز و الوقار یا من تعطف بالمجد و تکرم به یا من لا ینبغی التسبیح الا له یا من احصی کل شیء علمه یا ذا النعمة و الطول یا ذا المن و الفضل یا ذا القدرة و الکرم اسئلک بمعاقد العز من عرشک و منتهی الرحمة من کتابک و باسمک الاعظم الاعلی و کلماتک التامات ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفعل بی کذا و کذا یا ارحم الراحمین و حاجات خود را بجای کذا و کذا ذکر کند و بعضی ادعیه که سنت است بعد از آن خوانده شود و آن در کتب ادعیه مذکور است و عمل بآنچه در آنها است خوب است

فصل چهارم در نماز لیلة الدفن و آن دو رکعت است در رکعت اول بعد از حمد آیة الکرسی بخواند و در رکعت دویم اولی آن است که بعد از حمد ده مرتبه سورهٔ انا انزلناه بخواند و هر گاه سلام گفت بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و ابعث ثوابها الی قبر فلان و اسم آن شخص را بجای فلان ذکر کند و آنچه متعارفست که چهل نفر کرده باشند نصی ندارد و فتوای احدی را هم این ضعیف مطلع نشده و مع ذلک بدون قصد خصوصیت عیبی ندارد و هر گاه دفن نشود چنانچه متعارفست بعتبات عرش درجات میبرند مناسب نیست که بعد از دفن نماز کرده شود

فصل پنجم در نماز غفیله و آن دو رکعت است در میان نماز مغرب و عشاء بعد از حمد در رکعت اول بخواند و ذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذلک ننجی

المُؤمِنِینَ و در دوم وَعِندَهُ مَفاتِحُ الغَیبِ لَا یَعلَمُها اِلّا هُوَ وَیَعلَمُ ما فِی
البَرِّ وَالبَحرِ وَما تَسقُطُ مِن وَرَقَةٍ اِلّا یَعلَمُها وَلا حَبَّةٍ فِی ظُلُماتِ الاَرضِ
وَلا رَطبٍ وَلا یابِسٍ اِلّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ و دو دست را بلند کند و بکوید
اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِمَفاتِیحِ الغَیبِ الَّتی لا یَعلَمُها اِلّا اَنتَ اَن تُصَلِّیَ
عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَن تَفعَلَ بی کَذا وَکَذا و بجای کذا و کذا حوائج خود را
ذکر نماید و بکوید اَللّهُمَّ اَنتَ وَلِیُّ نِعمَتی وَالقادِرُ عَلی طَلِبَتی تَعلَمُ
حاجَتی فَاَسئَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَیهِ وَعَلَیهِمُ السَّلامُ لَمّا قَضَیتَها
لی و سؤال نماید حاجت خود را و احوط آنستکه دو رکعت از نافلهٔ مغرب را
براین وجه بکند هر چند اظهر جواز آنست علیحده[1] و اکر ترک شد بعضی

جواز آن محل اشکال است منه [1]

کفته اند قضا کند و قول ایشان خوبست **فصل ششم** در نماز اول
ماه مستحب است در روز اول هر ماه دو رکعت نماز در رکعت اول بعد
از حمد سورهٔ قل هو الله احد بخواند سی دفعه و در رکعت دوم بعد از حمد
سی دفعه سورهٔ انّا انزلناه و تصدق کند بانچه براو سهل باشد و در
حدیث است که میخرد باینعمل سلامتی ماه را بتمام و سنّت است بعد از نماز
بخواند بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ وَما مِن دابَّةٍ فِی الاَرضِ اِلّا عَلَی اللهِ رِزقُها
وَیَعلَمُ مُستَقَرَّها وَمُستَودَعَها کُلٌّ فی کِتابٍ مُبِینٍ بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ
وَاِن یَمسَسکَ اللهُ بِضُرٍّ فَلا کاشِفَ لَهُ اِلّا هُوَ وَاِن یُرِدکَ بِخَیرٍ
فَلا رادَّ لِفَضلِهِ یُصِیبُ بِهِ مَن یَشاءُ مِن عِبادِهِ وَهُوَ الغَفُورُ الرَّحِیمُ
بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ سَیَجعَلُ اللهُ بَعدَ عُسرٍ یُسراً ما شاءَ اللهُ لا
قُوَّةَ اِلّا بِاللهِ حَسبُنَا اللهُ وَنِعمَ الوَکِیلُ وَاُفَوِّضُ اَمری اِلَی اللهِ اِنَّ
اللهَ بَصِیرٌ بِالعِبادِ لا اِلهَ اِلّا اَنتَ سُبحانَکَ اِنّی کُنتُ مِنَ الظّالِمِینَ

رَبِّ اِنّی لِما اَنزَلتَ اِلَیَّ مِن خَیرٍ فَقِیرٌ رَبِّ لا تَذَرنی فَرداً وَاَنتَ خَیرُ
الوارِثِینَ و ظاهر آنستکه در تمام روز میتوان کرد این نماز را **مبحث**
پنجم در لواحق نماز و در آن چند بابست **باب اوّل** در
مبطلات نماز جایز نیست قطع نمودن نماز در حال اختیار و جایز است
با ترس بر ضرر و مثل کرفتن غلامیکه فرار نماید و کشتن ماریکه اراده
نماز کذار نماید و باطل میشود نماز بصادر شدن حدثی که باطل
مینماید وضوء یا غسل یا تیمم را هر چند فراموش کرده باشد نماز و هر فعلی
که محو کند صورت نماز را و از این بابست سکوت طویلی که محو کنندهٔ
صورت نماز باشد بلکه احوط ترک فعل کثیر یست که محو نکند صورت نماز
را لیکن اکر آن سهواً واقع شود مبطل نیست چنانچه فعل قلیل با سکوت
قلیل مبطل نیست و باطل میشود نیز نماز بخوردن و آشامیدن اکر
فعل کثیر شود و اکر نشود احوط ترکست و لیکن در بطلان بان اشکال است
و استثناء آشامیدن آب در نماز و تر بتفصیلیکه در ارشاد ذکر
شده است و اکر در دهن قند یا نبات یا مثل آن کذارد تا آنکه آب
شود و فرو رود باطل نمیشود نماز لیکن بطلان نماز بخوردن و آشامیدن
در صورتیکه مبطل است در حال عمد است و در حال فراموشی مبطل
نیست چه بسر حد کثرت برسد چه نرسد امّا اکر بحدّی برسد
که محو کند صورت نماز را باطل میشود نماز چه در عمد چه در
سهو و هم چنین باطل میشود نماز بتکلم کردن در حال عمد
یا ندانستن مسئله بدو حرف و بیشتر چه مهمل چه غیر مهمل
و بیک حرفی که از آن معنی فهمیده شود از کلما تیکه قرآن و دعا و ذکر

اکر در نماز است یا باختیار صادر شده باشد همچنین باطل میشود

نباشد واما اگر تکلم نمود بر وجه نسیان باطل نمیشود بان نماز ولیکن واجب است بران سجدهٔ سهو و حکم انین که ناله کردن باشد و تأوّه که آه کشیدن باشد حکم کلامست هرگاه تولّد حرف از هر یك بشود و هرگاه آه کشیدن از ترس خدا باشد دور نیست جایز بودن آن و هم چنین باطل میشود نماز بخنده کردن بطریق قهقهه عمداً و اگر سهواً باشد یا تبسّم بکند باطل نمیشود و اگر تعجّب کند از چیزی و بی اختیار از او قهقهه صادر شود نماز او باطل میشود و هم چنین باطل میشود نماز بگریه کردن از برای میّت و امور دنیوی مثل تلف شدن مال و اگر از ترس خدا باشد از افضل اعمال در نماز است و همچنین باطل میکند نماز را پشت کردن بقبله بعمد بلکه التفات نمودن بجمیع بدن از قبله هرچند استدبار بعمل نیاید و روی از قبله کردن نیز هرگاه باستدبار برسد[2] و باقی مبطلات گذشت و اگر سلام کند[3] کسی در نماز واجبست فوراً جواب گفتن چه بالغ باشد سلام کننده چه ممیز چه مذکر چه مؤنث و واجبست شنوانیدن جواب را تحقیقاً یا تقدیراً اگر مانعی از رسانیدن باشد مثل آنکه کر باشد سلام کننده یا غوغائی باشد که نشنود سلام کننده جواب را هرگاه بنحو متعارف جواب بگویند و واجبست که جواب در نماز مثل آنچه سلام میکند بوده باشد پس نگوید در جواب سلام علیکم علیکم السلام

باب دویم

در احکام شك و سهو و در آن چهار فصل است

فصل اوّل

در احکام سهو نماز باطل میشود اگر کسی در نماز یکرکعت یا بیشتر زیاد کند خواه عمداً باشد یا سهواً چه بقدر تشهد نه

[2] احوط الحاق التفات فاحش است باستدبار هرچند بان حد نرسد ض ر شیخ دام ظله

[3] اگر بچهار صیغهٔ معروفه باشد میرزاده ۱۲

نشسته باشد یا نشسته باشد و اگر بخاطرش بیاید زیاد کردن یکرکعت پیش از رکوع بنشیند و تشهّد بخواند و سلام[1] بگوید و اگر یکرکعت یا بیشتر ترك کند از نماز سهواً واجبست که تمام کند نماز را هرگاه پیش از بجای آوردن چیزیکه منافی نماز است بوده باشد و هم چنین است هرگاه بخاطرش بیاید بعد از بجای آوردن چیزیکه منافی نماز است ولیکن آن چیز از جمله منافیاتی باشد که کردن آن سهواً مبطل نماز نباشد و اما اگر از جمله منافیاتی باشد که سهواً نیز مبطل نماز باشد مثل حدث نماز باطل است

فصل دویم

در سجود سهو واجبست دو سجدهٔ سهو بر کسیکه در نماز تکلم کرده باشد بر وجه سهو یا بآکمان بهم رسانیدن به بیرون رفتن از نماز یا ترك کرده باشد یکسجده را یا تشهّد را و لو اتا بر کوع رفته باشد یا دو مرا بلکه مطلقا هم چنانکه گذشت یا سلام گفته باشد در غیر موضع سلام از روی فراموشی یا شك کرده باشد در میان چهار و پنج در حال نشستن و واجب نیست در غیر اینها ولیکن احوط آنستکه بجهت هر زیادتی و کمی که مبطل نماز نباشد[2] و از برای خصوص ایستادن بجای نشستن و نشستن بجای ایستادن دو سجدهٔ سهو بجا آورند و اگر در اسباب سجود سهو امام و مأموم هر دو شریك باشند هر دو سجده را بعمل آورند و اگر سبب سجده از امام یا مأموم صادر شده سجده مخصوص اوست و بر دیگری نیست و محل سجدهٔ سهو بعد از سلام و پیش از کلام است و صورت دو سجدهٔ سهو اینست که نیت کند که دو سجده میکنم از برای آنچه بعمل آورده ام از زیادتی و کمی در نماز بران نحو که واقع شده قربةً الی الله و احوط آنستکه نیاد نماید

[1] دو سجده سهو واز برای قیام زیاده و دو سجده دیگر از برای زیادتی ... شیخ اگر شروع باینکه کرده بود اعاده صلوة

بجهت زیادتی سجود سهو احتیاط مستحبی است شیخ دام ظله

[2] این احتیاط ترك نشود شیخ دام ظله مد ظله

قصد وجوب را انچه ذکر شد در مواضعیکه سجده در ان واجبست پس بعد
ازان بسجده رود پس سر بر دارد مثل سجدهٔ نماز و باز بسجده رود و سر بردارد
و تشهد بخواند تشهد خفیفی باینکه شهادتین و صلوات بعمل اورد مثل
انکه بگوید اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ اَللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ و تخفیف تشهد احوط است بلکه دور نیست که
معین است[1] پس سلام بگوید بصیغهٔ اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ یا جمع میان این صیغه
نماید با اَلسَّلَامُ عَلَیْنَا وَعَلٰی عِبَادِ اللّٰهِ الصَّالِحِیْنَ بترتیب مذکور در نماز
یا بعکس و احوط انستکه بجای اورد در اینجا انچه را که در سجدهٔ نماز بجا
میاورد و ترک کند انچه را که در انجا ترک میکرد و تفاوت نگذارد در
میان سجده نماز و این سجده مگر در ذکر سجود پس در اینجا بگوید بِسْمِ اللّٰهِ
وَبِاللّٰهِ وَصَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ یا بگوید بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ اَلسَّلَامُ
عَلَیْکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهٗ[2] یا بگوید بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ اَللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ و واجبست فوراً بجا اورد دو سجده را و اگر تاخیر
کند یا ترک کند نماز او باطل نمیشود و بر تقدیر تاخیر احوط ترک نکردن
انست هرچند فاصله در میان سلام نماز و ان وقت بسیار باشد و اگر
فراموش نماید هر وقت که بخاطرش بیاید بجای اورد و اگر چند سبب از
برای سجدهٔ سهو بهم رسد واجبست از برای هر سببی دو سجده کند و اولی
ترتیب دانست بملاحظهٔ ترتیب اسباب **فصل سیم** در احکام شک
است اگر شخص علم دارد باجزاء نماز از افعال و رکعات اعتبار بر علمست و اگر
علم ندارد و مظنه دارد مظنه کفایت میکند چه در افعال و چه در رکعات
و اگر مظنه مختلف شود اعتبار بر ظن اخیر است و اگر شک کند چه در افعال چه در رکعات

[1] احوط بلکه اقوی تشهد تمام است که در نماز خوانده میشود ضرره شع دام ظله

[2] احوط اضافه و رحمة الله و برکاته است ضرره لکن بقصد قربة شع دام ظله العالی ۱۲

واجبست تحصیل اعتقاد بیکطرف هرچند بمظنه باشد بتفکر نمودن و اهتمام
کردن بان بامکان پس اگر بیکطرف معلوم یا مظنون شود بر ان قرار دهد امر را و اگر شک کند
که ایا ظن است یا شک در حکم شک است و اگر شک قرار بگیرد در چیزی اگر در افعال
باشد بنحویست که در ابواب سابقه گذشت و اگر در رکعات باشد خالی نیست از انکه یا
در نماز سنت است یا در نماز واجب اگر در نماز سنت باشد مخیر است در میان بنا گذاشتن
بر کمتر و بیشتر اگر بنا بر بیشتر گذاشتن در نماز زیادتی هم نرسد مثل انکه اگر شک در میان
یک و دو نماید میخواهد بنا را بر یک گذارد و میخواهد بنا را بر دو گذارد و لیکن
افضل انستکه بنا را بر کمتر گذارد و در صورت شک در نماز سنت سجدهٔ سهو و
نماز احتیاط ندارد و اما اگر شک در عدد رکعات نماز واجب واقع شود پس هر شکی
که در عدد نماز دو رکعتی مثل نماز صبح و ظهر در سفر و کسوف و عیدین واقع شود
مبطل نماز است و همچنین است حکم اگر شک در عدد نماز سه رکعتی باشد یا شک
در میان رکعت اول از چهار رکعتی یا باقی رکعات واقع شود یا انکه نداند
که چند رکعت نماز کرده است یا شک کند در میان شش و زیاده بر ان الی
غیر النهایه و اگر شک کند در رکعتی که در ان میباشد یا ان رکعت اخر
ظهر است یا اول عصر یا شک کند که سیم مغربست یا اول عشا بنا گذارد
بر انکه از ظهر است و اول و از مغربست در دویم و فرق نیست در حکم مذکور
میان انکه شک در نماز حضری باشد یا در نماز سفری و اما شک در میان
دو و غیر دو از سه و چهار اگر در حال قیام یا رکوع یا بعد از رکوع و پیش از سجود
و یا در اثنا سجدهٔ اول یا میان دو سجده یا پیش از ذکر واجب از سجدهٔ
دویم باشد نماز باطل است و همچنین اگر پیش از برداشتن و بعد از
ذکر واجب باشد[2] و اگر شک در حال برداشتن سر از سجدهٔ دویم یا بعد

[1] حکم خالی از اجمال و اشتباه نیست بامر ظله شع ۱۲

[2] احوط احکام بعد از رفع سر از سجده و اعاده نماز است ضرره شع دام ظله

ازان باشد بتفصیل ذکر میشود و اگر شک درمیان دو و پنج و بیشتر باشد نماز
باطلست و احوط اتمام و اعاده است و هم چنین مبطل نماز است شک درمیان
ده و سه و پنج یا دو و شش یا سه و شش و نحو اینها از آنچه مردد میان زاید بر پنج و کمتر
ازان شود و شک در نماز چهار رکعتی نیز مبطلست مگر در هشت صورت
اول شک میان دو و سه بعد از برداشتن سر از سجده دویم در اینصورت بنا را
بر سه بگذارد و نماز را اتمام کند و بعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده
یا دو رکعت نشسته بجای آورد و احوط کردن یک رکعت ایستاده است
و احوط از آن اعاده نماز است نیز بعد از کردن نماز احتیاط **دویم**
شک میان سه و چهار در هر حالتی که باشد در اینصورت بنا را بر چهار گذارد و نماز را
تمام کند و یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته بجای آورد و احوط در اینجا
بجای آوردن دو رکعت نشسته است **سیم** شک میان دو و چهار بعد از
سر برداشتن از سجده اخیره در اینصورت نیز بنا را بر چهار گذارد و بعد از تمام
کردن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجای آورد **چهارم** شک میان
دو و سه و چهار بعد از سر برداشتن از سجده دویم در اینصورت نیز بنا را بر چهار
گذارد و نماز را اتمام کند و بعد از آن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا
آورد و دو رکعت نشسته بعد از سلام و احوط بلکه اظهر پیش داشتن دو رکعت
ایستاده است بر دو رکعت نشسته **پنجم** شک میان چهار و پنج اگر بعد از
سر برداشتن از سجده دویم باشد بنا را بر چهار گذارد و تشهد بخواند
و سلام بگوید و بعد از سلام دو سجده سهو بجای آورد و اگر در حال قیام
باشد قیام را بر هم زند و بنشیند و بنا را بر چهار گذارد و یک رکعت نماز احتیاط
ایستاده یا دو رکعت نشسته بعد از تمام کردن نماز بجای آورد و دو سجده سهو

از برای قیام احتیاطاً بجای آورد و فرق نیست درمیان آنکه شک در حال قیام
باشد یا پیش از استقرار در قیام یا در اثنای قرائت باشد یا پیش از شروع در
قرائت یا بعد از اتمام آن و پیش از رکوع و در جمیع صور و در اینصورت احوط
آنستکه بعد از نماز احتیاط نماز را اعاده کند و اگر در اثنای رکوع باشد یا
بعد از رکوع و پیش از سجود یا در سجده اول یا میان دو سجده یا پیش از سر برداشتن
از سجده دویم و بعد از اتمام ذکر سجود ظاهر صحت نماز و لزوم اتمام آنست
ولیکن بعد از فراغ احتیاط نماید باعاده نمودن نماز و نتواند ترک این احتیاط
نکند **ششم** شک میان سه و پنج در حال قیام باید بنشیند پس شک
مذکور بر میگردد بشک درمیان دو و چهار و حکم آن مذکور شد و دو سجده
سهو احتیاطاً بعمل آورد **هفتم** شک میان سه و چهار و پنج در حال قیام
بنشیند پس حکم آن حکم شک میان دو و سه و چهار خواهد شد و حکم آن
گذشت و دو سجده سهو احتیاطاً بکند **هشتم** شک میان پنج و شش
در حال قیام بنشیند و تشهد بخواند و سلام بگوید و دو سجده سهو بکند
یکی از برای آنکه این شک درمیان چهار و پنج است و گذشت که در آن سجده
سهو هست و یکی دیگر احتیاطاً بجهت زیادتی قیام و در غیر چهار صورت اول و
اول صورت از دو صورت پنجم نماز را اتمام کند و اعاده نماید و اینها همه در وقتیست
که شک در بین نماز باشد و اما اگر شک بعد از نماز باشد اعتبار ندارد و اگر کثیر
الشک باشد شک آن در بین نماز نیز اعتبار ندارد چه شک در عدد رکعات
باشد یا در افعال آنها و چه شک در دو رکعت اول باشد یا در دو رکعت آخر
بلکه بنا را بر کردن آن فعل که شک در آن نموده است گذارد مگر در صورتیکه کردن
آن فعل مبطل نماز باشد پس در آنصورت بنا را بر نکردن آن فعل و صحت نماز گذارد

وهمچنین شك هریك از اما وماموم اعتبا ندارد با ضبط وحفظ دیکری خواه
بروجه علم باشد وخواه بروجه ظن بلکه هریك رجوع نمایند بدیکری وعمل بمقتضای
ان کنند وکیفیت اطلاع هریك از حال دیکری باشاره وقراین وایات مناسب
حال وذکر مثل انکه سبحان الله از برای اعلام بر سه رکعت بخواند پس اکر
امام یا ماموم علم دارد کفایت میکند از برای دیکری وهم چنین اکر مظنه
دارد واشکال در اینصورت وقتی است که از قول انکه مظنه دارد از اما
یا ماموم مظنه از برای دیکری هم نرسد والا متبع خواهد بود مظنه خود
بی اشکال ومثل انست هرکاه امام یا ماموم یقین داشته باشد بر چیزی
ودیکری کمان داشته باشد بر چیز دیکر وکمان ومبدل شود بکمان هم رسانیدن
بر انچه یقین دارد دیکری بران واکر هریك یقین بر چیزی داشته باشد یا
کمان بر چیزی رجوع باعتقاد خود بکند واکر شك نمایند هردو پس اکر
شك هردو متحد باشد لازم است هردو را عمل نمودن بمقتضای ان
بنحویکه کذشت واکر شك ایشان مختلف باشد وممکن باشد رجوع
هریك بضبط دیکری رجوع کند با ومثل انکه یکی شك کند درمیان
دو وسه ودیکری درمیان سه وچهار بنا را بر سه کذارند بجهت انکه اول مطمئن
است که از سه بیشتر نیست ودویم مطمئن است که از سه کمتر نیست پس
معین شد سه واکر شك مختلف باشد ورجوع هیچیك بدیکری ممکن
نباشد مثل انکه یکی شك میان دو وسه ودیکری درمیان چهار وپنج نماید
پس اول اطمینان دارد که از سه بیشتر نیست ودویم اطمینان دارد که از چهار
کمتر نیست ماموم قصد انفراد نماید وهریك عمل نماید بمقتضای شك
خود واکر همه مامومین متفق نباشند ودرمیان ایشان نیز اختلاف باشد

اکر از برای بعضی بقول بعض دیکر مظنه حاصل شود عمل کند بظن خود واکر
مظنه حاصل نشود قول بعض مامومین از برای بعض دیکر حجت نیست هرچند
بسیار باشد وهم چنین از برای اما

فصل چهارم در احکام نماز

احتیاط وان واجب است وکیفیت ان چنانست که نیت کند دو رکعت نماز که تمامی
بجهت احتیاط از انچه احتمال دارد که کم شده باشد از نماز قربة الی الله وشرط
نیست در نیت مذکور تلفظ کردن مثل غیر ان از نیتها وهمچنین شرط نیست
قصد وجوب لکن احوط عدم ترکست پس بعد از نیت تکبیرة الاحرام بکوید مثل
تکبیر نماز پس قرائت سوره حمد کند بدون سوره واخفات نماید دران ورکوع
وسجود بکند وبرخیزد ویکرکعت دیکر بنحو مذکور بکند وتشهد بخواند وسلام
بکوید واکر دو رکعت نشسته باشد بنحویستکه ذکر شد مکر انکه در اینحال
نشسته نماز را بجای اورد مثل نماز نافله نشسته واکر یکرکعت ایستاده باشد
تشهد وسلام را متصل بان نماید وکیفیت یکرکعت بنحویستکه در دو رکعت
ایستاده ذکر شد ودر نماز احتیاط اذان واقامه وقنوت نیست ومعتبر است
دران احکام نماز از شرایط وموانع وواجبست بجا اوردن ان را بعد از
نماز وپیش از واقع شدن منافی نماز واکر ترك نماید نماز احتیاط را ونماز فریضه را
کر شك دران نموده اعاده کند کفایت نخواهد نمود واکر بفهمد پیش از نماز
احتیاط حاجت نبودن بان را انکند نماز احتیاط را ونماز او صحیح است وهمچنین
اکر بعد از فراغ بفهمد حاجت نبودن بان را واکر فهمید کم بودن نماز را پیش از
نماز احتیاط نا تمام را اتمام کند اکر مبطلی که عمداً وسهواً مبطل باشد
بعمل نیاورده باشد هرچند منافی عمدی بعمل اورده باشد واکر چیزی که
مبطل باشد عمداً وسهواً بجای اورد نماز باطلست واکر بفهمد بعد از

کردن نماز احتیاط اگر بودن فریضه را نماز او صحیح است چه نماز احتیاط موافق
باشد با آنچه ترک نموده است در فریضه یا مختلف باشد در عدد و ترک
قیام و اگر بفهمد کم بودن نماز را بعد از تمام کردن نماز احتیاط و لیکن اصل
احتیاط موافق اتفاق نیفتاده باشد مثل آنکه دو رکعت ایستاده و دو
رکعت نشسته کرد و فهمید که یک رکعت کم بوده است احوط اعاده است هر چند
قول بصحت بی وجه نیست و احوط اعاده است در جمیع صور با علم بکم بودن
بعد از نماز[1] احتیاط یا در بین آن و اگر عمل باحتیاط نمود و شک کرد که آیا
موافق بود یا مخالف نماز او صحیح است **باب سیم** در نماز قضا واجب است
قضا بر کسیکه مرتد شود و در حال ارتداد وقت یک فریضه و بیشتر بر
او بگذرد یا کسیکه ترک نماید نماز واجبی را با جمع بودن شرایط آن یا اخلال
بآن نماید بجهت خواب یا فراموشی یا نیافتن آب و خاک از جهت طهارت
یا مست شدن بچیزیکه از جانب خود باشد چه دانسته باشد که آن مسکر است
چه ندانسته باشد مگر نماز جمعه و عید رمضان و قربان چنانچه گذشت
و اما آنچه از نماز واقع شده باشد در ایام مخالفت از حق از کسانیکه از
اهل قبله باشند هر چند محکوم بکفر باشند مثل غالی یا نباشند مثل
سنی و آنچه فوت شده باشد از نماز در حال طفولیت یا دیوانگی یا
بیهوشی یا کفر اصلی یا حیض یا نفاس اگر این امور در تمام وقت باشد واجب
نیست قضا و اگر در تمام وقت نباشد بلکه دریابد مقدار نماز را در وقت
چه در اول و چه در آخر واجبست قضاء آن نیز و اگر مقدار یک رکعت
از آخر وقت را دریابد بدون عذری از اعذار واجبست نماز و اداء
خواهد بود و اگر ترک نمود قضاء آن واجبست و واجبست[2] در قضاء

[1] اگر علم بکم بودن بعد از نماز احتیاط پیدا شود احتیاط باعادهٔ در آن ضعیف است شع دام ظله

[2] قول مشهور و موافق احتیاط همین است شع دام ظله ۱۲

ترتیب

ترتیب بنهجی که فوت شده است در قضا نمازهای یومیه اگر بداند ترتیب را و اگر نداند
واجب نیست ترتیب و لیکن احوط است[1] و واجب نیست[2] پیش بجا آوردن
نماز قضاء را بر اداء بلکه میتواند اداء را پیش بدارد بر قضا و لیکن احوط پیش
داشتن قضا است و تأخیر نمودن اداء تا باخر وقت باینکه مقدار اداء
نماز حاضر از وقت بماند خصوصا هرگاه آنچه در ذمهٔ اوست یک نماز
باشد خصوصا هرگاه نماز روزی باشد که در اوست بلکه مطلق نماز آنروز
چه یک باشد چه بیشتر معتبر در تمام و قصر حال فوتست پس اگر نماز قصر
فوت شود باید قضا نمود بقصر هر چند در حضر باشد و اگر در حضر فوت
شود قضا کند تمام هر چند در سفر مباح یا راجح باشد و اگر کسی در اول
وقت مسافر باشد و در آخر وقت حاضر یا در اول وقت حاضر باشد
و در آخر وقت مسافر اعتبار بحال فوت نماز است پس اگر در آخر وقت مسافر
باشد قضا کند قصر و اگر حاضر باشد قضا کند تمام و اگر کسی را فوت
شود در حضر یک نماز از پنج نماز و نداند کدام است قضا کند یک نماز صبح
و یک نماز مغرب و یک چهار رکعتی که قصد کند بآنکه چهار رکعت نماز میکنم
قضاء آنچه در ذمهٔ من هست قربة الی الله و مخیر است در جهر و اخفات در
چهار رکعتی و اگر در سفر باشد اکتفا نماید بیک نماز مغرب و یک نماز دو رکعتی
بقصد آنچه در ذمهٔ اوست لیکن احوط در اینحال آنستکه چهار نماز دو رکعتی
نماید یا یک سه رکعتی **باب چهارم** در نماز جماعت بدانکه سنت است جماعت
در جمیع نمازهای واجبی یومیه و غیر یومیه و مؤکد است در یومیه و واجب نیست
هیچ نمازی را بجماعت کردن مگر نماز جمعه و عید رمضان و قربان با اجماع
شرایط مگر بر کسیکه حمد و سورهٔ او درست نباشد و مقصر باشد در درست

[1] بنا بر اقوی است میرزا

[2] رجوع بما بعد نمایند میرزا

نمودن

نمودن ان پس اکر ممکن باشد اورا درست نمودن حمد و سوره در وقت هریك
از فرادی بطریق صحیح یا بجماعت کفایت میشود و اکر در وقت ممکن نشود
اورا درست کردن بجهت تنك بودن وقت و مانند ان معین است براو حاضر
شدن در جماعت و اکر ممکن نباشد درست نمودن بهیچ وجه واجب نیست
براو جماعت ولیکن احوط حاضر شدنست و جایز نیست جماعت در
هیچیك از نمازهای سنتی مکر در نماز استسقا و عید مضاو قربان هر کاه
شرایط وجوب جمع نشود و سنت مؤکد است داخل شدن در نماز جماعت سنی
ولیکن حمد و سوره را خود بخواند با خفات و اکر قدرت بهم نرساند بر
سوره خواندن اکتفا نماید بحمد و اکر قدرت بر ان نیز بهم رساند ساقط است
ولیکن احوط اتمام و اعاده است و جهر از ان ساقط است در نماز جهری
و در نماز اخفاتی اکر نتواند بنحویکه در ان معتبر است خواندن بخواند هر چند
مثل حدیث نفس باشد و اکر از قرائت فارغ شود پیش از امام تسبیح
یا تهلیل یا تحمید یا هر چه در ان ثنا و تمجید بر خدا باشد بکوید تا امام
فارغ شود و تقیه بکند در باقی امور و اقل عددی که جماعت بان منعقد
میشود دو نفر است یکی امام و دیکری ماموم چه هر دو مرد باشند چه هر دو
زن چه انکه ماموم زن باشد یا صبی غیر بالغ ولیکن احوط و اولی اکتفا نکردن
بطفلست و شرطست در جماعت بالغ بودن امام و عقل داشتن و سالم بودن
از جذام و برص و حد شرعی بعد از توبه و اعرابی بودن از برای غیر امثال خودشان
و احوط ترکست مطلقا و همچنین شرطست در امام ایمان و طهارت مولد
و عدالت و مذکر بودن اکر در میان ماموین مذکر باشد یا جمیع مذکر باشند
بلکه احوط مذکر بودن امام است هر چند تمام ماموین زن باشند و همچنین

شرطست در امام که نشسته نباشد هر کاه ماموین ایستاده باشند
و همچنین است حکم هر کاه امام نتواند بخواند تمام قرائت واجب را یا
بعض انرا یا بعضی از حروف را بدل ببعضی نماید و ماموم سالم باشد از ان
و همچنین است حکم در امامی که لحن در قرائت مینماید و شرط است
که نبوده باشد در میان امام و ماموم حایلی که منع نماید دیدن امام را مکر انکه
ماموم زن باشد و امام مرد و همچنین شرطست که نبوده باشد ماموم
دور از امام یا از صفی که در پیش روی او میباشد انقدر که انرا دوری
بسیار مینامند بلکه همین قدر که بکویند پشت سر امام ایستاده است
و امام پیش روی او ایستاده است کفایت می کند ولکن احوط دور نبودن
ماموم است از امام بیش از یك کام برداشتن و هر کاه یکنفر فاصله در صف
پیش باشد با قلیلی بیشتر ضرر ندارد چنانچه هر کاه در صف اخیر فاصله
بسیار میان هر یك از اهل ان باشد ضرر ندارد و اما در صفها میان احوط
ترکست چند اظهر انستکه ضرر ندارد مادامیکه دوری زاید بر قدر
معتبر نباشد و همچنین شرطست در جماعت که جای ایستادن امام بلند تر
از جای ایستادن ماموم نباشد بقدر معتد به اکر زمین سراشیب
نباشد و اما اکر سراشیب باشد ضرر ندارد و اما اکر امام پایین تر ماموم
در بلندی باشد ضرر ندارد چه در سراشیب و چه در غیر سراشیب چه کم
و چه زیاد و همچنین شرطست یکی بودن امام و اینکه ماموم قصد اقتداء
نماید و تعیین امام بکند پس اکر قصد نماید امامی را و بعد معلوم شود که ان
امام دیکر بوده است نماز او باطلست چه عادل بداند او را یا نه و اکر اقتدا بامام
حاضر نماید و چنین داند که شخصی است و بعد معلوم شود که شخص دیکر

بوده است احوط نیز اعاده است و همچنین شرط است که ماموم پیش از امام نایستد
جایز است پهلوی یکدیگر ایستادن چه ماموم مرد باشد چه زن چه صغیر باشد چه کبیر و همچنین
شرط است موافق بودن نماز امام با ماموم در هیئت و کیفیت پس جایز نیست اقتدا کردن
در نماز یومیه بنماز میت یا نماز عیدین یا آیات یا اقتدا کردن در نماز عیدین یا میت یا آیات
بنماز یومیه اما موافق بودن در عدد رکعات واجب نیست و همچنین واجب نیست موافق بودن در نوع
صنف پس جایز است اقتدا کردن نافله کذار بفریضه کذار مثل اقتدا نمودن طفل
بالغ و کسیکه نماز کرده باشد بکسیکه نماز نکرده باشد و نافله کذار بنافله کذار مثل آمده
در نماز عیدین با جمع نبودن شرایط و در نماز استسقا و واجبست متابعت کردن ماموم امام را
در افعال باینکه پیش از امام هیچ فعلی بجا نیاورد بلکه احوط موخر بودن ماموم است از امام
در افعال و اما در اقوال پس تکبیرة الاحرام را باید بعد از امام بگوید و در غیر آن واجب نیست
بنا بر مشهور ولیکن احوط متابعت است و اگر امام بعد از تکبیرة الاحرام تکبیر دیگر بگوید
و ماموم به تکبیرة الاحرام اول داخل نماز شده باشد عدول نماید بفرادی و اگر ماموم سر بردارد از
رکوع یا سجود یا برود برکوع یا سجود پیش از امام سهوا یا خطا برگردد و با امام ملحق شود
اگر امام باو نرسد و اگر بمجرد اطلاع امام رسید باو چیزی نیست و نماز او صحیح است و اگر برنگردد
عمدا احوط اعاده نماز است و درک جماعت و فضیلت آن میکند کسیکه امام را پیش
از رکوع درک کند پس تکبیرة الاحرام بگوید آن رکعت از نماز او محسوب کند و همچنین اگر در رکوع
امام را دریابد جماعت و فضیلت آنرا دریافته است بلکه اگر درک نماید امام را در رکوع بعد از آنکه
ذکر را گفته است ادراک نموده است نماز جماعت را و در جمیع صور دو تکبیر بگوید اولا واجب بقصد
تکبیرة الاحرام و دوم را سنت بقصد تکبیر رکوع و اگر بترسد که برکوع نرسد تکبیرة
الاحرام بگوید و تکبیر رکوع را ترک کند و اگر امام را بیابد در رکوع و بترسد که اگر
بصف برسد امام سر از رکوع بردارد در آنجا اینکه هست تکبیرة الاحرام بگوید

و برکوع رود و ملحق شود بصف در حال رکوع یا بعد از رکوع و بهتر آنستکه کام برندارد بلکه
پای خود را بکشد هرچند لازم نیست و جایز است در حال حرکت مشغول ذکر باشد لیکن احوط
آنستکه حرکت نکند در حال ذکر و اگر ماموم در اول نماز حاضر نبود و بعد از داخل شدن امام در نماز
حاضر شد پس در هر رکعت که ملحق بامام شده است آنرا اول نماز قرار دهد و تمام کند باقی را بعد از
آنکه امام سلام بگوید و واجبست قرائت کند ماموم در دو رکعت اول اگر با دو رکعت آخر امام
باشد اگر نتواند حمد و سوره را بخواند اکتفا نماید بحمد و اگر خواندن حمد نیز منافی با متابعت امام
باشد باینکه اگر بخواند حمد را متابعت از میان میرود مثل آنکه رکوع امام را درک نمیکند تمام
نماید آنرا و متابعت نماید امام را لیکن احوط اعاده کردن آن نماز است بعد از اتمام کردن
آن و اگر قرائت را فراموش نماید وقتی متذکر شود که امام در رکوع داخل شده باشد یا داخل
نشده باشد ولیکن خواندن حمد منافی متابعت باشد ساقط است حمد از آن و مشروع بودن
خواندن بعض حمد ثابت نیست و اگر بعد از فراغ از نماز معلوم شود فاسق بودن یا کافر
بودن یا بی طهارت بودن یا نیت نداشتن امام نماز ماموم باطل نیست و همچنین اگر در
بین نماز معلوم شود در اینصورت عدول بفرادی کند و تمام کند نماز خود را

باب پنجم

در قصر و اتمام و واجبست در سفر قصر نمودن در نماز چهار رکعتی بترک نمودن دو رکعت
آخر به هفت شرط اول آنکه سفر بقدر مسافت باشد که اگر کمتر باشد قصر نیست و مسافت
هشت فرسخ است یا راه رفتن یکروز تمام براه رفتن شتر قطار و قوافل بر متعارف در روز
متوسط ولکن مسافت مذکوره میباید در رفتن باشد تنهائی یا در رفتن و برگشتن
در همان روز و اگر در رفتن باشد یا برگشتن در غیر آن روز پیش از ده روز مخیر است
در میان قصر و اتمام و احوط جمع در میان هر دو و ابر پیش داشتن قصر و اما روزه در این قسم
واجب نیست و قضاء آن واجب است ولیکن احوط ترک نکردن اداء است نیز و معتبر است
که از مسافت چیزی کم نباشد که اگر قلیلی کم باشد قصر نمیشود و اگر شک نماید

اینکه سفر بقدر مسافت هست یا نه و بیرون رفتن از شك ممکن نباشد
باید تمام کند دویم آنکه مسافر قصد مسافت داشته باشد پس هرگاه
مقدار مسافت را بی قصد برود مثل آنکه عقب دزدی یا گریخته و مانند آن برود و نداند
که بقدر مسافت خواهد رفت یا آنکه برود در حال دیوانگی بقصد آنچه در اگر باین صورت رفته است
محسوب از مسافت نیست و باعث قصر نمیشود هرچند بسیار طول کشد و در برگشتن قصر
کند اگر مسافت بقدر هشت فرسخ یا بیشتر باشد و همچنین هرگاه بعد از آنکه بقصد رفت
قصد هشت فرسخ[۱] کند باید قصر کند و اگر بعد از آنچه بقصد رفت اراده کمتر از هشت
فرسخ داشته باشد خلاف کرد یا محسوب میشود مقدار برگشتن هرچند مقدار
برگشتن به تنهائی بقدر مسافت نباشد یا محسوب نمیشود و احتیاط خوب است بجمع کردن میان قصر
و اتمام در جمیع غیر حال برگشتن هرگاه بقدر مسافت باشد و فرق نیست در اعتبار
قصد مذکور میان آنکه بالاصاله باشد یا بالتبع مثل غلام و کنیز و زن و مانند
ایشان هرچند بران راضی نباشند بلکه مجبور باشند سیم آنکه قصد مسافت مستمر
بدارد تا منتهی شدن مسافت پس اگر اراده برگشتن نماید پیش از رسیدن بانچه کفا
کند در حصول مسافت یا متردد شود در رفتن باید نماز را تمام کند و اگر بیرون
رود بقصد مسافت و بعد از آن از برای و اتفاق افتد انتظار رفقای راه و رفتن او
او موقوف برفتن ایشان شود هرگاه بقدر چهار فرسخ و بیشتر رفته باشد قصر کند
مگر آنکه اراده ماندن ده روز و بیشتر در آنجا نماید یا متردد بماند تا سی روز
و اگر بقدر چهار فرسخ نرفته باشد تمام کند چهارم آنکه جمع نکند با قصد مسافت عزم
ماندن ده روز را در اثنای مسافت و نه عارض شود او را این اراده در بین راه که اگر
هر یك روی دهد باید تمام کند نماز او و در حکم اراده ماندن است در بین
مسافت بوطن خود رسیدن و مراد بوطن چیزیست که در عرف بگویند وطن است

[۱] یا آنکه قصد چهار فرسخ رفتن کند با عزم برگشتن قبل از تخلل قاطع سفر شع دام ظله ۱۲

[۱] احوط جمع است ض ره ۱۲

هرچند در آن ملك نداشته باشد و مالك خانه و منزل در آن نباشد
و کفایت میکند در صدق وطن بودن بلد محل توطن پدر او و بودن او و قصد رفت
از آن نمودن هرچند بخاطر او هرگز نرسیده باشد بیرون رفتن از آن یا ماندن
در آن و اما مجرد ماندن در بلدی بدون قصد استمرار یا بجهت تحصیل علم
یا تجارت هرچند سالها طول بکشد باعث تمام نمودن نماز در آن نمیشود
هرگاه وارد شود در آن بدون قصد اقامه مانند آن از اسباب اتمام نمودن هرچند
عیال او در آن مدت همراه او باشد **پنجم** آنکه نبوده باشد از کسانیکه خانه
او همراه او باشد مثل آنکه در جمیع اوقات در بیابانها بسر برد از قبیل اعرابی
بری و پاره از ایلات یا آنکه سفر عمل و شغل او باشد چه نامیده شود باسم
خاصی مثل مکاری و ساربان و هیمه کش و قاصد و کشتی بان و تاجر و صاحب
صنعتی که بگردش باشد در تجارت و صنعت خود و امثال آنها و اگر سفر کند
صاحب عمل مذکور در غیر عمل خود مثل آنکه مکاری بزیارت برود یا بحج قصر
کند و همچنین قصر کند هرگاه حرکت بر او در سفر شدید شود بحدیکه از
عادت بیرون رود و احوط تمام نمودن نماز است نیز بعد از قصر و واجب
میشود بر آن تمام کردن در سفر سیم هرگاه قرار داد سفر را عمل خود و در سفر
دویم احوط جمع است میان قصر و اتمام و منقطع میشود حکم مذکور بقصد ماندن
ده روز چه در وطن باشد چه در غیر وطن بلکه بده روز هرچند بدون
نیت باشد هرگاه در وطن باشد و عود بتمام میکند در سفر سیم چنانچه
در سفر اول باید قصر کند و در سفر دویم تمام کند و احوط جمع است
و در حکم قصد ده روز است ده روز بعد از تردد داشتن در حرکت
در مدت سی روز و اگر کسی را شغلی روی دهد که سر سفر نیز در پی

کند بدون قصد انکه سفر را عمل خود کند باعث تمام کردن نماز در سفر نمیشود
وهرگاه ده روز بی قصد در موضعی ماند و نماز را اتمام کرد نظر بندانستن
حکم مسئله باعث برگشتن وجوب قصر نمیشود **ششم** انکه سفر او حرام
نباشد مثل فرار نمودن از جهاد و گریختن غلام ونه غایت آن حرام باشد
مثل سفر از برای ضرر مسلمین و مؤمنین و دزدیدن مال ایشان و اعانت
ظالم در ظلم او و مضر نیست معاصی که در سفر واقع میشود بر سبیل اتفاق
مثل غیبت کردن که باعث تمام کردن نماز نمیشود و همچنین است سفری که منافی
با واجبی از واجبات باشد مثل تحصیل علم واجبی که در سفر میسر نشود که باعث
تمام نمودن نیز نمیشود و در حکم شرط مذکور است صید کردن لهو پس
اگر بسفر برود از برای این مطلب باید نماز را اتمام کند و اگر بجهت قوت عیال
خود باشد قصر کند بلکه هرگاه بجهت تجارت باشد نیز قصر خالی از رجحان
نیست و احوط جمع است میان قصر و اتمام **هفتم** انکه دور شود از دیوار شهر
یا قریه تا انکه پیدا نباشد دیوار یا نشنود اذان شهر یا قریه را و معتبر در صدای
مؤذن و چشم نظر کننده و گوش شنونده و بلد متوسط است چنانچه معتبر است
در هوا خالی بودن از شدت باد و غوغاء و هرگاه ببیند دیوار یا مؤذن یا
شنونده نباشد بنا بر تقدیر و فرض گذارد که بر فرض بودن حال چه نحو بود
و چه نحو نبود و فرقی نیست در این شرط در میان رفتن و برگشتن هر چند احوط
در حال برگشتن جمع میان قصر و اتمام است یا تاخیر کند نماز را تا وارد شود
بمنزل و فرقی نیست در شرط مذکور میان بلد توطن و بلد اقامه و هرگاه سفر
سفر معصیت باشد یا عقب صید لهو رفته باشد یا بدون قصد حرکت
نموده باشد معتبر موضع برگشتن است و واجبست قصر بعد از تحقق شرایط

[1] عبارت صاف نیست واشکال دارد اگر چه مراد مؤلف معلوم و صحیح است بحسب آنچه از کتاب کبیر ایشان معلوم میشود شیخ دام ظله

گذشته و معین است بر عالم بآن شرایط اگر در چهار موضع مکه و مدینه
و مسجد جامع کوفه و حایر سید الشهداء که در آنها مخیر است میان قصر و اتمام و
دویم افضل و اول احوط است و اگر تمام نماید نماز را در محل قصر با علم بآنکه
واجبست قصر فاسد است نماز و واجبست اعاده نماید اگر وقت باقیست
و قضا اگر وقت گذشته است و اگر جاهل بود بواجب بودن قصر و تمام کرد
اعاده و قضا ندارد چه تقصیر کرده باشد در فهمیدن مسئله چه نکرده
باشد و این در وقتیست که جاهل باصل حکم قصر و اتمام باشد و هرگاه جاهل
باصل حکم نباشد و جاهل بمحل آن باشد یا ببعضی احکام قصر یا جاهل باشد
بواجب بودن تمام کردن و قصر کند در محلیکه تمام باید بکند نماز آن باطل است
و اگر فراموش کرده باشد واجب بودن قصر را و تمام کند اعاده کند در وقت اگر
بخاطرش بیاید و قضا ندارد اگر وقت بیرون رفته باشد و اگر قصد ماندن ده
روز در موضعی نماید باید تمام کند چه در صحرا و چه در معموره و چه در بلد و چه
در ده ولیکن اگر برگشت قصد او از ماندن قصر کند مادامیکه یک نماز چهار رکعتی
را تمام نکرده باشد و اگر یک نماز را اتمام کرده باشد تمام کند تا در آنجا هست و شرط
نیست در اقامه بیرون نرفتن از حد ترخص و منافی نیست این معنی اقامه را بالنسبه
بملحقات ولایت از باغات و مزارع و امثال آنها بلکه ظاهر آنست که هرگاه بیرون
رود از محل اقامه بکمتر از مسافت و باقامه نرسانده و نماز را در هر یک از رفتن
و برگشتن و محل اقامه تمام کند اگر اراده اقامه ده روز در محل اقامه بعد از
برگشتن داشته باشد بلکه اگر غافل باشد از حال سفر از محل اقامه
یا انکه متردد باشد در سفر نمودن و ماندن بلکه هر چند اراده ماندن
ده روز نداشته باشد لیکن در غیر صورت اراده اقامه ده روز

[1] اولی افضل مسجد مکه و مدینه است عفی عنه

[2] و آن قصد در این مواطن اربعه از برای غیر مقیم ... و البته ترک احتیاط نشود شیخ دام ظله

[3] اولی انکه در ... بیرون نرفتن از محل ترخص بلکه از ... بلد باشد ... شیخ دام ظله

داشتن بعد از برگشتن احوط علاوه نمودن قصر است بعد از اتمام چنانچه احوط
نیز انستکه پیش از تمام شدن اقامه اینعمل انکند واگر کسی در نظر داشته باشد
که در دهها و مزارع چند مدتی مدیدی بماند مثل چهار ماه و پنجماه و امثال
ان و در هیچیک اراده ماندن ده روز نداشته باشد و در ما بین مجموع
انها بقدر هشت فرسخ نباشد باید تمام نماید و احوط علاوه نمودن
قصر است بران **مقصد سیم** در زکوة مال و بدن و خمس و دران سه مبحث است

مبحث اول در زکوة مال و دران چند بابست **باب اول** در شرایط
زکوة وانچه زکوة بان تعلق میگیرد و دران دو فصلست **فصل اول**
شرطست در وجوب زکوة مال مالک بودن نصاب و بلوغ و عقل و ازادی
و ممکن بودن از تصرف در ان پس واجب نمیشود در مالی که مشترک در میان
دو نفر یا بیشتر باشد و سهم هر یک کمتر از نصاب باشد و اگر شک
کند در بودن ان بمقدار نصاب اظهر و احوط وجوب فحص است و همچنین
واجب نیست بر مجنون و نه بر طفل حتی بر ولی ایشان و قول بوجوب زکوة
در غلات و گاو و گوسفند و شتر طفل و مجنون بلکه در مال التجاره طفل
هرگاه ولی از برای او تجارت نماید ضعیف است لیکن در مال التجاره سنتست
چنانچه در غلات طفل نیز سنتست و اگر شک کند در بلوغ یا عقل
یا عدم ثبوت عقل پیش از ان حکم میشود بعدم ان و همچنین واجب نیست
بر بنده هر چند قائل شویم بمالک شدن ان مطلقا و هرگاه ازاد شد جزء ازان
واجبست بران در انچه در ان سهم تحصیل نموده باشد و همچنین واجب نیست
در انچه مالک متمکن از تصرف نمودن در ان نباشد در تمام سال در انچه
گذشتن سال در ان معتبر است یا در وقت تعلق زکوة در انچه گذشتن سال

دران معتبر نیست و همچنین است حکم در غیر انچه شرطست در ان سال هرگاه
ظهور صلاح در دست غاصب بشود ولیکن احوط عدم ترک است هر وقت
متمکن شود از تصرف در ان اینها در وقتیست که بسهولت نتواند تصرف
نماید هر چند بصرف بعض از مال باشد بشرط انکه انچه باقی میماند بقدر
نصاب باشد بنا بر احوط لیکن واجب نیست در اینصورت هر چند احوط دادن است
و مثل انست هرگاه قادر بر بیع ان باشد نه بر تصرف در عین ان و همچنین
واجب نیست در وقف چه وقف عام و چه وقف خاص و نه در مال مفقود
چه حیوان و چه غیر حیوان و نه در مالی که بقرض داده باشد هرگاه تاخیر از
جانب قرض گیرنده باشد بلکه هرگاه تاخیر از جانب قرض دهنده باشد خواه
قصد ان فرار از زکوة دادن باشد یا نه بلکه محض مساهله باشد و زکوة
قرض بر قرض گیرنده میباشد نه بر قرض دهنده مگر انکه تبرعا بدهد او از
قبل قرض گیرنده و احوط اعتبار اذن اوست و واجب میشود زکوة بر کافر
و صحیح نیست از او و باسلام ساقط میشود از او هر چند عین زکوة موجود
باشد **فصل دویم** در انچه زکوة در ان واجبست و ان نه چیز است
طلا و نقره و گوسفند و شتر و گاو و گندم و جو و مویز و خرما و شرطست
در واجب شدن زکوة در اینها بودن هر یک بمقدار نصاب و نیز شرطست در پنج
اول گذشتن سال و متحقق میشود بدخول ماه دوازدهم و وجوب بران مستقر
نمیشود و متزلزلست بنا بر احتمال قوی و احوط استقرار و عدم تزلزل است
و ماه دوازدهم از سال اول محسوبست نه از سال دویم و اگر در تمام سال
نصاب مستمر نماند واجب نمیشود زکوة و شرطست در اول و دویم انکه مسکوک
بسکه معامله باشد خواه سکه اسلام باشد یا نه قدیم باشد یا جدید

رایج باشد در معامله یا نه خلیط باشد یا صاف باشد و شرط است در سیم
و چهارم و پنجم آنکه در تمام سال چرنده باشد در علف صحرا نه معلوفه
و مدار هر یک بر صدق اسم است عرفا اگر در یکماه یا دو ماه یا سه ماه یا
بیشتر بیرون نرود بصحرا مثل اکثر گوسفندان عراق و خراسان و آذربایجان
از سائمه بودن بیرون میرود و متحقق میشود معلوفه بودن بخوردن چیزیکه
مملوک باشد چه ملک مالک باشد یا غیر مالک چه باذن هر یک باشد
یا نه غیر مالک عوض بخواهد یا نه لیکن این در غیر اولاد انها است اما
در اولاد اعتبار بمادران انهاست پس اگر مادران انها معلوفه باشند حال انها
حال مادران انهاست و اگر سائمه باشند همچنین و مدار در سال
اولاد از حین زائیدن انهاست و شرط است در چهارم و پنجم نیز که
کارکن نباشند هر چند سائمه باشند و فرق در کار کردن نیست
میان زراعت کردن و آب کشی و سواری و آسیا کردن و نه در میان
آنکه مالک انها را بر عمل داشته باشد یا غیر باذن مالک باشد یا نه
و مدار بر صدق عرفا ست در تمام سال که کارکن ننامند انها را و
شرط است در چهار اخیر آنکه مالک انها را پیش از وقت وجوب مالک شده
باشد چه بزراعت یا غرس یا مساقات و چه به بیع یا هبه یا صلح یا مهر یا
نحو ان پس اگر منتقل شود بعد از تعلق وجوب زکوة بر ناقل است و واجب
نمیشود زکوة در غلات مگر بعد از وضع خراج سلطان هر چند بگیرد و بعد
از اخراجات زراعت چه اخراجات پیش از تعلق وجوب باشد چه اخراجات بعد و تخم
و اجرت زمین کندن و نهر و بیدن و اجرت عوامل و مستحفظ زراعت و انچه
موقوف علیه زراعت باشد از ابتداء عمل تا بتصفیهٔ دانه و خشکیدن انگور

اقوی و اهوط در اولاد سائمه تبعیت مادر انهاست و اهوط در اولاد معلوفه هم سائمه است در جریان حکم سائمه بودن انها و اهوط در بسیاری از مسائل اعتبار ... و بنا بر این مدار سال اولاد از حین زائیدن انهاست مع ملاحظه اطلاق عبارت متن بحسب ظاهر و مبدأ سال باختیار مؤلف متناقض است شیخ دام ظله العالی

و رطب از این باب است و احوط عدم اخراج غیر خراج سلطان از اهل خلاف است
و اعتبار میشود نصاب بعد از اخراج جمیع هر چند احوط اعتبار انست پیش
از اخراج جمیع و احوط بعد از ان اعتبار نصاب است بعد از وضع اخراجات
پیش از تعلق وجوب معتبره و وضع اخراجات از اجناس زکوی در حین تعلق
وجوب است نه در حین اخراج زکوة پس هر گاه قیمت اجناس مختلف شود باید
اعتبار بحال اول باشد **باب دوم** در نصاب هر یک از اجناس
زکوی و مقدار یکه باید از هر یک اخراج شود و در ان چند فصل است **فصل**
اول در انچه متعلق بغلات است از گندم و جو و خرما و مویز و نصاب در غلات
منحصر بیکی است و پیش از رسیدن بان هر چند قلیلی باشد چیزی واجب نیست
چنانچه انچه زاید بر نصاب باشد واجب است زکوة در ان هر چند قلیلی باشد
و نصاب پنج وسق است و هر وسقی شصت صاع است و هر صاعی چهار
مد است و هر مدی دو رطل و ربع عراقی و ان صد و سی درهم است و هر
درهمی نصف مثقال شرعی و خمس و نصف مثقال صیرفی و ربع عشر ان است
و مثقال شرعی سه ربع مثقال صیرفی است و مثقال صیرفی یکمثقال و ثلث
شرعیست پس نصاب سیصد صاع شد و هر صاعی هزار و صد و هفتاد
درهم و ان هشتصد و نوزده مثقال شرعیست و ششصد و چهارده مثقال
و ربع صیرفی پس مجموع ان صد و هشتاد و چهار هزار و دویست و هفتاد و پنج
مثقال صیرفی شد و ان بمن شاهی جدید متداول در اصفهان که شانزده
عباسی باشد صد و چهل و سه من و سه چهاریک و پنجاه و بیست و پنج و پنج
نادو دو نار و نیم و پنج مثقالست و مقدار یکه باید اخراج نماید عشر است در
غلات بعد از رسیدن بنصاب اگر در آب خوردن ان زراعت موقوف بر چرخ

اخرج مؤنه حتی مالکم سلاطین شیعه مثل ان از انچه میکیرند بخصوص ماله بغیر خراج احتیاط خالی از اشکال نیست بلی احتیاط در ان نکند نسبت باخراجات متقدمه بر زمان تعلق وجوب شیخ دام ظله

بلکه نسبت باخراجات مطلقا خصوصا متاخره از زمان تعلق وجوب میرزا ده شیخ دام ظله

ومانند آن نباشد مثل زراعتی که باب بارش بعمل میاید یا باب نهری که در آن بنشیند واگر در آب خوردن احتیاج بچرخ ومانند آن باشد مثل زراعتیکه باب چاه عمل میاید یا باب نهریکه باید از چرخ کشید در آن نصف عشر باید داد واگر زراعتی در بعض اوقات آب نهر بخورد ودر بعض اوقات آب چاه ومانند آن پس اگر از هریك مساوی یکدیگر آب خورده باشد سه ربع عشر باید بیرون کنند واگر یکی از آن دو بیشتر باشد تابع آنست ووقت تعلق وجوب زکوة در کندم وجو صدق اسم است ودر خرما ظاهر حصول آنست به بستن دانه ودر مویز غوره شدنست ودر خرما بسر شدنست واگر تاخیر بیندازد کسیکه دادن زکوة را در کندم وجو از پاك شدن ودر انکور ورطب از مویز شدن وخرما شدن بی عذر ضامن است وتاخیر تا بتصفیه دانه وخشك شدن مویز وخرما جایز است بدون ضمان وزکوة تعلق بعین مال زکوی میکیرد هرچند در مال التجارت باشد وجایز نیست تصرف در عین زکوی پیش از ضمان واگر تعلق کرفت زکوة بمالی ومال تلف شد باید بیرون شود زکوة از اصل مال واگر زاید بر اصل ترکه باشد حق زکوة مقدم است بر دین وجایز است بیرون کردن زکوة را از قیمت **فصل دویم** در نصاب طلا ونقره از برای هریك دو نصابست نصاب اول طلا پانزده مثقال صیرفیست ونصاب دویم سه مثقالست ودر نصاب اول باید اخراج شود ربع مثقال صیرفی وثمن آن ودر نصاب دویم عشر مثقال شرعیست ونصاب اول نقره دویست درهم است وآن صد وپنج مثقال صیرفیست نصاب دویم چهل درهم است وآن بیست ویکمثقال صیرفیست وآن معتبر است بعد از نصاب اول تا بهرجا که برسد

وهمچنین است حکم در نصاب دویم طلا واز نصاب اول باید بیرون رود دو مثقال صیرفی ونیم وپنج ثمن آن واز نصاب دویم نیم مثقال صیرفی وربع عشر آن وضابطه کلی از برای اخراج زکوة طلا ونقره آنست که چهل یك اخراج شود بعد از رسیدن بنصاب ولیکن بنا بر این ضابطه بعضی از اوقات قلیلی زیاده داده میشود وما دامیکه مال بنصاب اول هریك از طلا ونقره نرسد یا در میان دو نصاب باشد وآنرا تمام نکرده باشد چیزی در آن نمیباشد ودر حکم طلا ونقره است در نصاب ودر قدر یکه اخراج باید بشود مال تجارت ومنافع مستغلات **فصل سیم** در نصاب شتر از برای آن دوازده نصابست اول تا بیست وپنج هریك پنج شتر است ودر هر نصاب یك کوسفند باید بدهد ونصاب ششم بیست وشش است ودر آن واجب است که شتری داده شود که داخل در سال دویم شده باشد ونصاب هفتم سی وشش است ودر آن واجبست که داده شود شتری که داخل در سال سیم شده باشد ونصاب هشتم چهل وشش است ودر آن واجبست داده شود شتریکه داخل در سال چهارم شده باشد ونصاب نهم شصت ویك است ودر آن باید داده شود شتریکه چهار سال را تمام کرده باشد وداخل در پنج شده باشد ونصاب دهم هفتاد وشش است ودر آن دو شتر باید داده شود که هریك داخل در سال سیم شده باشد ونصاب یازدهم نود ویکست ودر آن دو شتر باید داده شود که هریك داخل در سال چهارم شده باشد ونصاب دوازدهم صد وبیست ویکست پس در هر پنجاه شتر یکشتر باید داده شود ودر هر چهل باید داده شود یکشتر که تمام کرده باشد سال دویم را وداخل

در سال سیم شده باشد وانچه پیش از نصاب اول یا در میان باقی باشد
در آن چیزی نیست وانچه کفته شده که از شتر داده شود باید ماده باشد

فصل چهارم

در نصاب کاو و کوسفند در کاو دو نصاب
است اول سی و دویم چهل و بعد از چهل مخیر است در اختیار کردن
چهل و سی هرکاه اعتبار هر دو ممکن باشد مثل صد و بیست واکر ممکن
نباشد معین است اعتبار انچه فرو کرفتن در آن بیشتر است و در هر
سی یك کاو یکساله بدهد چه نر باشد چه ماده و در هر چهل کاو
یك کاو ماده که داخل در سال سیم شده باشد و در کوسفند
پنج نصاب است اول چهل و در آن یك کوسفند بدهد دویم صد و بیست
و یك است و در آن دو کوسفند بدهد سیم دویست و یکست و
در آن سه کوسفند بدهد چهارم سیصد و یکست و در آن چهار
کوسفند بدهد پنجم چهار صد است و در آن و بیشتر از آن هر صد
کوسفند یك کوسفند بدهد و کوسفندی را که چاق کرده باشد از
برای خوراك و قوچی را که از برای کشیدن بماده نکاه داشته باشند داخل
در نصاب است و کوسفندی را که در مصرف زکوة میدهد اکر بز باشد داخل
در سال سیم شده باشد واکر کوسفند باشد سال را اتمام کرده باشد و
کوسفند و بز بیمار و پیر و عیب دار در زکوة مجزی نیست هر چند سنی
که واجب است منحصر در آن باشد مکر انکه همه چنین باشند

باب سیم

در مصارف زکوة و شروط آن و کیفیت دادن و در آن چند فصل
است

فصل اول

در مستحقین زکوة و ایشان هشت
صنفند اول و دویم فقرا و مساکین و دویرا سوء حالی میباشد از اول

احوط اقتصاد بر کاو نر است شع دام ظله ۱۲

وضابطه که بآن توان زکوة بایشان داد آنستکه مالك مؤنه سال خود
و عیال خود نباشد نه بالفعل و نه بالقوه انمنافع مالی که قرار داد نموده
باشند آنرا سرمایه از برای خود یا نماء مستغلات یا کسب لایق بحال شخص
یا مالی که قرار داده باشد آنرا از برای اخراجات که بآن معیشت خود را
کذارند پس صاحبان مکاسبی که از کسب لایق بحال ایشان قادر بر تحصیل
مؤنه سال باشند از آن بدون عسر و حرج فقیر و مسکین نیستند
واکر اکتساب منافی با واجبی مثل تحصیل اجتهاد و مقدمات آن باشد
فقیر است واکر کسی خانه و کنیز و غلام و حیوان سواری داشته باشد که
حاجت بآن داشته باشد و لایق او باشد منع از کرفتن زکوة نمیکند بلکه
ظاهر آنستکه هر چه محتاج الیه باشد از برای شخص از اسباب و ظروف و
فروش و کتب علمی و غیر آنها منافی فقر نیست و هم چنین اکر شخصی سرمایه
داشته باشد و بآن معامله نماید و نفع آن کفایت او را نکند واکر کفایت
نماید منافی فقر است و هم چنین اکر کسی با صنعتی داشته باشد که کفایت
او را ننماید واکر کسی ادعای فقر بکند و صدق یا کذب آن معلوم باشد
عمل بمقتضای آن نماید واکر حال او مجهول باشد مسموع است قول او
چه قوی باشد چه ضعیف چه ممکن باشد تحصیل علم چه نباشد هر چند
پیش مالی داشته باشد و حال ادعای تلف آن نماید لکن در اخیر بلکه
در قوی بلکه با امکان مطلقا احوط استعلام است از حال او و بتحصیل
ظن غالب و احوط از آن در قوی و در ادعای تلف استعلام بر بینه است و احوط
از آن در اخیر علاوه نمودن قسم است سیم کسانیکه تعیین شده اند از جانب امام
یا مجتهد از برای کرفتن زکوة از مردم و جمع و ضبط و محاسبه و کتابه و حمل نمودن

و نحوان هرچند غنی باشد **چهارم** جماعتی از کفار که تالیف کرده شود قلوب ایشان از برای جهاد و ظاهر بقاء این سهم است در حضور امام و در عصر غیبت محل خلافست **پنجم** غلامیکه در نزد آقای خود در تحت شدّت و مشقّت و آزار باشد او را از مال زکوٰة میتوان خرید و آزاد نمود بلکه مطلقا میتوان خرید و آزاد کرد اگر یافت نشوند سایر اصناف مستحقّین زکوٰة و هم چنین در استخلاص بنده که مکاتب شده باشد و از دادن تمام وجه مکاتبه یا بعض آن عاجز باشد آن وجه را از مال زکوٰة میتوان داد و وقت نیّت در این قسم مقارن دادن ثمن است نه وقت خواندن صیغهٔ عتق و معتبر است استدامهٔ نیّت تا بحصول عتق و عتق بدون صیغه واقع نمیشود **ششم** کسانیکه قرض داشته باشند و عاجز از دادن آن باشند هرچند وجه آن برای مؤنهٔ سال داشته باشند که اگر آن را صرف نمایند عاجز از قوت سال شوند و احوط تقدیم دین است و دادن بعد از آن بایشان از سهم فقراء هرچند اقرب آنستکه پیش از اداء دین از سهم فقراء نیز بایشان میتوان داد بشرط آنکه آن وجه را در معصیت صرف نکرده باشند **هفتم** مطلق خیراتست مثل پل ساختن و مسجد بنا نمودن و مدرسه ساختن از برای مشغول شدن طلبهٔ علوم دینیه و تعمیر کردن هر یک از آنها و اعانت نمودن از حجّاج و زوّار بشرط عاجز بودن از آن هرچند فقیر نباشند و غنی باشند در غیر آن جهة **هشتم** اشخاصی که غنی باشند در ولایت خود و بغربت افتاده باشند زکوٰة بایشان میتوان داد بشرط آنکه سفر ایشان معصیت نباشد و شخصی نباشد که از او قرض بگیرند و قدرت نداشته باشند که چیزی که در ولایت داشته باشند بفروشند **فصل دویم** شرطست

در جمیع اصناف مگر صنف چهارم مطلقا و صنف هفتم فی الجمله که اثنی عشری باشند مطلقا هرچند بر تقدیر عدم وجود ایشان مستضعف از اهل خلاف و غیر ایشان یافت شود بلکه احوط آنستکه عادل باشند هرچند بعید نیست عدم اعتبار آن و این در غیر صنف سیم است و امّا در ایشان عدالت معتبر است چنانچه شرط نبودن عدالت در صنف چهارم بر تقدیر شرط بودن عدالت در زکوٰة گیرنده نیز بی اشکالست و اطفال شیعه را زکوٰة میتوان داد هرچند پدران ایشان زنده و فاسق باشند و نیز شرطست در زکوٰة گیرنده آنکه هاشمی نباشند مگر آنکه زکوٰة دهنده هاشمی باشد یا آنکه خمس کفایت ایشان نکند و بر این تقدیر جایز است گرفتن بقدر کفاف و لکن احوط اجتناب از فوق قدر ضرورة است و نیز شرطست آنکه واجب النفقهٔ دهندهٔ زکوٰة نباشد مثل پدر و مادر و اولاد و زن دائمی و کنیز و غلام و جایز است که زن زکوٰة خود را بشوهر خود بدهد و شوهر بمصرف او برساند **فصل سیم** بدانکه متوجّه بیرون کردن زکوٰة میشود مالک یا وکیل یا وصیّ او یا امام یا عامل چه از قبل امام باشد چه از قبل مجتهد عادل بلکه سنّتست بردن در نزد امام چنانچه سنّتست بردن در نزد مجتهد عادل در عصر غیبت خصوصا در اموال ظاهره مثل غلّات و انعام ثلاثه و شرطست در زکوٰة نیّت قربة مثل سایر عبادات و آن داعی است نه اخطار و معتبر است مقارنت باین معنی که سابق بر عمل نباشد هرچند بفاصلهٔ کمی باشد پس اگر در حین عمل غافل باشد که نداند که چه میکند کفایت نمیکند و اگر تاخیر نماید مادامیکه عین باقی باشد یا قصد منافی داشته باشد مثل ربا و قبل از تلف عین نیّت نماید کفایت میکند بلکه

باعلم گیرنده به بودن وجه از مال زکوة بعد از تلف نیز کفایت میکند از باب احتساب دین پس اگر امر کند احدی را در محضر خود که بده بفلان فلان مقدار را کند و در نظر از بابت زکوة باشد کفایت میکند در صورتیکه واسطه آلت باشد نه از باب توکیل چنانچه ذکر شد و نحو آن از آنچه خود مطلع از عمل باشد کفایت میکند در آن مطلق صدور فعل هر چند بواسطه طفل غیر ممیز و عادم الشعور و مجنون بلکه حیوان باشد مادامیکه غفلت و نسیان و رجوع از داعی از برای مالک رو ندهد و اینها در حکم مباشرت مالک است اعم از او کفایت میکند بر این تقدیر نیت مالک و حاجت به نیت واسطه نیست چه حاضر باشد مالک در حال دادن یا نه و اگر حاضر نباشد مالک و مستحضر نیز نباشد احوط آنست که مالک در حین دادن بوکیل نیت کند و وکیل در حین دادن بارباب زکوة و او قصد کند که میدهم این زکوة را به نیابت از موکل خود قربة الی الله و واجب نیست قصد تعیین جنس زکوی و نه تعیین نوع مثل زکوة فطره و نه وجوب در واجب و نه سنت در سنت مگر در وقتیکه تمیز مکلف بتوقف بر آن داشته باشد و واجب نیست قسمت نمودن زکوة میان اصناف مذکوره بلکه بیکنفر از صنفی بدهد مجزیست و واجبست در زکوة نقدین بلکه غیر آن بنا بر احوط بیک نفر کمتر از آنچه از نصاب اول از طلا و نقره باید بیرون رود ندهند و آن سه ثمن مثقال صیرفیست در طلا و دو مثقال و نیم و یکثمن مثقالست در نقره چنانکه گذشت و اگر مقداری که باید اخراج شود کمتر از مقدار مذکور باشد یا آنکه اخراج نماید مقدار مذکور یا بیشتر را و باقی مانده کمتر از مقدار مذکور باشد مراعات آن واجب نیست لیکن احوط در صورت دوم مراعات است

باینکه باقی نگذارد کمتر را و از برای طرف علی التحدید یکنفر باشد و افضل آنست که زکوة را در بلد مال صرف نمایند بلکه احوط عدم نقل است مگر در صورتیکه در آن بلد مستحق نباشد و بر این تقدیر جایز است بلکه واجب میشود نقل ببلدی که در آن مستحق باشد اگر میسر نباشد در آن بلد رسانیدن بمصارف آن و اگر نقل ببلد دیگر خواهند نمایند با ضمان جایز است و اگر نقل نمود و در آنجا باهل استحقاق رسانید مجزیست هر چند نقل را حرام بدانیم و اگر در راه تلف شود بر تقدیر وجود مستحق در بلد ضامن است و جایز نیست تاخیر در رسانیدن بارباب آن از وقت وجوب آن مگر در حال عذر مثل انتظار مستحق یا غایب بودن مال یا عدم تمکن از تصرف در آن هر چند غایب نباشد یا خوف ضرر یا غیر آن و اگر تاخیر کند در رسانیدن با وجود مستحق ضامن است و اجرت کیال و وزان آن زکوة با مالکست

مبحث دویم

در زکوة فطره است و در آن دو بابست

باب اول

در مکلفین بآن و شرایط تعلق آن و در آن دو فصل است

فصل اول

واجبست زکوة فطره بشرط بلوغ و عقل و عدم اغماء و آزاد بودن و غنی بودن و اخیر شرط وجوب است نه صحت بخلاف غیر آن از سایر شروط که شرط وجوب و صحت است چنانچه اسلام شرط صحت آنست نه وجوب و غنی بودن متحقق میشود بمالک بودن اخراجات سال خود و عیال خود هر چند بالفعل مالک نباشد باینکه صنعتی داشته باشد که بتدریج اخراجات سال از آن بعمل آید و معتبر نیست مالک بودن مقدار زکوة فطره زیاده بر اخراجات سال هر چند احوط عدم اعتبار است و احوط از آن آنست که هرگاه مقدار زکوة را مالک باشد

زیاده از قوت یکشبانه روز خود ترك نکند هر چند اقوی استحباب
آنست و همچنین هرگاه قادر بر مقدار زکوة زیاده از یکنفر نباشد و
در صورتیکه یکنفر زکوة بیشتر نداشته باشد باین نحو کند که از برای خود
بدهد اول ببعض از عیال خود و هر یك از ایشان بدیگری و اخیر از همه
میتواند بیکی از ایشان بدهد یا بغیر ایشان و آن سنت است و این در وقتیست
که از عیال او تمام مکلف باشند و هرگاه کافر اسلام اختیار کند در شب عید
زکوة از او ساقط است و هرگاه پیش از دخول شب عید باشد واجبست دادن
و همچنین است حکم طفل هرگاه بالغ شود یا دیوانه بحال بیاید یا فقیر غنی شود
یا مملوکی را مالك شود یا مولودی از برای او متولد شود و معتبر است در آن
نیت و کفایت میکند در آن قربت و تعیین که معین نباشد و علاوه نمودن
وجوب احوطست **فصل دویم** واجبست دادن زکوة از برای خود
و هر که عیال او باشد باختیار او نه باکراه چه واجب النفقه او باشد یا نباشد
بالغ باشد یا غیر بالغ بنده باشد یا آزاد مسلمان باشد یا کافر و همچنین
مهمان او کفایت میکند حصول آن در آخر جزئی از ماه رمضان بحیثیتی که
هلال شوال ظاهر شود و صدق اسم مهمان بر او بکند عرفا هر چند هنوز
غذای او را نخورده باشد و احتیاط[1] آنستکه مهمان نیز بدهد مگر در صورتیکه
قصد عیلوله حاصل شود که احتیاط ندارد و لزوم زکوة مهمان وقتیست که
بر سبیل غصب داخل بر صاحب خانه نشود و الا واجب نیست بر صاحب خانه زکوة
او بلکه بر خودش واجبست و اگر مهمان کننده فقیر باشد و قدرت بر دادن زکوة
مهمان نداشته باشد هر چند بقرض کردن و مثل آن باشد واجبست بر مهمان
که زکوة خود را بدهد اگر غنی باشد چنانچه اگر تواند مهمان کننده بقرض

[1] این احتیاط ترك نشود میرزاده شیخ دام ظله ۱۲

و مثل آن داد و بدهد ساقط میشود از مهمان بلکه هرگاه نداد نیز ظاهر
سقوط وجوب[1] است از آن و اگر کسی مالك بنده شود یا فرزندی از برای او متولد
شود قبل از غروب آفتاب از روز آخر شهر رمضان هر چند بقدر کمی باشد
واجبست بر آن زکوة ایشان و اگر بعد از غروب باشد هر چند بقدر کمی و
پیش از نماز عید سنتست دادن زکوة از او و اگر بعد از گذشتن نماز عید است
ساقط است زکوة و هر کسیکه زکوة فطره او بر دیگری واجبست زکوة از ذمه
او ساقط است هر چند غنی باشد و لکن احوط در مهمان غنی آنستکه خود نیز
بدهد چنانکه گذشت و زنی که چیزدار باشد و شوهر او فقیر باشد
و خرج زن را بنفقه متوجه باشد احوط[2] آنستکه زن زکوة خود را بدهد
هر چند سقوط از هر دو قویست مگر در صورتیکه شوهر نتواند زکوة
او را داد هر چند بقرض و مثل آن باشد که بر این تقدیر واجبست بر زن
زکوة خود را بدهد چنانچه اگر خرج او با خودش باشد واجبست زکوة خود را
بدهد و اگر خرج او با غیر شوهر باشد زکوة او با منفق است و همچنین است
حکم غیر زن از آنها که واجب النفقه شخصی میباشند از قبیل پسر و پدر هرگاه
خرج آنها با خود ایشان باشد یا عیال غیر آن کسی باشند که نفقه ایشان
بر آن واجبست و اما غلام هرگاه عیال مولی نباشد و نه عیال غیر مولی
احوط لزوم اخراجست بر مولی هر چند در وجوب[3] اشکالست و اگر عیال
دیگری باشد بر او واجب است و فرق نیست در تعلق وجوب
زکوة عیال میان غایب بودن از ایشان و حاضر بودن در نزد
ایشان **باب دویم** در جنس زکوة فطره و قدر آن و وقت بیرون
کردن و مصرف آن و در آن دو فصلست **فصل اول** جنس

[1] مهمان اگر غنی باشد و مهمان فقیر بلکه احوط آنستکه اگر صاحب خانه غنی باشد عصیانا فطره مهمان را بدهد مهمان خود اگر غنی باشد نیز بدهد فطره خود را میرزاده شیخ دام ظله

[2] این احتیاط ترك نشود میرزاده شیخ دام ظله

[3] احتیاط ترك نشود میرزاده شیخ دام ظله

ان منحصر است در قوت غالب انسان از گندم و جو و خرما و مویز و کشک و شیر و عدس
و نخود و غیر ان و افضل بیرون کردن زکوة است از خرما و مویز و قوت غالب بلد
و بعضی فضیلتر از بعضی اند و همین ترتیب و مراعات ان خوبست و اگر از برای
فقیر چیزی از این اجناس انفع باشد سنتست اختیار ان و اگر زکوة را از جنسی داد
و بعد از ان معلوم شد نقصان ان واجبست تمام کردن انرا از همان جنس و
کفایت میکند قیمت دادن بلکه ارجح است اگر انفع باشد از برای فقیر چه
فاقد قوت غالب باشد زکوة دهنده چه نباشد و اولی انستکه قیمت را
از نقره بدهند هر چند فرق در میان طلا و نقره بلکه پول سیاه نیز نیست
و معتبر در قیمت وقت بیرون کردنست نه وقت واجب شدن و در بلد
دادن زکوة است نه ولایتی که وطن اوست و جایز است از برای کسیکه
باید از چند نفر زکوة بدهد هر یکرا از جنسی بدهد و در قیمت رجوع
بنرخ بازار است و قدریکه باید داده شود از برای هر نفری یکصاع است[1]
از جمیع اجناس و مقدار صاع ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال
صیرفیست و ان نیم من بوزن شاه جدید الا بیست و پنج مثقال صیرفی
و سه ربع انست **فصل دویم** واجب میشود زکوة فطره بغروب
کردن افتاب در روز اخر ماه رمضان و اولی جدا کردن زکوة است در شب
و افضل و احوط پرداختن زکوة است تا پیش از نماز عید جایز نیست پس
انداختن از نماز عید چه اول وقت نماز کند چه اخر وقت و ان اخر وقت زکوة
فطره است و اگر پس انداخت بدون جدا نمودن احوط انستکه بدهد بقصد
قربت و قصد نماید که اگر وقت باقیست ادا و اگر نه قضا و اگر نه تصدق باشد
و اگر تعیین مقدار زکوة کسی نماید باینکه جدا کند انرا از مال خود واجب

[1] احوط اقتصار است بر غلات اربع مد ظله

رسانیدن چه وقت زکوة بگذرد و چه نگذرد و اگر ممکن نباشد رسانیدن
بفقیر بسبب عذری یا منتظر فقیر باشد تاخیر ضرر ندارد و جایز است جدا
کردن زکوة را چه مستحق یافت شود چه نشود و مصرف زکوة فطره مصرف
زکوة مالست و اولی انستکه ازاد در غیر مصرف فقراء صرف ننمایند و جایز
نیست که بهر فقیری کمتر از زکوة یکنفر بدهند مگر در صورتیکه جمع شوند
فقراء این قدر که نفری یکسر فطره نرسد که جایز است کمتر دادن و جایز
است که بیکنفر انقدر بدهند که غنی شود و اولی انستکه اگر کسی اقارب
فقیر داشته باشد بایشان بدهد و همسایه را مقدم بدارد بر غیر اقارب
و اهل علم و فضل را بعد از ایشان بر غیر ایشان مقدم بدارد و در جواز دادن
انرا باولاد مؤمنین و شرط بودن عدالت در غیر ایشان و هاشمی نبودن گیرنده
مگر انکه دهنده هاشمی باشد[2] و واجب النفقه نبودن و نقل نمودن از
بلدی ببلدی دیگر همچنین است که در زکوة مال گذشت و لیکن در اینجا صرف
کردن ان در بلد تاکید در ان بیشتر است و اولی انستکه در عصر حاضر نمودن
امام علیه السلام نیز نزد فقیه جامع الشرایط فتوی که مامون باشد ببرند هر چند
اگر خود بارباب زکوة رساند مجزیست **مبحث سیم** در خمس است
و در ان دو بابست **باب اول** در انچه خمس بان تعلق میگیرد و در
شرایط ان و در ان دو فصل است **فصل اول** بدانکه چیزهائیکه
خمس در انها واجب است هفت چیز است اول مالیست که از کفار
حربی در جهاد بدست ارند خواه عسکر جمع نموده باشد یا نه از جمله
منقولات باشد یا نه اینها در وقتی است که جنگ باذن امام باشد
و اگر چنین نباشد و در حال غیبت باشد یا از برای مجرد غارت

[3] علی الاحوط مد ظله

[2] اگر دهنده هاشمی است ... لکن عیال او غیر هاشمی ... باشد نیز ... مد ظله العالی

نیز مثل سابق است واکر ممکن باشد اذن از امام مثل حال حضور ما
وجنك از برای دعوت باسلام ظاهر انستکه مال مخصوص امام است وهمچنین
در اموال کفار حربی کربدزدی یا حیله از تصرف ایشان بیرون بیاورند
واجبست بیرون کردن خمس ان وتتمه ان درحکم منافع مکاسب است
دویم معادن حتی نمك وکوکرد احوط دادن خمس است از کل سرخ وکل
سرشور وسنك اسیا واهك وکچ هرچند اظهر عدم جریان حکم معدنست
بر انها لیکن از باب منافع مکاسب خمس بانها تعلق میکیرد سیم مالیکه
در زیر زمین کرده باشند بجهة ذخیره خواه نقد باشد یا غیر نقد
نه بجهة مجرد محافظت خواه در بلاد کفار حربی باشد یا نه چه اثر اسلام
بر ان باشد یا نه وچه در زمین موات باشد یا عامره وخواه در بلاد
اهل اسلام لیکن در اینصورت خالی نیست از اینکه یا یافت شده
است در زمین موات یا در خرابه که مالك ندارد یا در زمینی که مالك دارد
وبر غیر تقدیر اخیر لازمست خمس وباقی مال یابنده است چه اثر اسلام
بر او باشد یا نباشد واما در صورت اخیر پس اکر مالك زمین غیر
یابنده باشد پس اکر علم دارد براینکه کسانیکه مالك ان زمین بوده
اند احدی از ایشان مالك ان نبوده اند مالك میشود چهار خمس
انرا ویك خمس از ارباب خمس است واکر علم ندارد بحال صاحبان ایدی
سابقه رجوع نماید بنزدیکتر از مالکین زمین پس اکر ادعای ملکیت
نماید باو بدهد بدون مطالبه بینه واماره چه متعدد باشد مدعی
یا واحد واکر انکار نماید بمالك سابق رجوع نماید اکر ادعای ملکیت نماید
حکم ان نیز حکم سابقست وهمچنین است حکم در سایر مالکین چهارم

در حکم این دو صورت تامل است ض ره

علی الاحوط ض ره شع دام ظله

بلکه اعم است از زیر زمین یا جوف درخت یا دیوار و امثال ان چه بقصد ذخیره یا قصد محافظت یا غیر انها شع دام ظله

چیزهائیکه از دریا بفرو رفتن بیرون بیاورند مثل مرجان ومروارید
واما انچه بدون فرو رفتن بیرون بیاورند داخل در منافع مکاسب است او عنبر اکر
بفرو رفتن در اب تحصیل شود حکم ان حکم سایر چیزهائیست که بفرو رفتن
تحصیل میشود واکر از روی اب کرفته شود خمس در ان واجبست
بدون اعتبار نصاب پنجم منافع تجارت وزراعت وصناعت وجمیع
انواع اکتساب زیادتی انچه تدارك نموده از برای سال از خوراکی وغیر
ان وزیادتی منافع زراعت وکسب هرچند کم باشد مثل صید کردن وهیمه
وهیمه پوش کندن یا اوردن وفروختن وسقائی کردن واجیر شدن حتی
بعبادت وتعلیم اطفال وعلف چیدن از صحرا وکزنکبین وعسل کوهی
جمع نمودن وعلکی وقاصکی نمودن وجعاله وعلکی کرفتن اما مثل
میراث وهبه وهدیه ومهر وعوض خلع وخمس وزکوة وصدقه مندوبه
وچیزهائیکه بجستن یا بوصیت منتقل شود بشخص ونماء وقف وصیدی که بپای
خود بیاید در خانه وبی زحمت بدست اید در هیچ یك خمس نیست ولیکن
واجبست در نماء اینها ودر نماء مالی که خمس ان داده باشد وهمچنین در
محض زیادتی قیمت بازار بلکه زیادتی در عین بلکه در ربح نیز اکر حاصل
شود بدون قصد اکتساب مثل انکه املاکی را خرید ومقصود او زراعت بود
نه فروش انها یا اصلا منفعت در انها در نظر نداشت وبهم رسید یا
مالی بارث بکسی منتقل شد وبدون اطلاع او زیادتی بهم رساند
یا منفعتی بر ان مترتب شد خمس واجب نیست وهرکاه جنسی از اجناس
زکویه را خمس کرفت وبقدر نصاب بود وسال بر انها کذشت واجب
میشود بر او زکوة ششم زمین زراعت اکر ذمی انرا از مسلمان بخرد واکر

هبه یا مثل آن غاید خمس ندارد و خمس تعلق بعین میگیرد و تسلط اخذ قیمت از ذمی نیست و نه اجبار بر منفعت دادن و فرق در این معنی در سایر اقسام خمس نیز نیست بلی ظاهر اینست که مالک میتواند اخراج قیمت در جمیع نماید خصوصا هرگاه متعلق خمس غیر نقدین و نحو آن باشد و اخراج قیمت از نقدین و مثل آن یا بعض از آنها بشود هفتم مال حلالیست که مخلوط بمال حرامی شده باشد

فصل دویم شرطست در قسم اول اینکه مال غصبی نباشد از مسلمانی یا از معاهدی و در دویم بیرون کردن آنچه خرج شده باشد از برای تحصیل معدن مثل خرج کندن و گداختن و امثال اینها و اگر چیزی از معادن را تحصیل نمود و قصد اکتساب بآن نداشت و قیمت آن زیاد شد در آن زیادتی خمس نیست و در سیم بیرون نمودن آنچه خرج کرده باشد در بیرون آوردن آن و رسیدن بمقدار نصاب و آن نصاب نقدین است در نقدین و در غیر نقدین مخیر است در اعتبار نصاب هر یک از نقدین و هر چه بعد از نصاب باشد در آن واجبست خمس و در چهارم نیز نصاب و وضع مؤنه شرطست و نصاب آن سه ربع مثقال صیرفیست و فرو رفتن در آب هر چند بدون آن نیز خمس تعلق میگیرد لیکن آن داخل در منافع مکاسبست و در پنجم آنکه از خرج سال خود و عیال خود زیاد آمده باشد و در خرج معتبر است میانه روی بحسب حال شخص پس اگر زیادتی نماید محسوب بر او میشود و اگر تنگ بگیرد بر خود زیادتی وضع میشود هر چند احوط عدم وضع است و داخل میشود در اخراجات سال قیمت کنیز و غلام و حیوان سواری و ظروف و کتب و لباس و مسکن و رختخواب آنچه حاجت بآن شخص داشته باشد و معتبر است در جمیع اینکه لایق بحال شخص باشد و در آخر

[1] وشرط است آنکه بقیمه نصاب اول طلا برسد شع دام ظله

[2] عدم تخییر در صورت تفاوت قوی است پس اگر خمس بقیمه نصاب نقره برسد ملاحظه نصاب طلا نشود و خمس را باید بدهد شع دام ظله

[3] این احتیاط ترک نشود سبزواری شع دام ظله

سال بناید خمس آنها و امثال آنها را داد و از جمله اخراجات است صدقات و خیرات و هدایا و اخراجات نکاح و ضیافت و اسفار طاعات از زیارات و حج مستحب و در آنها میانه روی و لیاقت بحال شخص شرط نیست مگر در اخراجات سفر و از آنجمله است آنچه ظالم میگیرد بقهر و غلبه و خسران تجارت و زراعت در آنسال و خصوصا خسران در یک تجارت و زراعت و احوط اقتصار بر اخیر است و از جمله مؤنه است تمام نمودن سرمایه از برای معیشت اگر حاجت بآن داشته باشد و لیکن احوط اخراج خمس آنست و همچنین از مؤنه است آنچه بر او لازم شود بنذر و شبه آن و کفارات و اخراجات حج واجب اگر در آنسال بهم رسد و اگر بتدریج جمع شود آنچه در سال آخر بهم رسد داخل مؤنه آنسالست و اگر در آنسال معذور شود از رفتن محسوب نمیشود چنانچه اگر تاخیر نماید بعصیان بر او محسوب است و دین و خسران در آنسال از مؤنه است و همچنین از سال سابق اگر قدرت بر اداء آن حاصل نشده مگر در اینسال بخلاف آنکه اگر در سابق قادر بود بر دادن و تاخیر نمود تا این سال هر چند وجه از دست او بیرون رود که بر این تقدیر از مؤنه محسوب نیست و مثل آنست حکم حجی که سابق بر این سال بر ذمه تعلق گرفته باشد و مستقر شده باشد و تاخیر نموده باشد هر چند بعد وجهی که بایست صرف اخراجات شود تلف شود و اگر کسی اخراجات او تواند بکند از غیر منافع مکاسب و مزارع مثل مال ارث و نحو آن باید اخراجات را وضع نماید از غیر منافع و معتبر در سال در اینجا سال قمری کاملست و کفایت نمیکند داخل شدن در ماه دوازدهم چنانچه معتبر در ابتداء سال شروع در کسب کردنست و معتبر نیست در وجوب خمس اینقسم نصاب و نه انقضاء سال لیکن جایز است تاخیر

[1] خالی از قوه نیست بلکه ... ص ره

[2] مسئله محتاج بتامل است مگر آنکه حاجت در آن سال محل باشد که ترک آن ... مستلزم حرج شد ... باشد ص ره شع دام ظله

[3] علی الاحوط الاقوی ... ما صلحکم ... وهمچنین در مسئله ... ص ره

[4] احتیاط ادا دین سابق و اخراجات ... سابق از مؤنه ... سال بعد نیست شع دام ظله

[5] علی الاحوط ... تا مدت ... شع دام ظله

[6] حصول فائده یا اول زمان شع دام ظله العالی

تا باخر سال بلکه احوطست بخلاف سایر اقسام که وجوب در انها فوریست
و تاخیر تا باخر سال جایز نیست و در هفتم معتبر است مجهول[1] بودن قدر
حرام و مالک ان و اما اگر مالک و قدر ان هر دو معلوم باشد رد باید شود
بمالک و اگر مالک را نداند و مقدار از را بداند بعد از یاس از مالک باید
تصدق کند از برای مالک چه بقدر خمس باشد یا کمتر یا بیشتر و چه بسادات
بدهد یا بغیر او و حاجت باذن مجتهد یا بدادن او نیست لیکن احتیاط[2] خوب
است و اگر بداند مالک را و نداند مقدار را واجبست دادن زاید و بر این
تقدیر لازم نماید صلح اجباری اگر مالک و مدیون هر دو عالم بمقدار
نباشند و مدیون از خود نگذرد **باب دویم** در کیفیت قسمت و
مصرف خمس و شرایط ارباب خمس و نحوانست و در ان دو فصلست **فصل
اول** در قسمت خمس و ان بشش قسم منقسم میشود سه سهم ان از امام
و ان در این عصر متعلق بحضرت صاحب الامر است و سه سهم دیگر
از ایتام و مساکین و ابن سبیل است **فصل دویم** شرطاست
در صحت خمس نیت بنحویکه در زکوة گذشت از مالک یا وکیل یا وصی او
مگر در انچه ذمی میدهد از زمینی که از مسلم خریده است و باقی احکام نیت
بنحویستکه در زکوة گذشت و لازمست تعیین اگر متعدد باشد در ذمه
او خمس از سهم امام و غیر امام و در سه قسم غیر امام تعیین معتبر نیست و اگر خمس را
تعیین نمود و بقبض فقیر یا مجتهد داد جایز نیست عدول از انچه نیت
نموده بود بغیر ان و شرطست در اصناف غیر از امام اینکه اثنی عشری باشند
و اما عدالت شرط نیستو همچنین شرطست که از اولاد هاشم که جد پیغمبر است
باشند هر چند از اولاد علی بن ابیطالب نباشند و کفایت نمیکند از اولاد

[1] باینمعنی که مجهول باشد که کمتر از خمس است یا مساوی یا بیشتر میرزاده شع دام ظله

[2] چه در استیذان مجتهد و چه تحصیص ان نعیب[?] ... دام ظله العالی

برادر هاشم بودن و این معتبر است از جانب پدر نه از طرف مادر و نه از
انتساب بزنا و ولد شبهه را خمس میتوان داد و شرطست در یتیم فقیر و در ابن
سبیل در بلدی که خمس میگیرد نه در غیر ان بلد هم چنانکه در زکوة گذشت
و قسمت در سه سهم غیر امام واجب نیست لیکن احوطست و جایز نیست دادن زیاده
از مؤنه سال بفقراء سادات و ایتام ایشان دادن چنانچه جایز نیست بابن
السبیل از ایشان زاید از حاجت دادن و معتبر در سال فقیر از وقت دادن
خمس است او فرق نیست در وجوب خمس در میان حال حضور امام و حال غیبت و نه در میان
سهم امام و غیر امام و جایز است در سایندن مالک سهم غیر امام را بارباب ان و اما
سهم امام[1] پس اختیار ان با مجتهد عادلست و مصرف ان تتمه اخراجات
سادات است و اگر ممکن نباشد رسانیدن بمجتهد عادل و نه حفظ نمودن تا
انکه خبر او برسد جایز است که خود یا عدول مؤمنین از بابت مذکور بسادات
بدهند **خاتمه** در بیان سایر صدقات است واجب نیست تصدق
کردن غیر انچه ذکر شد مگر انکه بنذر یا عهد یا یمین یا کفاره بر کسی واجب
شود و حکم اینها بعد از این مذکور میشود و لیکن سنت مؤکد است تصدق
کردن بقدر طاقت و گنجایش حال شخص در هر چیز داری بشرط بلوغ و عقل
و جواز تصرف در مال و نیت قربت و ایجاب و قبول هر چند فعلی باشد و قبض
باذن مالک و شرط نیست در گیرنده تصدق مستحب فقر و جایز نیست
پس گرفتن تصدق و افضل در ان مخفی دادنست مگر انکه متهم
شده باشد در میان مردم بترک مواسات یا انکه قصد او اظهار رغبت نمودن
مردم باشد او را و اما در تصدق واجب افضل مخفی نداشتن است
و سنت است ابتدا بچیز دادن پیش از سؤال و مخفی شدن از فقیر بجای

[1] علی الاحوط

یا بطلنی و سنّتست بسیار تصدّق نمودن در وقت حاجت در ماه رمضان
و بر اقارب خود خصوصاً بر ایتام ایشان و بر بنی هاشم خصوصاً علویین
از ایشان و سنّتست تصدّق نمودن در اوّل روز و اوّل شب و در روز
جمعه در ماه رمضان و بدست خود دادن خصوصاً از برای مریض و امر نمودن
مریض بلکه غیر مریض نیز فقیر را که دعا کند از برای او و سنّتست بذل نمودن
چیزی را که نزد او محبوب باشد و اختیار نمودن از برای تصدّق کردن
برگزیدهٔ اموال او و مساعدت نمودن بر رسیدن تصدّق بفقیر و سنّتست
تقبیل نمودن دهنده دست خود را بعد از تصدّق کردن و تقبیل
نمودن چیزی را که تصدّق نمود بعد از دادن بفقیر و مکروهست اظهار
احتیاج و فقر و مؤکّد است کراهت در سؤال نمودن در مجالس و مکروهست ردّ نمودن
سائل و جایز است تصدّق نمودن باهل ذمّه بلکه راجح است خصوصاً هرگاه
خویش شخص باشند و همچنینست حکم غیر شیعه از سایر اهل اسلام و جایز نیست
زکوة گرفتن بر بنی هاشم مگر در حال الضروره مگر زکوتی که از بنی هاشم
باشد و حرام نیست صدقات واجبهٔ غیر زکوة از منذورات و کفارات
و نحو آنها هر چند احوط نگرفتن است بلکه ندادنست هر چند اقوی
جواز است[1] و امّا صدقه مندوبه جایز است گرفتن و دادن با یشان
بی اشکال **مقصد چهارم** در صومست و آن امساك از امور یستکه
میاید و منقسم میشود بواجب و مندوب و مکروه و حرام و از برای هر یك
اقسام چند میباشد که خواهد آمد و مطالب متعلّقه بان در ضمن چند
مبحث ذکر میشود **مبحث اوّل** در ماهیّت و شرایط و کیفیّت و احکام
آنست و در آن چند بابست **باب اوّل** در بیان شرایط و لواحق آن و در آن

[1] مسئله محل اشکالست ضرر انچه در متن است قوی است شیخ دام ظله العالی

دو فصلاست **فصل اوّل** در شرایط وجوب و صحت شرطست در
وجوب روزه چند چیز اوّل و دوّیم بلوغ و عقل سیّم مسافر نبودن بسفریکه نماز
در آن قصر باشد چهارم سلامتی از مرض بلکه مجموع مضاریکه بترسد شخص
بسبب آنها بر نفس محترم یا عرض محترمی یا از تلف چیزی که حفظ آن واجب باشد
یا از مشقّت شدیدیکه نتواند متحمّل آن شد عادةً و مثل آنها پنجم سلامتی
از بیهوشی که غالب بر حواس شده باشد ششم خالی بودن از حیض و نفاس
و شرطست در صحت روزه نیز چند چیز اوّل همهٔ آنچه شرطست در وجوب
مگر بلوغ که از طفل ممیّز چه دختر چه پسر روزه صحیح است و واجب نیست
دوّیم و سیّم ایمان و اسلام چهارم آنکه آن زمان قابل باشد از برای روزه
مثل عید فطر و اضحی نباشد و زمانیکه گنجایش یکماه و یکروز ندا[شته]
باشد نباشد در جائیکه دو ماه متتابع واجب باشد و همچنین شهر
رمضان که روزهٔ غیر آن واقع نمیشود در آن پس اگر روزهٔ غیر ماه رمضان
را در ماه رمضان قصد نماید نه از آن محسوبست و نه از ماه رمضان
پنجم آنکه کسیکه روزهٔ سنّت میخواهد بگیرد قضاء ماه رمضان بلکه غیر آن
نیز مثل کفّارهٔ آن و نحو آن در ذمّهٔ او نباشد که قضا از غیر باشد و گو
استیجار باشد بلکه مطلق تحمّل ضرر ندارد ششم اذن از برای زن و غلام
و کنیز در روزه مستحب است و امّا در واجب موسّع اذن معتبر نیست بلکه
مخالفت ضرر ندارد و مراعاة احتیاط خوبست در آن و شرطست در صحت
روزهٔ مستحبّ از فرزند عدم نهی پدر و مادر خصوصاً با تألم ایشان
هفتم اجتهاد یا تقلید در حکم روزه که میخواهد بعمل بیاورد در جزء
آن یا شرط آن اگر از جملهٔ ضروریّات نباشد مثل وجوب روزه ماه

رمضان بلکه هرگاه علم هم باشد ضرر نیست در آن تقلید پس اگر سهل انگاری
کند واخذ مسائل روزه نکند و ترک در روزه رانداند یا اخذ نماید
از کسیکه نباید اعتماد باو نماید مجرد امساک بنحو مذکور کفایت در امتثال
روزه نمیکند وهم چنین است حکم در غیر روزه از سایر عبادات بلی
اگر غافل محض باشد ودر واقع از آنچه بایست امساک نمود امساک نموده
باشد وجوب قضا براو معلوم نیست لیکن در روزه سنت بلکه
مطلق سنن چه روزه وچه نماز وچه دعا وچه غیر اینها همین که بداند
که حرام نیست ومطلع شود بر فتوی باستحباب از یکی از علماء شیعه
یا حدیثی در استحباب آن ببیند یا قول بوجوب یا اطلاع بر عدم وجوب آن
از مجتهد کفایت در رجحان فعل آن میکند واز این بابست آنچه در کتب
شیعه باشد از سنن اما بشرایط مذکوره واحتیاج بتقلید در خصوص
آنها نیست هشتم نیت قربت پس واجب نمیشود در روزه ونه صحیح
است بدون چیزی از شرایط وجوب غیر از بلوغ وصحیح است روزه
از مستحاضه اگر آنچه هست براو از غسلهای روز وشب بجهت نماز
بعمل آورد واحوط آنستکه ترک نکند آنچه براو هست از وضو گرفتن و
تغییر دادن پنبه ونحو آن هرچند صحت روزه توقف بر غیر غسل ندارد
واما آنچه موقوفست صحت روزه بر آن از غسل ظاهر آنستکه غسلهای روز
است وهم چنین غسل شب گذشته اگر پیش از فجر بعمل نیاورد واگر پیش از فجر
غسل کند کافیست در صحت روزه واما غسل شب آینده دخل در صحت
روزه گذشته ندارد هرچند احوط مراعات آنست نیز وهم چنین هرگاه
بعد از نماز صبح یا بعد از نماز ظهر وعصر خون به بیند شرط نیست

در صحت

[حاشیه: ... اجماع ... مد ظله — ۲/ اعلم اعتقاد بوجوب ... — ۳/ ... امساک ... — ۴/ فصل بخصوص سنت وورود ... ان شاء الله ... مد ظله — ۱/ اگر ... روزه ... مد ظله العالی]

در صحت روزه از برای غیر نماز غسل کردن پس ترک غسل در صورت دویم
مبطل روزه نیست هرچند تا بشب ترک شود بخلاف اول که اگر از برای
نماز ترک شود روزه او باطلست وشرط نیست پیش انداختن غسل نماز صبح
را بر طلوع فجر وفرق نیست در شرط بودن غسل در میان کثیره ومتوسطه
واما وضو در استحاضه قلیله شرط نیست واز مریض صحیح نیست روزه اگر
متضرر شود ومعتبر است در ضرر رسانیدن علم یا ظن بلکه احتمال عقلائی کفایت
میکند واحتیاط احسن است وکافیست در حصول ظن اماره یا تجربه یا قول کسیکه
مفید ظن باشد قول او هرچند کافر باشد واز مسافر صحیح نیست روزه
واجب مگر سه روز بدل هدی وهیجده روز بدل بدنه از برای کسیکه
بیرون رفته باشد از عرفات قبل از غروب آفتاب عمداً وروزه که نذر کرده
باشد گرفتن آنرا در حضر وسفر هردو یا سفر تنها که صحیح است واما در روزه
مندوب قول بکراهت مگر در سه روز در مدینه از برای حاجت خالی از قوة
نیست لیکن احوط ترکست واگر روزه بگیرند صاحبان اعذار سابقه مجزی
نخواهد بود از ایشان وواجب است بر ایشان قضا مگر مسافریکه جاهل
بحکم باشد پس مجزیست روزه آن بخلاف ناسی واگر متذکر شود جاهل یا ناسی
در اثنای روز بمسئله واجب است افطار نمودن وجاهل در حکم عالم است که عالم
باشد بحکم اجمالاً یا نداند بودن چیزیرا **فصل دویم** باید افطار کند
حایض ونفسا هرگاه حاصل شود عذر ایشان در جزئی از روزه هرچند قلیلی
پیش از غروب باشد یا منقطع شود لمحه بعد از طلوع فجر وواجب نیست بر طفل
در وقتی که بالغ شود وکافر مسلم شود در اثنای روز تمام کردن روزه لیکن
مستحب است بر طفل تمام نمودن اگر افطار نکرده باشد وبالغ شود بغیر مبطل

[حاشیه: ۱/ ... — ۲/ ... کفایت ... — ۱/ اقوی ... صوم ... مد ظله — ۲/ مسئله خالی از اشکال ... مد ظله العالی]

بلکه احوط در اینصورت ترک است مطلقا و بر کافر اکر پیش از ظهر مسلم شود و افطار نموده
باشد هم چنین است حال دیوانه و بیهوش اکر زایل شود دیوانکی و بیهوشی از ایشان
در اثنای روز و اما مریض و مسافر پس اکر برطرف شود مرض و حاضر شود مسافر
پیش از ظهر و افطار نموده باشند پیش از آن واجب نیست بر ایشان روزه و نه صحیح
است و اکر افطار نکرده باشند واجب است بر ایشان تمام نمودن روزه و اکر
حاصل شود عذر ایشان در اثنای روز پس مریض افطار کند چه پیش از زوال
چه بعد از زوال و اما مسافر پس اکر خارج شود پیش از ظهر واجب است
افطار نماید چه در شب نیت سفر نموده باشد یا نه و اکر خارج شود بعد از
زوال تمام نماید روزه را لیکن احوط آنست که سفر ننماید پیش از ظهر مکر در صورتیکه
نیت سفر را در شب نموده باشد و هر کاه نیت نکرده باشد در شب تمام نماید
روزه را و قضا کند و مرد پیر و زن پیر هر کاه عاجز شوند از روزه کرفتن چه
متعذر باشد بر ایشان روزه چه متعسر افطار نمایند و همچنین است حکم کسیکه
صاحب درد پیست که سیراب نمیشود و نمیتواند ترک آب خوردن نماید در تمام روز و لیکن
واجبست بر هر یک از اینها در صورت مشقت بودن روزه بر ایشان تصدق نمودن
از هر روز یک مد از طعام و شرط است علاوه بر این در آخر یأس از بر ء از مرض و واجب
نیست قضا بر مرد پیر و زن پیر مطلقا چه بر ایشان آسان شود روزه کرفتن بعد
یا نه لیکن در صورت اول احوط قضا کردن است و اما صاحب ناخوشی عطش پس
اکر بر ء از مرض از برای او حاصل شود در بین آن رمضان و رمضان آینده
واجبست بر او قضا و واجب نیست اکر بر ء حاصل نشود و جایز است بر آن که
آب سیر بخورد و هم چنین واجبست افطار نماید و ترک روزه کند زن حامله که وضع
حمل او نزدیک باشد هر کاه بترسد بر خود یا بر فرزند در شکم یا بر هر دو چه از

فیه تأمل بلکه معین کرد روزه را نه شاید باشد بسبب پیری اکر موجب حرج و سختی باشد افطار برایشان جایز بعید نیست شیخ دام ظله

در اعتبار این شرط تأمل است میرزا ره

این احتیاط ترک نشود میرزا ره

تشنکی باشد چه از کرسنکی و هم چنین زنیکه شیر دهد طفل او کم باشد شیر او
و بترسد بر ضرر طفل بسبب روزه کرفتن و فرق نیست در میان آنکه بترسد بر تشنکی
یا کرسنکی طفل یا ضرر هر یک و تصدق نماید زن در عوض هر روز یک مد از طعام
و قضا کند بعد از زوال عذر و فرق نیست در مرضعه میان مادر و مستاجره و
متبرعه در تعلق صدقه و در طفل میان ولد نسبی و رضاعی و حلال زاده و حرام زاده
و هر کاه ممکن باشد بلکه از برای مرضعه یا رفع ضرر از طفل روزه را نمیتواند افطار
نماید و لازمست که تصدق از مال مرضعه باشد و اکر جماعت مذکوره که بایست
افطار نمایند روزه را بکیرند روزه ایشان باطلست و مسقط قضا نیست در
جائیکه قضا داشته باشد **باب دویم** در بیان حقیقت روزه و در آن
چند فصلست **فصل اول** در زمان روزه اول وقت آن طلوع فجر دویم
که باید ترک نماید از آن وقت امور را اکر خواهد آمد مکر جماع که باید ترک کند آنرا
پیش از صبح هر کاه زمان وسعت ندارد از برای آن و غسل نمودن از جنابت و در
حکم جماع است استمنا و آخر وقت آن بنا بر اقوی و احوط برطرف شدن حمره مشرقیست
و از سمت راس کذشتن آن **فصل دویم** در نیت روزه بدانکه کفایت میکند
در آن قصد نمودن روزه قربة الی الله و تعیین آن هر کاه متعین نباشد و اما
قصد وجوب یا استحباب یا مثل آن یا اخطار ضروری نیست و ترک آن مبطل روزه است
چه بر وجه عمد باشد یا نه مکر در مثل یوم الشک اکر چه بعد معلوم شود که
از ماه رمضان بوده چنانچه میاید پس کفایت میکند در نیت ماه رمضان اینکه
التفات نمایند آنکه امساک میکنم از اموریکه میاید قربة الی الله بدون قصد وجوب و تعیین اکر بداند که ماه
رمضانست و اکر نداند و روزه بکیرد به نیت غیر ماه رمضان و بعد معلوم شود که آن از ماه
رمضان بوده کفایت میکند و مسقط قضا خواهد بود و مثل رمضانست در اینحکم و در عدم

خالیا از اشکال نیست آقای شریعت دام ظله العالی

بنابر احوط شیخ دام ظله

حکم مطلقا خالی از اشکال نیست میرزا ره

حاجت بتعیین با علم بان نذر معین وعهد و یمین استیجار واما کفارات و نذر مطلق
وروزهٔ مندوب محتاجست بتعیین و وقت نیت در شبست هرچند در جزء اخر
ان باشد و کفایت میکند هرگاه در اول طلوع صبح صادق داعی بر امساک مخصوص در زمان
مخصوص باو باشد و قصد منافی ان نداشته باشد پس لازم نیست سعی نمودن در تحصیل اول فجر و نیز
مقارن فجر اخطار نمودن صورت روزه را در ذهن و اگر ترک نماید عمداً نیت را تا داخل صبح شود
روزهٔ او صحیح نیست و قضا بر او واجبست نه کفاره وهمچنین باطلست روزه هرگاه
در شب نیت کند که فردا افطار میکنم وهرگاه بعد از نیت روزه منافی او بعمل بیاورد
پیش از صبح نیت باطل نمیشود وتجدید نیت ضرور نیست هرچند ان فعل جماع
باشد اینها که ذکر شد در روزهٔ واجب معین است مثل رمضان و نذر معین در حال
اختیار اما در حال اضطرار مثل انکه نداند که ان روزه روز اول ماه رمضان است یا
ان روزه روزیست که نذر معین نموده یا فراموش نموده باشد نیت را پس وقت نیت باقی است
تا بظهر و واجبست بر کسیکه علم بهم رساند بوجوب روزهٔ ان روز یا بخاطرش اید بعد از
فراموش نمودن انکه فوراً نیت کند و اگر نه روزهٔ او باطلست و اما روزهٔ واجب غیر معین
از قضاء روزه ماه رمضان و نذر مطلق و نافله اما روزهٔ واجب پس جایز است تجدید
نیت در ان تا بزوال در وقتیکه منافی بعمل نیاورده باشد و روزه او صحیح است و
بظهر شدن فوت میشود وقت ان و اما مندوب پس جایز است نیت نمودن تا پیش از غروب
افتاب اگر بعد از نیت چیزی از روز مانده باشد و کفایت نمیکند نیت روزه رمضان
پیش از دخول ماه چه بیک روز و چه بیشتر و جایز است در اول ماه رمضان نیت روزه کردن
تمام ماه را نماید و اکتفا بان نماید یا در هر شب نیت علیحده نماید هرچند احوط اکتفا
نکردن باولست و منعقد نمیشود در ماه رمضان نه در حضر و نه در سفر و نه
واجب باصل شرع و نه بنذر و نحو ان و نه مندوب و لیکن اگر جاهل

لیکن در استیجار نیت تحمل از غیر لازمست ضر شیخ دام ظله

روزه غیر ماه رمضان

بدخول شهر رمضان باشد مثل یوم الشک یا فراموش نموده باشد کفایت از رمضان میکند
چنانچه اگر واقع شود در نذر معین غیر ان بجهل یا سهو اسقاط مینماید از او و کفایت
نمیکند از انچه نیت شده اورد حکم انست عهد و یمین و سنتست روزه روز
سیم شعبان هرگاه شک عارض شود میان انکه از شعبانست یا از رمضان و اگر نیت
نماید یوم الشک را از ماه رمضان منعقد نمیشود وهمچنین هرگاه تردید نماید میان
روزه رمضان و شعبان و اگر در یوم الشک ظاهر شد از ماه رمضان بودن ان بعد از نیت
روزهٔ رمضان پس اگر پیش از زوال باشد و مفطری بعمل نیاورده باشد تجدید
نیت کند و ان مجزیست از روزه ماه رمضان و اگر بعد از ظهر معلوم شود واجبست
امساک کردن و قضا گرفتن عوض از او و اگر نیت روزه کند و غافل شود از ان در روز
یا بخواند در روز یا فراموش نماید روزه را در روز بر او چیزی نیست و روزهٔ او صحیح است
وهمچنین هرگاه نیت مفطری نموده باشد در اثنای حال در یکی از صوم مذکور و افطار
نکرده باشد بخلاف انکه اگر نیت خروج از روزه نموده باشد بالفعل یا قصد و یا
بجزئی از ان نماید روزهٔ او باطلست و اگر طفل بحد بلوغ برسد پیش از ظهر تجدید
نماید نیت روزه را و روزه از او مجزیست بخلاف انکه اگر بعد از ظهر بحد بلوغ
برسد مجزی نیست از روزهٔ واجب و نه واجبست بر او قضا **فصل** در بیان
انچه باید از ان امساک نمود چه پیش از زمان روزه مثل بقاء بر جنابت در شب
روزه تا بصبح چه در زمان روزه مثل غیر بقاء بر جنابت از انچه میاید از محرماتی که اگر بفعل
اورند روزه باطل میشود و ان ده چیز است اول و دوم خوردن و اشامیدن که
هریک مفسد روزه و موجب قضا و کفاره است مطلقا چه معتاد باشد ماکول
مثل نان و اب چه غیر معتاد مثل خاک و سنگریزه و فشردهٔ درخت چه خوردن و اشامیدن
انها متعارف باشد و چه غیر متعارف هرچند ماکول و مشروب متعارف باشد مثل

در حکم مسئله تامل مرزاده

فرو بردن بقیه غذا که در بن دندانها میماند که آن مبطلست نیز و اگر سهواً فرو برد باطل نمیشود هر چند مقصر باشد در خلال کردن ولیکن احوط خلال کردنست چنانچه احوط قضا نمودنست هرگاه خلال نکرده باشد و مبطل نیست فرو بردن آب دهن هر چند طعم بهم رسانده از مثل قند و مصطکی بشرط آنکه جزئی از اجزاء آنها در آب دهن یافت نشود و فرقی نیست در حکم آب دهن میان آنکه فرو برد بطریق عادت یا جمع نماید در دهن و فرو برد لیکن در دوم ترک اولیست و همچنین در فرو بردن نخامه و نخاعه هر چند مفطر بودن آنها خلاف ظاهر است و اگر بیرون آورد آب دهن یا نخامه یا نخاعه را و فرو ببرد مبطلست و همچنین آب دهن غیر و مضر نیست مکیدن انگشتر بجهت رفع تشنگی و غیر آن و همچنین خائیدن طعام بجهت طفل و دانه و نان در حلق کبوتر و مرغ و نحو آن نمودن در میان دهان و چشیدن نمک آش و امثال آن مادامیکه عمداً چیزی فرو نبرد و اولی و احوط ترک این امور است بدون ضرورت و حاجت و اگر بدون اختیار بحلق او فرو رفت چیزی در این مواضع باطل نمیشود روزه او هر چند بجهت غرض صحیحی نبوده باشد ولیکن احوط ترک اخیر است و جایز است مضمضه کردن از برای روزه دار هر چند بجهت غیر وضو باشد بلکه هر چند بجهت خنک شدن باشد ولیکن افضل ترک آنست در غیر وضو و مکروه است که مبالغه و تکرار کند و مستحب است که بعد از مضمضه سه مرتبه آب دهن را بیندازد و هرگاه کسی مضمضه کند و آب بحلق او فرو رود پس اگر عمداً فرو برد روزه او باطلست و موجب قضا و کفاره است و اگر عمداً نباشد پس اگر در وضوی نماز واجبی باشد بر او چیزی لازم نیست و همچنین است اگر بجهت مداوا یا ازاله نجاست بکند یا آنکه بعد از چیز خوردن باشد و اما اگر در وضوء نافله باشد لازمست قضا آن و همچنین است اگر مضمضه را بعنوان عبث و لغو یا از برای خنک شدن کرده و آب بحلق او فرو رفت و اما استنشاق پس اگر بسبب آن داخل شود آب در حلق او چیزی نیست بلکه مفسد بودن آن

ثابت نیست و جایز است مسواک کردن حتی بچوب تر بلکه سنت است مطلقا ولکن اگر مسواک نمود مسواک را بیرون بیاورد مادامیکه مسواک میکند اگر بیرون آورد آب را از فرو نبرد و جایز است داد داخل در احلیل نمودن تا آنکه بجوف برسد و مفطر نیست و همچنین دوا در جراحت ریختن بنحویکه بجوف برسد یا ارغام نماید احدی اگر چیزی بر او بزند مثل نیزه فرو رود بشکم او یا خود باختیار چنین نماید و مثل مذکور است چیزی که در دماغ کردن بنحویکه وارد بحلق شود و داخل در جوف شود سیم جماع کردنست و آن مفسد روزه است چنانچه موجب قضا و کفاره است نیز مطلقا چه در قبل و چه در دبر چه در فاعل و چه در مفعول هر چند مفعول مرد باشد چه انزال شود چه انزال نشود و همچنین در فرج حیوانات و اگر محتلم شود در روز روزه مفسد روزه نیست چهارم کذب بر خدا و رسول و ائمه که مبطل روزه و موجب قضا و کفاره است و لکن در وقتی مبطل است که بداند کذب او نسبت او را بد هد بیکی از ایشان و هرگاه اعتقاد کذب بودن نداشته باشد و نسبت بدهد و در واقع کذب باشد مبطل نیست و نه موجب قضا و کفاره و احوط الحاق نمودن فاطمه زهرا علیها السلم است بسایر معصومین هر چند اظهر عدم الحاق است و اما کذب بر غیر خدا و رسول و ائمه موجب قضا و کفاره نمیشود هر چند بر سایر انبیا و اوصیاء ایشان باشد پنجم ارتماس در آب است که مبطل روزه و موجب قضا و کفاره است و حاصل میشود آن بفرو رفتن در آب بلکه بفرو بردن سر را در آب هر چند بدن یا موی سر بیرون باشد از آب و فرقی نیست در میان آنکه منافذ سر منسد باشد یا نباشد و نه در میان روزه واجب و مستحب در افساد و نه در میان آنکه بدفعه عرفیه سر بزیر آب کند یا نه مگر آنکه هر جزئی را در وقتی زیر آب کند که مجموع در یکحال در زیر آب نباشد که بر این تقدیر نه حرامست و نه مفطر پس اگر سر در زیر آب نماید بقصد غسل کردن غسل و باطلست اینها همه بر تقدیر عمد بودن ارتماس است و اما اگر سهواً ارتماس نماید باعث فساد روزه نمیشود مگر آنکه بعد از فرو بردن سر متذکر

شود و مبادرت نماید به بیرون آوردن سر از آب و غسل در هر دو صورت صحیح است و اگر ارتماس
نماید سهواً در آب غصبی صحیح است روزه او و باطل است غسل او هشتم رسیدن غبار بحلق
و حدّ آن مخرج خاء نقطه دار است و آن موجب قضا و کفاره است چه غبار حلال
باشد مثل آرد یا حرام باشد مثل خاک هرگاه خود برساند او را بحلق یا باعث شود فعلی را
که آن موجب رسیدن باشد مثل آنکه بایستد در موضعیکه غبار باشد و حفظ ننماید
از خود بخلاف آنکه هرگاه حفظ نماید از خود بنحویکه باید و بعد از آن ظاهر شد که غبار در
حلق او داخل شده است ضرر ندارد و معتبر نیست در آن غلیظ بودن بلکه کفایت
میکند احساس نمودن آن و جمعی الحاق نموده اند بغبار دود و بخار را اگر غلیظ
باشد و احوط اجتناب است بلکه خالی از قوّة نیست هفتم قی کردن و آن موجب
قضا است اگر بعمد و اختیار واقع شود و اگر بی اختیار واقع شود بر او چیزی نیست و اگر بطریق
ضرورت شده باشد عقاب ندارد لکن مفسد روزه است و مدار در قی کردن بر صدق
عرف است پس نیست از این باب بیرون آمدن هسته و کرم و نحو اینها و همچنین است اگر غذا
یا آب بیرون آید بحلق و برگردد مضر نیست و اگر در فضای دهن بیاید باید او را بریزند
و اگر عمداً فرو برد قضا و کفاره واجب است بر او هشتم استمنا یعنی اخراج نمودن
منی از خود بغیر جماع و واجب میشود بآن قضا و کفاره و همچنین است عملیکه
سبب انزال بشود عادةً هرچند قصد انزال بآن نشود و اگر قصد انزال داشته
باشد بفعلی و منی بیرون نیاید آن مفسد روزه نیست لیکن آن فعل حرام است و اگر
نظر کردن و نگاه کردن خارج شود منی هرگاه قصد انزال باشد یا آنکه عادت او خروج منی
باشد موجب قضا و کفاره میباشد چه بحلال باشد و چه بحرام و الّا نه موجب قضا است
و نه کفاره و همچنین است حال گوش دادن بصدای زن و سخن آن و تخیل جماع و نحو آن هرگاه
باعث خروج منی شود نهم احتقان بمایع است بدون ضرورت و آن حرام و مفسد روزه

[1] یعنی باسهو آن روزه و علم بغصبیت میرزاده شیع دام ظله
[2] علی الاحوط شیع دام ظله العالی
[3] قوتی در آن معلوم نشده و احوط اجتناب است شیع دام ظله العالی

و موجب قضا و کفاره است و بجامد مکروه است لیکن احوط ترک آن است دهم بقای بر جنابت
عمداً تا بطلوع فجر چه جنابت بهم رسیده باشد باحتلام یا بسبب دیگر و آن حرام و مفسد روزه
و موجب قضا و کفاره است و این حکم در روزه شهر رمضان و قضای آن ثابت است نه در جمیع
اقسام روزه حتی در صوم مستحب و مثل بقاء بر جنابت است بقاء بر حیض و نفاس و استحاضه
لیکن ظاهر ثبوت قضا است در اینها نه کفاره و مخصوص است حکم اینها بشهر رمضان
نه بغیر آن حتی قضای شهر رمضان هرچند احوط عدم بقا بر احدی مذکوره است حتی جنابت
در جمیع اقسام روزه حتی سنت و غسل مسّ میت واجب نیست و مثل بقای بر
جنابت است خوابیدن جنب بقصد غسل نکردن یا با تردد در آن یا خوابیدن از بعد
از خوابی که پیش از آن جنب شده باشد اگر عازم بر غسل نباشد و اگر عازم باشد
و بخواب رود تا بصبح کفاره بر او واجب نیست و لیکن قضا بر او لازم است و این
خواب و خواب سابق بر آن هیچیک حرام نیست و لیکن احوط ترک خواب دویم است
و اگر در نوم سیم بخوابد قضا و کفاره هر دو بر او لازمست هرچند عازم بر غسل باشد
و مثل نوم ثالث است نوم اولی اگر بخوابد بدون نیت داشتن بر غسل تا بصبح
یا متردد باشد در غسل نمودن و غسل ننمودن و امّا اگر غافل شود از جنابت یا از غسل
پیش از صبح یا از آنکه شب روزه است کفاره بلکه قضا بر آن واجب نیست
و اگر ممکن نشود بر یکی از جنب غیر آن غسل واجب است تیمم نماید و احوط بقاء بر این تیمم
و نخوابیدن تا صبح است هرچند در تعیین آن اشکالست باقی ماند در مقام چند
بحث بحث اول آنکه آنچه مذکور شد که مبطل روزه است در وقتیست که بعمل آورد
او را از روی عمد و اختیار پس هرگاه ناسیاً فعل مفطری بعمل آورد روزه او باطل نمیشود
و اگر بداند که روزه است و لیکن فراموش کرده باشد که چیزی باطل میکند روزه
داران را بعمل آورد در فساد آن نحو مجازی هست و همچنین باطل نمیشود هرگاه

بدون قصد و اراده فعل مفطری از و واقع شود مثل آنکه بشر پی واز غاید و در حلق
او داخل شود یا داخل شود غبار غلیظ در حلق او در محلی که احتراز از آن ممکن نباشد
و همچنین هرگاه بیفشرند در حلق او چیزی را یا بیقدر بزنند او را و اکر بی اختیار
و بیقصد شود و بخورد و اکر او را بترسانند بضرر نفس یا عیال یا مال یا برادران
دینی و بنحوی که لایق بحال او نباشد تحمل آن و قراین شهادت بدهد که اکر افطار
نکند چنان خواهد شد پس اکر افطار نماید روزهٔ او باطلست و قضا بر او واجب است
و مثل نیست تقیه از مخالفین و اکر شک داشته باشد در اینکه چیزی مبطل
روزه است یا نه مثل آنکه مجتهد است و ممکن نمیشود او را فهمیدن حکم آن یا مقلد است
و دستش بمجتهد نمیرسد جایز نیست افطار بان هر چند در لزوم قضا
اشکال است چنانچه عدم وجوب کفاره ظاهر است و اما جاهل پس اکر مقصر است
روزهٔ او باطلست و قضا بر آن واجب است نه کفاره و اکر در غیر مقصر است بر او کفاره
و قضا نیست بحث دویم در بیان مفطراتی که حرام نیست ارتکاب آنها و لیکن
موجب قضا میشود و آنها چند چیز است از آنجمله افطار کردن پیش از تفحص از صبح
با قدرت بر آن که جایز است تا یقین بطلوع صبح ندارد لیکن اکر بعد معلوم شود
که صبح بوده است قضا بر او لازم است نه کفاره و اکر ملاحظه و تفحص نماید و مطمئن
شود بباقی بودن شب یا قدرت بر آن نداشته باشد و بعد معلوم شود که صبح بوده است
لازم نیست بر آن قضا و نه کفاره و مخصوص است حکم بصحت بتقدیر تفحص
نمودن بشهر رمضان و واجب معین و نیز از آنجمله است اعتماد نمودن بر قول کسیکه
خبر بدهد که شب است و بان مطمئن شود و مظنه بقول او بهم رساند و مفطر بعمل
آورد و بعد معلوم شود که صبح طالع بوده و اکر علم بهم رساند یا آنکه خود تفحص کند
بر او قضا لازم نیست و از آنجمله است اکر کسی خبر دهد که صبح است و او کمان کند که شوخی

میکند یا دروغ میکوید و چیزی بخورد و بعد معلوم شود که صبح بوده لازم است
بر او قضا نه کفاره بحث سیم حرامست روزهٔ واجب معین بالذات را افطار
کردن بلکه در بعضی از آنها کفاره واجب میشود مثل روزهٔ ماه رمضان و نذر معین
و جایز است افطار نمودن روزهٔ غیر معین را پیش از زوال چه قضای شهر رمضان باشد
و چه غیر آن و قضا چه از خود باشد و چه از غیر و از غیر چه بر وجه تبرع باشد چه بر وجه
ولایت چه بر وجه استیجار و مکروه است افطار نمودن بعد از زوال در غیر قضای شهر
رمضان و در آن حرامست و لازمست کفاره بنا بر اظهر و اکر مضیق باشد وقت
قضا معین است اتمام آن و لازم نمیشود کفاره آن اکر باطل کند قبل از زوال و مکرر
میشود کفاره بتکرر سبب آن اکر واقع شود در ایام متعدده و اکر در آخر
ماه رمضان افطار کند و بعد ثابت شود که روز عید است در آن کفاره نیست
و اکر مردی زن خود را اکراه نماید بر جماع و هر دو صائم باشند واجب است دو
کفاره بر زوج و اکر زن اطاعت شوهر نموده باشد واجب است بر هر یک یک
کفاره بحث چهارم در علامات دخول ماه رمضان و آن چند چیز است اول
دیدن هلال پس هر که دید ماه را واجب میشود بر آن روزه هرگاه یقین
داشته باشد بدیدن هر چند دیکری ندیده باشد دویم گذشتن
سی روز از هلال شهر شعبان که در اینصورت واجب میشود روزه هر چند
هلال شهر رمضان دیده نشود و همچنین هلال شوال معلوم
میشود بگذشتن سی روز از هلال ماه رمضان سیم شهادت عدلین
هرگاه موافق باشند در شهادت در وصف هلال و شهادت بدهند
بدیدن و موقوف نیست قبول آن بر حکم حاکم شرع بلکه مقبول است شهادت
ایشان هر چند حاکم شرع رد نماید شهادت ایشان را بجهة عدم معرفت

بر حال ایشان یا بسبب اشتباه در امر ایشان چهارم شیاع است باینکه
جمعی بگویند که ماه را دیدیم و ثابت میشود بآن هلال با حصول علم بلکه
با حصول ظنّ متأخم بعلم پنجم آنکه شرطست در وجوب قضا بلوغ و
عقل و اسلام و ایمان پس واجب نیست قضا بر طفل و دیوانه و بیهوش
و کافر مگر آنکه ادراک نمایند ابتداء اوّل صبح صادق را با شرایط و امّا حایض
و نفسا پس واجبست بر هر یک قضا و همچنین بر کسیکه خواب رفته باشد
در تمام روز و نیّت نکرده باشد و کسیکه روزه را فراموش کرده باشد
و کسیکه ترک نموده باشد روزه را بعد از وجوب بر او و عدم قیام غیر روزه
مقام آن و کسیکه فراموش نموده باشد غسل جنابت را و بگذرد بر آن
چند روز یا کل ماه که واجبست بر او قضا و اگر غافل شود از جنابت یا
از غسل یا از آنکه شب شب روزه است واجب نیست بر آن قضا
و همچنین واجبست قضا بر مرتدّ چه ملّی باشد چه فطری و واجب
نیست بر سنّی و نه بر سایر فرق اسلام که محکوم بکفرند مثل خوارج و
غلات مگر آنکه فوت شده باشد از ایشان یا اخلالی رسانیده باشند
بآن بنا بر مذهب خود هرچند بنا بر مذهب شیعه صحیح باشد و وجوب
قضا فوری نیست و مستحبّ است تتابع در آن و ترتیب در آن
واجب نیست چه از یکسال بگذرد و چه بیشتر لیکن سنّتست
و روزهٔ مستحبّ صحیح نیست از کسیکه در ذمّهٔ او روزهٔ
واجب باشد مگر آنکه قادر نباشد بر وفا جایز است تمّ

حرّره الاحقر الحاج حسینعلی جهرمی

(در حاشیه:)
در مظنه محلّ تأمّل است ض ره

و اگر غسل دیگری کرده باشد مثل غسل جمعه صحّت صوم و سقوط قضا خالی از قوّت نیست آقای شریعت دام ظلله العالی

گذشت که اقوی وجوب قضاء است حرّره آقای شریعت دام ظلله العالی

سال ۱۳۴۸ خورشیدی بازبینی شد

٢٩٠
/١٣٤
ن
٤٢٩
ن
١٥